

نایخ پژوهی

فصلنامه علمی - تخصصی
انجمن علمی تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی

سال بیستم - شماره ۷۴ - پاییز ۱۳۹۷ (دوره جدید)

- بررسی اوضاع فرهنگی و ادبی در عصر حمدانیان
دکتر اعظم بهرامی
- نقش سرمایه اجتماعی (مبحث اعتماد) در فروپاشی ساسانیان با توجه به ساختار سیاسی حکومت
دکتر شهناز حجتی نجف آبادی
- خاندان آل سهل و اقدامات آن‌ها در دوره خلافت عباسی
فرشته طیب
- برده‌داری در آسیای مرکزی: مطالعه موردی امیرنشین بخارا
سارا علی لو
- بررسی میزان نقش آلمان در پیشرفت اقتصادی ایران بین دو جنگ جهانی
نسرین یادگار صالحی، شادی حاجی زاده
- والیان عباسی خراسان و تحولات سیاسی زمان آنها از روی کار آمدن عباسیان تا برآمدن طاهریان (۲۰۵-۱۳۲ ق.)
دکتر علی یحیایی، اعظم گنجی هرسینی
- آیین بودا در دوران پیش از اسلام
نویسنده: دونالد امریک، مترجم: دکتر پیمان ابوالشری
- سلطنت شاه عباس و امپراتور بابر اکبر
نویسنده: شعله کوئین، مترجم: فرشید نوروزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نایخ پژوهی

فصلنامه انجمن علمی تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد
دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی
سال بیستم - شماره ۷۴ (دوره جدید) - پاییز ۱۳۹۷
شماره مجوز انتشار:
۹۵۲۲۲۶

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویان گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول:

جلیل قصابی گزکوه

(دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

سرمدبیر:

علی باغدار دلگشا

(دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

مدیر داخلی:

تهمینه رئیس السادات

(دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

ویراستار:

نرگس صالح نژاد

(دانشجوی دکتری تاریخ ایران دانشگاه الزهراء (س))

ویراستار چکیده های انگلیسی:

مرتضی فیروزی

(دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه سبکد مجارستان)

صفحه آرایی:

اسفندیار محرابی

طرح جلد:

مصطفی محمدی

اعضاء هیأت علمی مجله:

دکتر محمدتقی ایمان پور (استاد گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر پدارم جم (استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر سید جلال رجائی (استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر عباس سرافرازی (دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر زهیر صیامیان (استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی)

دکتر جواد عباسی (دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر ابوالقاسم فروزانی (استاد گروه تاریخ دانشگاه شیراز)

دکتر لیلا نجفیان رضوی (استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر هادی وکیلی (دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

مشاوران این شماره:

دکتر هانیه بیک (دکتری تاریخ اسلام / دانشگاه الزهرا (س)) - دکتر اعظم بهرامی (دکتری تاریخ اسلام / دانشگاه الزهرا (س)) - دکتر داود بهروزی فر (دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران) - تهمینه رئیس السادات (دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی / دانشگاه فردوسی مشهد) - دکتر محسن سراج (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) - دکتر علی اکبر شهابادی (دکتری تاریخ باستان / دانشگاه آزاد نجف آباد) - دکتر سیدجلال رجایی (استادیار گروه تاریخ / دانشگاه فردوسی مشهد) - نرگس صالح نژاد (دانشجوی دکتری تاریخ / دانشگاه الزهرا (س)) - حسین فرخی (دانشجوی دکتری علوم تربیتی / دانشگاه فردوسی مشهد) - علیرضا عبادی (دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی / دانشگاه فردوسی مشهد) - جلیل قصابی (دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی / دانشگاه فردوسی مشهد) - علیرضا گلشنی (دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی / دانشگاه فردوسی مشهد)

نشانی: مشهد - میدان آزادی - دانشگاه فردوسی مشهد - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی - انجمن علمی دانشجویان تاریخ
صندوق پستی: ۴۸۹۷۴ - ۹۱۷۷۹ ایمیل مجله: (Tarikhpajouhi@um.ac.ir)

ISSN 2008- 1448

شرایط پذیرش مقالات

فصلنامه تاریخ پژوهی ضمن دعوت از کلیه محققان و دانشجویان محترم به عرضه مقالات و آثار علمی خود جهت چاپ در مجله، خواهشمند است به نکات زیر در تهیه مقالات دقت فرمایند:

- ۱- مقالات باید محتوای تاریخی داشته باشد.
- ۲- مطالب نباید تکراری و جنبه تقلیدی داشته باشد. مسئولیت اصالت مقالات بر عهده نویسندگان می باشد.
- ۳- مقالات باید طبق فرمت زیر تایپ شده و به ایمیل مجله (Tarikhpajouhi@um.ac.ir) ارسال گردد. فونت و قلم اشاره: ۱۲ لوتوس. قلم کل متن: ۱۳ لوتوس. فاصله از سمت بالا: ۵/۵ - پایین: ۵/۵ - از سمت چپ: ۴/۵ - از سمت راست: ۴/۵
- ۴- مقالات ترجمه شده باید به همراه اصل متن ارسال شود.
- ۵- چکیده فارسی و انگلیسی مقالات باید حداکثر در ۲۵۰ کلمه به همراه کلید واژه (حداقل ۴ و حداکثر ۸ کلمه) در ابتدای مقالات درج شود.
- ۶- تعداد صفحات مقاله حداکثر ۲۲ صفحه باشد.
- ۷- ارجاع مقالات باید در پایین صفحات به صورت پاورقی و به شیوه زیر باشد:
کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار). *عنوان کتاب*. نام و نام خانوادگی مترجم. شماره جلد. نوبت چاپ. محل نشر: نام ناشر، شماره صفحه.
مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار). «عنوان مقاله». *نام نشریه*. نام و نام خانوادگی مترجم. سال، شماره، شماره صفحه.
- ۸- در پایان مقالات باید کتابنامه به ترتیب الفبا و به همان شیوه پاورقی (بدون ذکر شماره صفحه برای کتاب) درج شود.
- ۹- مقالاتی که تصویر به همراه دارد باید واضح و قابل چاپ باشد.
- ۱۰- مقالات رسیده به دفتر نشریه پس از بررسی اولیه و سپس داوری آماده چاپ می شود.
- ۱۱- مقالات و مطالب ارسالی عودت داده نمی شود.
- ۱۲- ترتیب درج مقالات در نشریه به ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده مسئول آنها می باشد.
- ۱۳- **تاریخ پژوهی** نشریه‌ای است دانشجویی که توسط جمعی از دانشجویان و زیر نظر انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد منتشر می شود و مقالات دانشجویان و دانش‌آموختگان کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری رشته تاریخ و رشته‌های مرتبط را به چاپ می‌رساند.
- ۱۴- **تاریخ پژوهی** هر سه ماه یکبار منتشر می‌شود.
- ۱۵- **تاریخ پژوهی** در ویرایش مقالات آزاد است.
- ۱۶- مطالب مندرج در مجله الزاماً دیدگاه **تاریخ پژوهی** نمی‌باشد.
- ۱۷- استفاده از مطالب مجله **تاریخ پژوهی** با ذکر مأخذ مجاز می‌باشد.

فهرست مطالب

مقالات

- بررسی اوضاع فرهنگی و ادبی در عصر حمدانیان / دکتر اعظم بهرامی ۷
- نقش سرمایه اجتماعی (مبحث اعتماد) در فروپاشی ساسانیان با توجه به ساختار سیاسی حکومت / دکتر شهناز حجتی نجف آبادی ۲۲
- خاندان آل سهل واقدامات آن‌ها در دوره خلافت عباسی / فرشته طیب ۵۵
- برده‌داری در آسیای مرکزی: مطالعه موردی امیرنشین بخارا / سارا علی لو ۶۷
- بررسی میزان نقش آلمان در پیشرفت اقتصادی ایران بین دو جنگ جهانی / نسرین یادگار صالحی، شادی حاجی زاده ۹۹
- والیان عباسی خراسان و تحولات سیاسی زمان آنها از روی کار آمدن عباسیان تا برآمدن طاهریان (۱۳۲-۲۰۵ ق.) / دکتر علی یحیایی، اعظم گنجی هرسینی ۱۱۷

ترجمه

- آیین بودا در دوران پیش از اسلام / نویسنده: دونالد امریک، مترجم: دکتر پیمان ابوالبشری ۱۴۹
- سلطنت شاه عباس و امپراتور بابری اکبر / نویسنده: شعله کوئین، مترجم: فرشید نوروزی ۱۶۳

معرفی و نقد کتاب

- «محتشم السلطنه» / به کوشش: منصوره اتحادیه (نظام مافی) و رقیه آقابالازاده / دکتر منصوره کریمی قهی ۱۷۷

بررسی اوضاع فرهنگی و ادبی در عصر حمدانیان

اعظم بهرامی^۱

چکیده

قرن چهارم هجری با رشد و شکوفایی علمی و فرهنگی و با عنوان رنسانس اسلامی شناخته می‌شود. ضعف دولت عباسی و تجزیه آن به چندین دولت کوچک مستقل یا شبه مستقل باعث ایجاد چندین حوزه اندیشه، فرهنگ و ادب شد که تحت تأثیر رقابت امرا تلاش می‌کردند عده بیشتری از اندیشمندان و ادبا را همچون وسیله تفاخر و تبلیغ به خود جلب کنند. در این قرن به دلیل تولید گسترده علم به دست مسلمانان و آثار جدیدی که از زمان نهضت ترجمه ترجمه و تألیف شده بود، باعث رشد و اعتلای اندیشه جامعه اسلامی شد و به دنبال آن مراکز مختلف فکری پدید آمد. از آن جمله حلقه علم و ادب به رهبری صاحب بن عباد در اصفهان و شمار فراوانی از ادبا و علما در بخارا مرکز سامانیان، در غرب اسلامی همچون فاطمیان در مصر و شام و امویان در قرطبه دولتهایی دانش دوست و دانشمند پرور بودند. دولت شیعی مذهب حمدانیان از جمله دولتهایی بود که در زمان خود توانست همپای دولت‌های مذکور در زمینه گسترش و شکوفایی فرهنگی و ادب هم‌وردی کند و خوش بدرخشد. شخصیت ادب دوست سیف الدوله، علم دوستی و دانش پروری حاکمان حمدانی، موقعیت شهر حلب و حضور ادبا و شاعران بزرگ در دربار حمدانیان از جمله مصادیقی از شکوفایی و ترسیم اوضاع فرهنگی در این دوره است. پژوهش حاضر درصدد است تا اوضاع فرهنگی و ادبی این دولت را با محوریت مؤلفه‌های مذکور مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژگان: حمدانیان، حلب، سیف الدوله، فرهنگ، ادب.

Study of cultural and literary situation in the era of the Hamdanid

Dr. Azam Bahrami ¹

Abstract

The 4th century AH (913 CE – 1009 CE) of Islam is known as The Islamic Renaissance regarding growing and booming in science and culture. The weakness of the Abbasid Caliphate caused to dissolving of it into several small independent or quasi-independent state which made to occur several areas of thought that had been influenced by the Omarā competition that each of them was trying to attract more scholars and litterateurs for priding and as a propaganda tool. In this century, due to the massive Knowledge production by Muslims and the new works which was translated and compiled since the translation movement and caused to the growing and rising in the thought of the Islamic society which was followed by establishing of different think tanks. For instance, the circle of science and literature in Isfahan by leader of Sahib ibn Abbad, a large number of scholars and litterateurs in Bukhara, the center of the Samanids, the Fatimids in Egypt and the Levant in the West side of Islamic world, and the Umayyads in Cordoba can be mentioned as the states which was supporter of Science and scientists. The literature lover personality of Sayf ud-Dawla, being a supporter of science and knowledge in the Hamdanid dynasty's rulers, the situation of Aleppo and the presence of great scholars and poets at Hamdanid's court are the examples of flourishing and illustrating the cultural situation of the period. This research seeks to study the cultural and literary conditions of the state with regards the abovementioned components.

Keywords: Hamdanid, Aleppo, Sayf ud-Dawla, Culture, Literature.

1. Ph.D. in Islamic History, Alzahra University

مقدمه

دولت حمدانی از معدود دولت‌های اسلامی مستقل کوچکی بود که در ذیل خلافت عباسی برپا شد. آن‌ها از برپایی امارتشان به سال ۲۹۳ ه.ق در موصل تا سقوطشان در حلب در ۳۹۲ ه.ق. همانند سد استواری در برابر یورش بیزانس ایستادند که بیت‌المقدس را هدف گرفته بود. سیف‌الدوله، بزرگ‌ترین و پرآوازه‌ترین امیر حمدانی، توانست با اراده و پشتکار خود، اغلب نقاط شامات را درنوردد و به جای دولت اخشید بنشیند و حکومت خود را گسترش دهد؛ اما با جانشینی سعیدالدوله به جای سیف‌الدوله حکومت حمدانی به سوی انقراض پیش رفت و در سال ۳۹۲ ه.ق. لؤلؤ فاطمی بر حلب دست یافت و آل حمدان منقرض شد.

این دولت در راستای اعتلای قدرت و جایگاه حکومت خود در کنار دیگر دولت‌های رقیب، تلاش فراوانی، به‌ویژه در عصر سیف‌الدوله برای جلوگیری از خطر بیزانس و حتی نفوذ در سرزمین‌های بیزانس و تهدید جدی آنها داشتند که این اقدامات علاوه بر ارزش‌های سیاسی و نظامی، خدمت شایانی به فرهنگ و تمدن اسلامی در برابر تهاجم خارجی نیز بود. البته آن‌ها گاه-البته به جای خود- از فرهنگ و تمدن رومیان تأثیر مثبت نیز می‌گرفتند. همچنین توجه خاصی به فرهنگ و ادب داشتند تا آنجا که غالب امیران حمدانی شاعر بودند، چنان‌که رزم و شعر از زندگی سیف‌الدوله جدایی‌ناپذیر بود. به‌طور کلی، یکی از دلایل جاودانگی نام آل‌حمدان در تاریخ به خاطر شکوفایی فرهنگ و ادب در این دولت است که به‌ویژه در عصر سیف‌الدوله به اوج شکوفایی رسید و دولت حمدانی یکی از مراکز مهم فکری و فرهنگی در آن دوره درخشان تمدن اسلامی بود. مسئله اصلی این پژوهش، بررسی مصادیق شکوفایی فرهنگی و ادبی در عهد آل‌حمدان، خاستگاه، ویژگی‌ها و عناصر سازنده آن و همچنین بررسی جایگاه آن در کلیت فرهنگ و تمدن اسلامی است.

اوضاع علم و فرهنگ در قلمرو اسلامی در قرن چهارم هجری

قرن چهارم هجری از لحاظ فکری و علمی در مسیر فرهنگ و تمدن، یکی از دوره‌های درخشان اسلامی است. اندیشمندان جهان اسلام در این بازه زمانی که دوره نهضت ترجمه را

سپری کرده بود به تدوین، بازنگری و تألیف آثار جدید در زمینه‌های مختلف می‌پرداختند. پدید آمدن دربارهای متعدد و رقابتی که در زمینه ارتقاء علم و فرهنگ میان آن‌ها به وجود آمده بود، از عوامل این رشد و گسترش بود. هر کدام از امرای حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل تلاش می‌کرد دربارهای خود را با جذب و فراخوانی علما، ادبا و شعرا، پربرتر و شناخته‌شده‌تر سازند؛ از این رو، در این زمان شاهد شکل‌گیری و رشد پایتخت‌های علم و ادب در سراسر سرزمین‌های اسلامی هستیم که از آن میان می‌توان به بغداد، بخارا، جرجان، غزنه، حلب و قاهره اشاره کرد و در کنار این‌ها حلب، نیز از مشهورترین قطب‌های علمی بود.^۱ مخصوصاً در عهد امیر پرآوازه این حکومت یعنی سیف‌الدوله یکی از مراکز مهم ادب با جمع کثیری از علما، ادبا و شعرا، همانند متنبی شاعر و ابن نباته کاتب و فارابی فیلسوف در دربار این حکومت شناخته می‌شد.^۲ در این عصر، به‌ویژه اوضاع ادبی نیز درخور توجه بود؛ در مشرق و مغرب تقریباً به‌طور یکسان شمار ادیبان روبه فزونی نهاد. در شرق اسلامی شاعرانی همچون ابوالطیب متنبی^۳ ابوفراس حمدانی، بَغْأٌ و در میان ادبا و مؤلفان کسانی چون ابن‌العمید، صابی^۴ و همدانی و ابوالفرج اصفهانی^۵ نام‌آور شدند.^۶ البته عللی چند در رونق و شکوفایی کلی این زمان تأثیرگذار بود، همچون:

- ۱) توسعه آبادانی در شهرها و تسهیل مسافرت‌های علمی به مناطق گوناگون در شرق و غرب که به‌طور طبیعی افق دیدگاه‌های دانشمندان مسلمان را گسترش می‌داد؛
- ۲) استقلال و تجزیه دولت‌های متعدد از خلافت عباسی باعث پیدایش یک حرکت فکری شده بود و فرهنگ را نیز توسعه می‌داد. مراکز این دولت‌ها پر از شاعران و عالمان و ادیبان بود.

۱- حنا الفاخوری. *تاریخ ادبیات زبان عربی*. ترجمه عبدالمحمدآیتی. تهران: توس. ۱۳۸۵، صص ۴۳۳-۴۳۲.

۲- شمس‌الدین ابن‌خلکان. *وقیات‌الاعیان و انبا انباء زمان*. ج ۱. بی‌تا، بیروت: دار صادر. صص ۴۰۶-۴۰۱.

۳- همان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۴- ابوالمحاسن ابن‌تغبردی. *التجوم‌الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*. ج ۳. بی‌تا، مصر: وزارة الثقافة. ص ۲۱۹.

۵- ابومنصور ثعالبی. *یتیمه‌الدهر*. ج ۱. ۱۹۵۶، الازهر: ادبیات عرب. ص ۲۳.

۶- ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۳۰۷.

۷- الفاخوری، همان.

گویا در این زمینه هم میان دولت‌های مستقل مسلمان رقابت وجود داشت. بر همین اساس این نهضت فرهنگی در قلمرو حکومت‌هایی چون سامانیان، غزنویان، آل بویه و حمدانیان در شرق اسلامی و مراکز حکومت‌هایی چون طولونیان، اخشیدیان و فاطمیان مصر و امویان اندلس در غرب اسلامی رونق داشت.^۱

علم، فرهنگ و ادب در عهد آل حمدان

حمدانیان در زمینه علم و فرهنگ بیشتر به حوزه ادب و شعر تمایل و توجه داشتند، از این رو بیش از همه، شاعران را مقرب می‌داشتند که البته نسبت به دیگر دربارها بیشتر و بهتر بودند.^۲ با این حال در دربار سیف‌الدوله دانشمندانی در حوزه فلسفه و پزشکی و نجوم نیز حضور داشتند، چرا که امیر حمدانی مجال عرضه انواع علوم و معرفت را فراهم کرده بود، چنان‌که حکیم بزرگ، فارابی، به دربار سیف‌الدوله روی آورد و در آن‌جا به تعلیم و تألیف پرداخت.^۳ به نظر می‌آید شهرت سیف‌الدوله در جذب و تکریم علما و ادبا، فارابی را به حلب کشانده بود. وی مدتی در لباس اهل تصوف در حمایت سیف‌الدوله به‌سربرد.^۴ فارابی علاوه بر تبحر و فعالیت در زمینه منطق، الهیات، طبیعیات و سیاست به موسیقی نیز می‌پرداخت. گویند در زمان سیف‌الدوله، سازی ابداع کرد که با تغییر ترکیبات آن، صدایش عوض می‌شد. سیف‌الدوله از فارابی پرسید چه مبلغ مستمری برای تو کافی است؟ گفت: روزانه چهار درهم! و تا هنگام وفات، مستمری او همان بود؛ مقام فارابی در دربار سیف‌الدوله حمدانی بسیار والا بود، به طوری که هنگام وفاتش در سال ۳۳۹ ه.ق.، سیف‌الدوله شخصاً با پانزده تن از خواص بر او نماز گزارد.^۵

۱- حسن ابراهیم حسن. *تاریخ سیاسی اسلام*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۳. ۱۳۵۷، تهران: چاویدان. صص ۳۳۵-۳۳۲.

۲- جرجی زیدان. *تاریخ تمدن اسلام*. ترجمه علی جواهرکلام. ج ۳. ۱۳۴۵، تهران: امیرکبیر. صص ۵۱۷-۵۱۶.

۳- ابن خلکان، ج ۵، صص ۱۵۶-۱۵۳.

۴- عبدالحسین زرین کوب. *کارنامه اسلام*. ۱۳۵۵، تهران: امیرکبیر. صص ۱۱۲.

۵- سامر فیصل. *دولت حمدانیان*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. ۱۳۸۸، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. صص ۴۱۱.

مراکز علمی و آموزشی در قلمرو حمدانیان

کتابخانه‌ها، دارالعلم‌ها و مراکز علمی و آموزشی در مرکز حکومت حمدانیان، همچون دیگر حکومت‌های مقارن، پربار بود. وجود زمینه‌های مطالعه و پژوهش در کلیه علوم عقلی و نقلی و طبیعی و تشکیل حلقه‌های درسی روزانه، همگی از وجود زمینه‌های آموزشی در حلب، مرکز حکومت حمدانیان، حکایت دارد. عصر حمدانیان، عصر پیدایش دارالعلم است که تأسیس آن‌ها در قرن چهارم هجری گام مؤثری بود که به دنبال ایجاد کتابخانه‌ها و بیت‌الحکمه‌ها برداشته شد و پایه‌های فکر این مراکز، نخست مبتنی بر کتابخانه‌هایی بود که برخی از سخنرانی‌ها و مناظره‌های علمی و ادبی در آن برگزار می‌شد.^۱ کتابخانه، همانند ده‌ها مؤسسه دیگر از همین نوع، ویژگی یک دارالکتب را داشته است. به علت وجود دارالکتب‌ها در دوره سیف‌الدوله به صورت دارالعلم، کتابخانه حلب ظاهراً به شکل دارالعلم بوده است. گفته شده دارایی اولیه کتابخانه حلب را سیف‌الدوله تأمین کرده است. دارالعلم تنها کتابخانه عمومی بوده که انجمن علمی هم بدان وابسته بود و گروهی از دانشمندان برای گفتگو یا ایراد سخنرانی‌های علمی در آنجا حضور می‌یافتند.^۲ مخزن کتابخانه حلب ده هزار جلد کتاب داشت که سیف‌الدوله و دیگران آن‌ها را وقف کرده بودند و دانشمند شیعی مذهب، ثابت‌بن عبدالوهاب ابوالحسن حلبی که ادیبی بزرگ بود عهده‌دار حفاظت از کتب‌ها در این مرکز بود.^۳

علوم ادبی در دربار حمدانیان

از علوم ادبی عمده و رایج دولت حمدانی در حلب به شعر، نثر و لغت و نحو می‌توان اشاره کرد.

الف) نثر

مهم‌ترین انواع نثر در عصر حمدانی و به طور کلی در قرن چهارم عبارت بود از: رسائل،

۱- عبدالرحیم غنیمه. *تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلام*. ترجمه نورالله کسایی. ۱۳۷۲، تهران: دانشگاه تهران. ص ۹۰.

۲- همان.

۳- یوسف العث. *کتابخانه‌های عمومی و نیمه عمومی عربی*. ترجمه اسدالله علوی. ۱۳۷۲، تهران: بنیاد پژوهش‌ها. ص ۱۲۱.

مقامات، تاریخ، ادب، قصص، خطابه.

خطابه در صدر اسلام مهم‌ترین وسیله نشر افکار و دعوت به دین و جهاد و استقرار نفوذ دولت بوده است. در دربار سیف‌الدوله توجه ویژه‌ای به خطابه - به مثابه وسیله جلب کمک مردم برای جهاد با روم - می‌شد. برجسته‌ترین خطیب آن دوران ابن نباته فاروقی (۳۳۵-۲۷۴ ه.ق.) بود که خطبه‌هایش نشان‌دهنده دانش، استعداد و مهارت وی را در این عرصه بود.^۱ ابن نباته از لحاظ سبک، از سجع و تضمین آیات قرآنی استفاده می‌کرد، همچنان که عباراتش سرشار از الفاظ متکلف بود، «عبادالله! الثبات فی مختلف الارواح و مختلف الرماح عند هیقه الصوارم و شفشفه اللهازم و هیخه الغماغم و زمزمه الهماهم و انفضاص الغلاهم عند ارفضاض الجماجم» خلاصه معنایش این است که در شرایط خطرناک نبرد و در غوغای زد و خورد سلاح‌ها، پایداری کنید.^۲

در این دوران، کتابت رسائل دیوانی و ادبی نیز رونق یافت. بهترین نویسنده رسائل ادبی، ابوبکر محمدبن عباس خوارزمی (سال ۳۳۳ ه.ق. در خوارزم) بود. در جوانی به حلب و دربار سیف‌الدوله آمد و با ابن خالویه و شمشاطی و متنبی و نامی همنشین شد.^۳ همچنین باید به ابوالفرج اصفهانی اشاره کرد که شاعری ادیب و دارای تألیفات بسیاری بود. او نیز به حلب آمد. از مهم‌ترین آثار او *الآغانی* است که یک منبع ادبی پربرار به‌شمار می‌آید و در بیست و یک جز بر اساس صد آواز و آهنگ برای هارون الرشید تنظیم شده است. ابوالفرج از خواص و ندیمان وزیر معزالدوله دیلمی بود و پنجاه سال برای تألیف *الآغانی* زحمت کشید و تنها نسخه آن را به سیف‌الدوله اهدا کرد. گفته شده سیف‌الدوله هزار دینار برای او فرستاد و به‌خاطر کم بودن مبلغ عذر خواست.^۴

از دیگر نثرنویسان این دوره پروتوق می‌توان از قاضی عبدالعزیز جرجانی نویسنده کتاب

۱. ابن خلکان، ج ۱، صص ۳۵۶-۳۵۵.

۲- فیصل، ص ۴۰۴.

۳- ثعالبی، ج ۱، صص ۲۰۸-۲۰۱.

۴- یاقوت حموی. *معجم‌الادبا*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۱۳. ۱۳۸۱، تهران: سروش. ص ۹۷

الوساطه بن المتنبی نام برد.^۱ ابواسحاق صابی، صاحب دیوان رسائل در زمان المطیع عباسی، نیز به خدمت سیف‌الدوله رسید و به خاطر سه بیت سیصد دینار گرفت. او از جمله ادیبانی بود که در نوشتار به نیکویی سبک و مهارت شناخته می‌شد و سیف‌الدوله ترجیح می‌داد وی را به عنوان سفیر به حضور خلیفه بفرستد.^۲

ب) لغت و نحو

با گسترش فرهنگ اسلامی، علم نحو و لغت نیز مورد نیاز و توجه فراوان دانشمندان مسلمان قرار گرفت. جالب آن‌که، این رویکرد هم در میان حکومت‌های عرب زبان و هم غیرعرب دیده می‌شد. در دربار حمدانیان و تحت پوشش آن‌ها که از حیث علائق ادبی، به‌ویژه در حوزه ادب عربی، در شمار پیشتازان بودند، شمار بسیاری از عالم متخصص نحو و لغت زندگی می‌کردند و از حمایت‌های امرای حمدانی بهره می‌بردند. ابن خالویه، ابوعبدالله الحسین بن احمد، پیشوای لغت، نحو و ادب در سال ۳۱۴ ه.ق وارد بغداد شد و در مسجد جامع، املائی حدیث کرد و بسیاری از او روایت کرده‌اند. بعد از آن در حلب مستقر شد و به خدمت سیف‌الدوله درآمد و مورد احترام خاندان حمدانی قرار داشت و از اساتید علم و ادب در قلمرو حمدانی شد که از هر طرف برای استفاده نزد او می‌آمدند.^۳ از جمله تألیفات ابن خالویه می‌توان به *الاشتقاق، الحمل فی السخو، القرائات، اعراب ثلثین سوره من القرآن، آلیس، شرح مقصوده ابن دریا و کتاب المبتدی* اشاره کرد.^۴

ابن جنّی، شاگرد ابوعلی فارسی، *اصول نحوی* وی را منتشر کرد. وی مدتی در موصل تدریس می‌کرد، سپس نزد سیف‌الدوله آمد و با متنبی همنشین شد، دیوان وی را شرح کرد و آن را *الصبر* نامید. ابن جنّی تا زمان مرگ در سایه حکومت سیف‌الدوله زندگی می‌کرد. آنگاه به

۱- ابن خلکان، ج ۳، صص ۲۸۰-۲۷۸.

۲- نعالبی، ج ۱، ص ۲۳.

۳- ابن خلکان، ج ۲، صص ۱۸۹-۱۷۸.

۴- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. *الفهرست*. ترجمه محمدرضا تجدد. ۱۳۶۶، تهران: امیرکبیر. ص ۸۴.

فارس و زیر سایه عضدالدوله رفته و از آنجا به بغداد آمد تا آنکه به سال ۳۹۲ ه.ق. درگذشت.^۱ ابوعلی فارسی (حسن بن احمد) نحوی مدتی نزد سیف‌الدوله در حلب اقامت گزید و با متنبی مجالس بحث نیز داشته است.^۲

ج) شعر

از آنجا که می‌دانیم حمدانیان، حکومتی مبتنی بر باورهای شیعی تأسیس کرده بودند، به‌طور طبیعی شماری از شاعران شیعه نیز به این دربار جذب شدند و با حمایت حمدانیان و به‌ویژه سیف‌الدوله در قلمرو آنان رشد کردند و به فعالیت پرداختند. در ادامه همین روند، شعر در عصر حمدانی تبدیل به نهضت نیرومند ادبی و البته دینی و مذهبی نیز شد. دربار حمدانی از جمله دربار سیف‌الدوله مملو از شاعرانی بود که از این سوی و آن سوی جهان اسلام به آنجا روی می‌آوردند. سخنوران و شاعران نامداری همچون متنبی، ابوفراس با قصیده معروف خود به نام میمیه^۳ صنوبری، کشاجم و... در آنجا گرد آمدند. این افراد در مجموع نماینده شعر رایج در قرن چهارم هجری هستند. متنبی و ابوفراس نمونه شعر رزمی و حماسه‌اند، صنوبری و کشاجم شاعر طبیعت و سرّی رفاء شاعری است مردمی که حمام‌ها، میخانه‌ها، شکارچیان و... را توصیف می‌کند. بالاخره میان این شاعران، مداح و مرثیه‌ساز و هجوگوی نیز هست، همانطور که متنبی به قله سبک شیوا و شکوهمند رسیده یا شعر صنوبری در لطافت همچون نغمه موسیقی است.^۴ از جمله مهم‌ترین شاعران دربار حمدانی به موارد زیر می‌توان اشاره کرد.

ابوالطیب متنبی (متوفی ۳۵۴ ه.ق)

ابوالطیب احمد بن الحسین بن عبدالصمد جعفی کندی کوفی یا احمد بن الحسین بن مره بن عبدالجبار مشهور به متنبی در سال ۳۰۳ ه.ق. در کوفه متولد شد و همان‌جا خواندن و نوشتن

۱- ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۴۶-۲۴۷.

۲- ابن خلکان، ج ۲، ص ۸۰.

۳- ضیف، شوقی. *تاریخ الادب العربی*. بی‌تا، قاهره: دارالمعارف. ص ۱۸۵.

۴- اسکن گیپ، هامیلتون الکساندر. *درآمدی بر ادبیات عرب*. ترجمه یعقوب آژند. ۱۳۶۲، تهران: امیرکبیر. ص ۹۲.

آموخت و با اهل علم و ادب مأنوس شد.^۱ می‌توان گفت متنبی نه تنها مشهورترین شاعر دربار حمدانی، بلکه به طور کلی یکی از بزرگ‌ترین شاعران عربی است. متنبی تحت تأثیر شیعه قرار گرفت و گفته شده حتی در مدارس علوی درس خواند و اصول دین را طبق تلقی شیعه فرا گرفت.^۲ ابوالعشایر حمدانی، عموی سیف‌الدوله، متنبی را به او معرفی کرد و او به همراه سیف‌الدوله به حلب آمد و از آن پس در سفر همراه سیف‌الدوله بود، آن‌ها همدیگر را به جهانیان معرفی کردند؛ آوازه و شوکت سیف‌الدوله، متنبی و اشعار متنبی، سیف‌الدوله را معرفی می‌کرد. سیف‌الدوله علاقه بسیاری به اشعار و مجالس شعر متنبی داشت.^۳ وی از همراهان اصلی سیف‌الدوله در جنگ‌ها بود، لذا شعر جنگی بیشترین حجم اشعار وی را دربردارد.^۴

به خاطر حسادت اطرافیان و درباریان سیف‌الدوله نسبت به متنبی و متهم کردن وی به سرقت ادبی، وی در سال ۳۴۶ ه.ق. دربار حمدانی را ترک کرد و به مصر و خدمت کافور اخشیدی رفت، اما آنگونه که انتظار داشت مورد تعظیم و تکریم قرار نگرفت، پس مصر را ترک کرد و در سال ۳۵۱ ه.ق. به کوفه آمد. با این حال باز هم به تلمیح یا تصریح سیف‌الدوله را مدح می‌کرد و حتی وقتی کشته شد، در توشه او دو قصیده یافتند؛ یکی در مدح سیف‌الدوله و دیگری در هجو کافور اخشیدی.^۵

ابن نباته (متوفی ۳۷۴ ه.ق)

یکی از برجسته‌ترین خطیبان دربار سیف‌الدوله، عبدالرحیم پسر محمد بن اسماعیل، معروف به ابن نباته بود. او شاعر، ادیب و مدیحه‌سرا بود. جد او، نباته نسبش به تمیمیان و سعدیان می‌رسد و اهل بغداد بوده است. ابن نباته به چند شهر مسافرت کرد و هنگام رسیدن به

۱- ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- متز، آدام. *تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. ج ۱. ۱۳۶۴، تهران: امیرکبیر. ص ۳۰۶.

۳- الفاخوری، ص ۴۹۶.

۴- الشکعه، ص ۲۰۲.

۵- فیصل، ص ۳۹۱.

حلب در کنار سیف‌الدوله ماند و تا پایان زندگی سیف‌الدوله این همراهی ادامه داشت و بعد از مردن او به بغداد بازگشت.^۱ این نبأته با سخنرانی‌های حماسی‌اش، مردم را به حمایت از سیف‌الدوله تشویق می‌کرد. البته او همچون بسیاری از اهل ادب از خطبه‌های امیرالمؤمنین علی (ع) فراوان بهره می‌برد، درحالی که تا این زمان هنوز خطبه‌های علی (ع) تحت عنوان *نهج‌البلاغه* توسط سیدرضی منتشر نشده بود، جالب آنکه ابن‌ابی‌الحدید در شرح خود بر *نهج‌البلاغه* نشان داده که یکی از خطبه‌های مهم حماسی ابن‌نبأته از امام علی (ع) سرقت شده است. البته او در خطبه امام تصرفاتی کرده که ابن‌ابی‌الحدید نشان داده این اضافات در حد و وزن کلام امام نیست - که امام‌الکلام - خوانده شده‌اند.^۲

ابوفراس حمدانی (متوفی ۳۵۷ ه.ق.)

حارث بن سعید حمدانی از چهره‌های درخشان شعر دربار حمدانیان و نسبت به بقیه به پسرعمویش، یعنی سیف‌الدوله، نزدیک‌تر بود. ابوفراس در سال ۳۲۰ یا ۳۲۱ ه.ق. در شهر منبج متولد شد. وی از کودکی مورد توجه سیف‌الدوله قرار گرفت و همراهش به جنگ‌ها می‌رفت یا به نیابت به کارها گماشته می‌شد.^۳ ابوفراس چندین بار به دست سرداران رومی اسیر شد که سیف‌الدوله با پرداخت فدیة او را آزاد کرد. ابوفراس شاعری حساس بود، لذا در اسارت، غم و اندوه‌ها بر او هجوم می‌آورد و اشعار غمناک و دردآگین موسوم به «رومیات» را سروده که سرشار از اشتیاق و حسرت دیدار مادر، خانواده و دوستان است. با درگذشت سیف‌الدوله، میان ابوفراس و پسر سیف‌الدوله، به نام سعدالدوله، اختلاف به‌وجود آمد و ابوفراس با اطلاع از عواقب کار پنهان شد، اما در نهایت به دست سعدالدوله کشته شد.^۴ ثعالبی شخصیت ابوفراس را این‌گونه توصیف می‌کند: «از جهت فضل و ادب، بخشش و بزرگواری، مجد و

۱- ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله. *شرح نهج‌البلاغه*. تصحیح محمدابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ۱۳۸۷، تهران: نورالهدی، ص ۸۰.

۳- ثعالبی، ج ۱، ص ۸۸.

۴- فیصل، ص ۳۸۵-۳۸۴.

بزرگی، بلاغت و برازندگی، سوارکاری و شجاعت یگانه روزگار خود بود. سیف‌الدوله محاسن ابوفراس را بسیار می‌پسندید و او را بر دیگر اقوامش برتر می‌داد و او را برای خود برگزیده بود و در جنگ‌ها وی را همراه خود می‌برد و در کارهای مهم او را به جای خود می‌گماشت.^۱

علل رشد و شکوفایی فرهنگی در عصر حمدانیان

با توجه به گردآمدن ادبا، علما و شعرای مختلف از مناطق گوناگون جهان اسلام به قلمرو و دربار حمدانیان، دوره‌ای کم‌نظیر به لحاظ فرهنگی در زمان کوتاه‌مدت حکمرانی این دولت در تاریخ اسلام رقم خورد که قابل توجه و تأمل در مقایسه با دیگر دولت‌های متقارن اسلامی بود. مسلماً این رونق و شکوفایی عللی داشته که در این بخش به چند علت مهمان اشاره و پرداخته می‌شود.

الف) حمایت حمدانیان، به‌ویژه سیف‌الدوله، از فرهنگ و ادب

حمدانیان و خصوصاً سیف‌الدوله توجه خاص و حمایت گسترده‌ای از علما و ادبای روی آورده به دربار آن‌ها داشتند، چنان‌که محفل‌های ادبی سیف‌الدوله حمدانی، ایام هارون‌الرشید و مأمون را به یاد می‌آورد.^۲ این حمایت و تشویق‌ها هم مادی بود و هم معنوی:

الف) حمایت‌های مادی: سیف‌الدوله حمدانی دینارهای ویژه‌ای ضرب کرد که بارها به دانامردان و شاعران به‌عنوان صله می‌داد.^۳ متنبی، از شاعران دربار حمدانی، در قبال پاسخی ادیبانه پنجاه دینار مخصوص صله دریافت کرد. هلال صابی، کاتب مشهور آل‌بویه، در برابر سرودن سه بیت سیصد دینار طلا از سیف‌الدوله صله گرفت،^۴ البته باید گفت ممکن است در مقدار صله‌ها مبالغه شده باشد، اما به هر حال بعضی اوقات همین صله‌ها باعث جذب مشاهیر

۱- ثعالبی، ج ۱، ص ۸۸.

۲- الفاخوری، ص ۵۸۷.

۳- شبلی، احمد. تاریخ آموزشی در اسلام. ترجمه محمدحسین ساکت. بی‌تا، تهران: بی‌نا. ص ۱۹۴.

۴- الحموی، ج ۱۳، ص ۱۹۰.

به حلب می‌شد.

ب) حمایت‌های معنوی: سیف‌الدوله بخشی از وقت خود را به حضور در مجالس ادبی اختصاص داده بود و در حضور او شاعران و ادیبان به مناظره علمی می‌پرداختند و امیر حمدانی نیز در گفتگوها شرکت می‌کرد.^۱ در نتیجه، نوعی آزادی و امنیت برای مباحث علمی و ادبی فراهم می‌آمد و به‌طور طبیعی نتایج زیاد آن نیز در فرهنگ عمومی جامعه انعکاس می‌یافت. چنان‌که ثعالبی درباره حلب را بی‌نظیر توصیف کرده‌است.^۲ آوازه ادب‌پروری سیف‌الدوله چنان اوج گرفت که حلب را به مرکز رفت و آمد و تجمع طالبان علم و ادب مبدل کرد. علامه مظفر درباره توجه خاص سیف‌الدوله به فرهنگ و ادب آورده است: «حکومت سیف‌الدوله در حلب و شام و جزیره ظهور کرد و ارباب علم و دانش و شعرای نابغه بر او وارد شدند. او واردین و مداحان را از صله‌ها و عطیه‌ها چنان سرشار می‌ساخت که آن‌ها احساس می‌کردند به آرزوی خود رسیده‌اند و مجلس و انجمن ویژه‌اش بیشتر به حلقه‌های درس و علم و ادب شبیه بود و گویا خود عالم ادیبی است که در لغت و شعر و جز آن مسائل را بالبداهه و با حضور ذهن طرح می‌کند و نیز گویا به سان ملکی از ملوک دیگر نبود که عیش و طرب و لهو لعب او را گرفتار سبکسری سازد».^۳

ب) موقعیت خاص حلب

حلب شهری کهن و ریشه‌دار و یکی از قدیمی‌ترین شهرهای تاریخی است. حلب در زمان خلیفه دوم ضمیمه دولت اسلامی شد و به تدریج تحت حکومت خلفای راشدین و امویان و عباسیان درآمد، تا آنکه پایتخت سیف‌الدوله شد و در سایه توجهات ویژه او در ساخت و معماری و رونق آن، در ردیف شهرهای درجه اول اسلامی قرار گرفت. موقعیت حلب بسیار اهمیت داشت، زیرا میان شرق و غرب واقع شده و کاروان‌های تجاری از حلب به سوی عراق

۱- ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- ثعالبی، ج ۱، ص ۲۱.

۳- محمدحسین مظفر، محمدحسین. تاریخ شیعه. ۱۳۶۸، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ص ۲۳۳.

و شام و مصر و آفریقا راهی می‌شدند. این جایگاه تجاری حلب بر حالت خود باقی بود تا پرتغالیان دماغه امیدنیک را در سال ۹۰۳ ه.ق. کشف کردند و حلب موقعیت قبلی خود را از دست داد.^۱

شهر حلب در دوره حمدانی مساجد، کاخ‌ها، زیارتگاه‌ها و عمارت‌های بسیاری داشت که پیشرفت ساختمان‌سازی اسلامی را در آن عصر نشان می‌داد. حمدانیان برای خود کاخ‌های بزرگی می‌ساختند؛ به‌خصوص، در حلب، پایتخت سیف‌الدوله که در شکوه و درخشندگی با دربار خلفا برابری می‌کرد. سیف‌الدوله در حلب چندین کاخ ساخت که از همه با شکوه‌تر «الحلبه» در دامنه کوه جوشن با آب و هوای عالی مشرف بر رود قویق بود؛ این نخستین کاخی نبود که در حلب ساخته می‌شد، کاخ‌سازی از عصر اموی مورد توجه قرار گرفت، با این حال زیباترین کاخ‌های حلب همان کاخ بود. «الحلبه» نمونه برجسته معماری عصر حمدانی بشمار می‌رفت، این قصر باغ انگور و میدان اسبدوانی هم داشت.^۲ حمدانیان همچون دیگر حکام مسلمان به جوامع و مساجد نیز توجه داشتند. سیف‌الدوله مسجد جامع حلب را ترمیم کرد. این مسجد را نففور در سال ۳۵۱ ه.ق آتش‌زده بود، سپس سعدالدوله و قرغویه گنبد فولاد را در وسط مسجد ساختند. از جمله، مهم‌ترین زیارتگاه‌ها، شهدالدکه در غرب حلب است که در اصل بستی بود که سیف‌الدوله آنجا می‌نشست و اسبدوانی را تماشا می‌کرد.^۳ توجهات و رسیدگی به شهر حلب به عنوان پایتخت حمدانیان، آوازه این شهر و امرای آن را به اقصی نقاط قلمرو اسلامی می‌رساند و باعث جذب شخصیت‌های ادبی، علمی و فرهنگی می‌شد؛ چنان‌که دوره پرآوازه فرهنگی در دوره حکمرانی حمدانیان در این شهر رقم خورد.

ج) تسامح مذهبی حمدانیان

بنی تغلب که قبیله منتسب به حمدانیان است در دوره جاهلیت تحت تأثیر روم به مسیحیت

۱- ناصری طاهری، عبدالله. *بعلبک شهر آفتاب و حلب شهر ستارگان*. ۱۳۶۶، تهران: سروش. صص ۷۷-۷۶.

۲- الکیالی، ۳۵۳.

۳- ججا، محمدفرید. *سیف‌الدوله حمدانی*. ۲۰۰۷، دمشق: وزارت الثقافة، ص ۱۵۸.

روی آوردند، پیش از آن مانند سایر عرب‌ها بت پرست بودند. پس از اسلام نیز بیشتر آن‌ها بر نصرانیت باقی ماندند، در حالی که گروهی نیز در سال‌های نخست پس از هجرت به اسلام گرویده بودند.^۱ بنی تغلب در جنگ با معاویه جانب علی (ع) را گرفتند.^۲ این دسته از اعراب گرایش شیعی پیدا کردند.^۳ گرایشی که در سال‌ها و سده‌های بعد به اعتقادی عمیق تبدیل شد. اما گرایش شیعی حاکمان حمدانی مانع از ورود دیگر مذاهب به حلب نشد و تساهل مذهبی این حاکمان یکی از دلایل جذب شاعران و ادیبان و دانشمندان با مذاهب مختلف بود.

البته در شمار شواهد شیعه بودن حمدانیان به احیای آثار شیعه و تشویق علمای شیعه توسط آن‌ها اشاره شده است. گفته شده فقها در حلب طبق مذهب امامیه فتوی می‌دادند،^۴ ولی اکثر مردم حلب حنفی و بعضی نیز شافعی مذهب بودند. در بین آن‌ها یهودی و مسیحی نیز وجود داشت. با کوشش و درایت بعضی از حاکمان حمدانی، از جمله سیف‌الدوله، به تدریج تعدادی از مردم حلب شیعه شدند. مردم بدون هیچ‌گونه فشار و تهدیدی کنار هم زندگی می‌کردند و حقوق متقابل دولت و ملت کاملاً مراعات می‌شد و نسبت به هیچ یک از اقلیت‌های مذهبی ظلمی نمی‌شد. جاسوسی به نفع بیگانه وجود نداشت و از طرف حمدانیان آزادی دینی، تقریباً برقرار بود. از همه مهم‌تر اینکه هرگز شنیده نشد مشاجره‌ای بین شیعیان و اهل سنت رخ دهد، در حالی که در بعضی جاها همواره کشمکش وجود داشت. با اینکه جنگ‌های سیف‌الدوله با مسیحی‌های روم، جنبه مذهبی داشت، هرگز برای یهودیان و مسیحیان مشکلی ایجاد نشد؛ حتی برخی غلامان سیف‌الدوله، از جمله نزدیک‌ترین غلام او، ابن‌نجاء، مسیحی بودند. قاضی دربار او، عالمی حنفی مذهب به نام احمد بن اسحاق بود که بعد از ابوالحسن به مسند قضاوت منسوب شد. در بین پزشکان او، یهودی و مسیحی نیز وجود

۱- ابن خلدون، عبدالرحمن. *العبر*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۳. ۱۳۶۶، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ص ۳۲۲.

۲- یعقوبی، احمد بن اسحاق. *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمدابراهیم آیتی. ج ۲. ۱۳۶۲، تهران: علمی و فرهنگی. ص ۸۱.

۳- عزالدین ابن اثیر عزالدین. *الکامل فی التاریخ*. ترجمه عباس خلیلی. ج ۱۳. ۱۳۵۰، تهران: کتب ایران. ص ۸۱.

۴- صنعتگر، خلیل. *حمدانیان اولین مدافعان قدس*. ۱۳۸۰، قم: نورالسجاد. صص ۳۲-۳۳.

داشت؛ از جمله عیسی رقی مسیحی بود. او علاوه بر پزشکی مترجم کتاب‌های سریانی به عربی نیز بود.^۱ بهترین مهندسين و ریاضی‌دان‌های دستگاه سیف‌الدوله مسیحی بودند که ضمن پای‌بندی به دین خود، در خدمت شیعه بودند. همچنین می‌توان از دانشمندانی همچون قیس مارونی و مجتبی انطاکی و حتی دیوسینوس (رئیس اسقف یعقوبی‌ها) نام برد که در خدمت سیف‌الدوله بودند.^۲ محمد جواد مغنیه می‌گوید: «حمدانیان مردم را آزاد گذاشتند تا مطابق میل خود مذهب شیعه انتخاب کنند و همین آزادی مذهبی یکی از دلایل گرد آمدن دانشمندان و شاعران و ... با مذاهب مختلف در حلب بود».^۳ از این رو می‌توان این فضای باز فرهنگی را یکی از عوامل مهم گسترش و رشد فرهنگ و علم و ادب در عصر حمدانی دانست.

نتیجه‌گیری

از مطالعه متون و منابع متعدد درباره دولت حمدانی چنین استنباط می‌شود که در زمانی که حمدانیان در اواخر قرن سوم موفق به تشکیل حکومت شدند، دیگر داعیان قدرت نیز در قلمرو جهان اسلام فعال بودند. با وجود این، دولت حمدانی توانست موقعیت خود را حفظ کند و در زمره یکی از حکومت‌های نامدار اسلامی در قرن سوم و چهارم قرار بگیرد. قرن چهارم همراه با فعالیت‌های فرهنگی گسترده در مناطق مختلف جهان اسلام بود؛ در غرب اسلامی نیز حمدانیان از جمله این مراکز فرهنگی بودند که البته این رشد و احیا فرهنگی و تبدیل شدن حلب به‌عنوان یکی از این مراکز در عهد آل حمدان عللی همچون فرهنگ‌دوستی و دانش‌پروری حاکمان حمدانی به‌خصوص سیف‌الدوله، موقعیت تاریخی شهر حلب و حضور ادبا و شاعران در دربار حمدانیان داشت، همچنین حاکمان حمدانی به دلیل داشتن تساهل و وسعت دید فرهنگی به حلب، تشیع و خاندان خود اسم و آوازه‌ای بلند بخشیدند. این عوامل در کنار هم باعث شکوفایی فرهنگ و ادب در قرن چهارم هجری در حلب و بازتاب آن در

۱- الامین، محسن. *اعیان الشیعه*، ج ۸، بی‌تا، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات. ص ۲۷۱.

۲- شهیدی، عبدالحسین. «قبائل العرب القدیمة»؛ *دایره المعارف تشیع*. ج ۲. ۱۳۵۷، تهران: شهید سعید مجبی. ص ۳۳۵.

۳- مغنیه، ص ۱۴۰.

مناطق دیگر اسلام شد. دربار دولت حمدانی از جمله دربار سیفالدوله مملو از شاعرانی بود که از مناطق مختلف جهان اسلام به آنجا روی می‌آوردند. دربار پرشکوه و دانش‌پرور سیفالدوله، مجمع برجسته‌ترین شاعران و لغت‌شناسان و حکیمان و دانشمندان دیگر بود و با وجود علقه نیرومند عربی، هیچ‌گونه انحراف یا تعصب نژادی و مذهبی نتوانست جو علمی و فرهنگی این جمع را که در آن دانشمندان ایرانی و ترک و عرب برای پژوهش و عرضه بی‌غرضانه دانش به مباحثه و قبول و رد آرای یکدیگر مشغول بودند برهم زند. همین فضای علمی بود که در قرن چهارم هجری باعث رشد و شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی به‌ویژه در مرزهای غربی شد.

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین. (۱۳۵۰) *الکامل فی التاریخ*. ترجمه عباس خلیلی. ج ۱۳. تهران: کتب ایران.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله. (۱۳۸۷). *شرح نهج البلاغه*. تصحیح محمدابوالفضل ابراهیم. ج ۲. تهران: نورالهدی.
- ابن تغری بردی، ابوالمحاسن. (بی تا). *النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره*. ج ۳. مصر: وزاره الثقافه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶) *العبر*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۳. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، شمس الدین. (بی تا). *وفیات الاعیان و انبا ابناء زمان*. ج ۱، ۲، ۳، ۵؛ بیروت: دار صادر.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۶۶). *الفهرست*. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: امیرکبیر.
- اسکن گیب، هامیلتون الکساندر. (۱۳۶۲). *درآمدی بر ادبیات عرب*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.
- الشکعه، مصطفی. (۱۹۸۳). *سیف الدوله و مملکه السیف و دوله الاقلام*. دمشق: مکتبه النوری.
- الامین، محسن. (بی تا). *اعیان الشیعه*. ج ۸. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- العش، یوسف. (۱۳۷۲). *کتابخانه های عمومی و نیمه عمومی عربی*. ترجمه اسدالله علوی. تهران: بنیاد پژوهش ها.
- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۵). *تاریخ ادبیات زبان عربی*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: توس.
- الکیالی، سامی. (بی تا). *السیف الدوله و عصر الحمدانیین*. حلب: بی نا.
- ثعالبی، ابومنصور. (۱۹۵۶). *تیمه الدهر*. تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید ج ۱. الازهر: ادبیات عرب.
- جحا، محمد فرید. (۲۰۰۷). *سیف الدوله حمدانی*. دمشق: وزاره الثقافه.
- حسن ابراهیم، حسن. (۱۳۵۷). *تاریخ سیاسی اسلام*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۳. تهران: جاویدان.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۵). *کارنامه اسلام*. تهران: امیرکبیر.
- زیدان، جرجی. (۱۳۴۵). *تاریخ تمدن اسلام*. ترجمه علی جواهرکلام. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- سامر، فیصل. (۱۳۸۸). *دولت حمدانیان*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- شبلی، احمد. (بی تا). *تاریخ آموزشی در اسلام*. ترجمه محمدحسین ساکت تهران: بی نا.
- شهیدی، عبدالحسین. (۱۳۵۷). "قبائل العرب القدیمة". *دایره المعارف تشیع*. ج ۳. تهران: شهید سعید محبی.

- صنعتگر، خلیل. (۱۳۸۰). *حمدانیان اولین مدافعان قدس*. قم: نورالسجاد.
- ضیف، شوقی. (بی تا). *تاریخ الادب العربی*. قاهره: دارالمعارف.
- غنیمه، عبدالرحیم. (۱۳۷۲). *تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلام*. ترجمه نورالله کسایب. تهران: دانشگاه تهران.
- متز، آدام. (۱۳۶۴). *تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. ج ۱. تهران: امیرکبیر.
- مظفر، محمدحسین. (۱۳۶۸). *تاریخ شیعه*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ناصری طاهری، عبدالله. (۱۳۶۶). *بعلبک شهر آفتاب و حلب شهر ستارگان*. تهران: سروش.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۳۸۱). *معجم‌الادبا*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۱۳. تهران: سروش.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق. (۱۳۶۲). *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمدابراهیم آیتی. ج ۲. تهران: علمی و فرهنگی.

نقش سرمایه اجتماعی (مبحث اعتماد) در فروپاشی ساسانیان با توجه به ساختار سیاسی حکومت

شهناز حجتی نجف‌آبادی^۱

چکیده

فره ایزدی عامل مشروعیت بخش حکومت در زمان ساسانیان بود، اما ماهیت این قدرت منطبق بر اراده و پذیرش لایه‌های پنهانی قدرت یا همان اشراف بود. در عصر شاهنشاهان مقتدر این قدرت جمعی تحت کنترل قدرت فردی پادشاه بود، ولی در زمان‌های دیگر این قدرت جمعی بود که نه تنها قدرت فردی پادشاه، بلکه کل نظام سیاسی ساسانیان را تحت الشعاع خویش قرار می‌داد. از طرف دیگر کشش و تنش بین لایه‌های قدرت نیز وجود داشت؛ گاهی وجود منافع مشترک موجب همراهی و همگامی این طبقات با هم می‌شد، اما غالباً روابط این طبقات مبتنی بر تنش، رقابت، سعایت و ایجاد توطئه بود. از سویی به این دلیل که شاهان حاکمیت و اقتدار خویش را به واسطه این طبقات در خطر می‌دیدند، همواره نگاهی مبتنی بر ترس، احتیاط و توأم با بدبینی بدان‌ها داشتند، در حالی که پادشاه طبق سیاست تمرکز باید با ریاست طبقات بالای جامعه آن‌ها را تحت کنترل و نظارت خویش می‌گرفت و تعادل و توازن قوا را بین آنان برقرار می‌ساخت و به منظور حفظ و تثبیت حاکمیت و قدرت دستگاه سلطنت، ارتباطی صحیح و منطقی با آن‌ها برقرار می‌کرد، اما از نیمه دوم حکومت ساسانی، این روابط به تدریج دچار اختلال و نظم اجتماعی دستخوش بحران می‌شود؛ بحران مشروعیت، بحران مدیریت، کشمکش و رقابت و ستیزه‌جوئی، خیانت، سوءظن و توطئه، سوء استفاده از امتیازات و اختیارات، تعصب و خشونت مقامات نتیجه عدم اعتماد یا سلب اعتماد به عنوان مهم‌ترین رکن سرمایه اجتماعی، مجموعه را با عدم توانائی و ناکارآمدی در تدوین یا پیروی از اصول تشکیلاتی و نظام ساختاری مواجه می‌کند و با حاکمیت چنین شرایطی روابط به‌طور کامل تخریب و نظام ساسانی از درون متلاشی می‌شود.

واژگان کلیدی: سرمایه اجتماعی، ساسانیان، ساختار سیاسی، روابط اجتماعی، طبقات اجتماعی.

The role of social capital (the topic of trust) in the collapse of the Sassanid, taking into account the state-specific structure.

Shahnaz Hojati Najafabadi ¹

Abstract

An origin of power and legitimating factor of kingdom in the Sassanid era was divine glory, but nature and mortar of this power was according to the will and acceptance of a group of elites including high priests (Mobbedans), military and bureaucratic aristocracy, and other great ones and nobilities who were of importance and influence as hidden layers of power. At the time of strong and potent kings, this collective power came under of king's individual power, but at the time of other kings, it was this collective power that not only under shadowed king's individual power but also the whole political of Sassanid. There was always conflict and tension among these layers of power which comprised top classes of the society. Sometimes a presence of common interests caused unanimity and convergence among these classes, but most of the time relationship between these classes was hypertensive, hostile, and based on jealousy, rivalry, criticism and conspiracy, and intrigue. On the other hand, since the kings saw their influence, ruling and supremacy in danger, they always looked at them with fear, caution combined with pessimism, meanwhile according to centralized policy in Sassanid era the king should by acting as chief of high layers of society to have them under his and supervision and establish balance of power among them, and in order to protect and stabilize the monarchy's ruling and power, should establish a proper relationship with them, and by supporting Zarathustra religious apparatus against minorities and protecting priests' rational interests made the religious apparatus support structure of government and legitimacy of Sassanid dynasty. However, from the second half of Sassanid ruling, this relationship becomes disturbed, and the social order faces crisis; crisis of legitimacy, management, strife and quarreling, rivalry, treason, suspicion, conspiracy, coup d'état and insurgency, abuse of privileges and power, bigotry, violence, and greed of authorities which as a result of distrust or lapse of confidence as the most important pillar of social capital, confront the whole set with inability and inefficiency in composing or observance of organizational principles and structural , and by ruling of such circumstances, the connections are completely ruined and Sassanid regime breaks down.

Keywords: Social capital, Trust and solidarity, Political structure, Social relations, Social classes.

1. Assistant professor of History and Iranology, Faculty of Human Sciences and Iranology, University of Meybod.

سرمایه اجتماعی یکی از سرمایه‌های مهم هر جامعه است که از جمله عوامل اساسی و مؤثر در توسعه و ثبات یک کشور یا یک حکومت محسوب می‌شود. اصل و عمود سرمایه اجتماعی، اعتماد است که نقش کاملاً کلیدی در روابط اجتماعی برای ایجاد نظم اجتماعی دارد؛ به عبارتی دیگر سرمایه اجتماعی نوعی دارایی اجتماعی است که از طریق یا به واسطه روابط اجتماعی حاصل و شامل سهم و نقش‌آفرینی گروه‌های اجتماعی در تولید و توزیع قدرت اجتماعی - سیاسی می‌شود. حکومت و نهادهای وابسته به آن، می‌تواند بستر اجتماعی این سرمایه باشد. از رهگذر این نوع سرمایه، زمینه لازم به منظور ایجاد اعتماد متقابل، حس همبستگی و اطمینان، تعاملات اجتماعی میان گروه‌های اجتماعی، احساس هویت جمعی و کار گروهی در یک نظام سیاسی اجتماعی فراهم می‌شود و دستیابی به اهداف یک جامعه یا یک حکومت تسریع می‌یابد این سرمایه ضمن تعدیل روابط، به انسجام و همبستگی در جامعه کمک می‌کند و موجب مشارکت نیروهای سیاسی و حفظ روابط متقابل این گروه‌ها با حکومت می‌شود.^۱ جنبه منفی سرمایه اجتماعی زمانی تحقق می‌یابد که از منافع اجتماعی در جهت منافع فردی استفاده شود و اعتبار و ارزش‌های حاکم در گروه، افراد را در جهت منفعت‌جویی شخصی برانگیزد. هنگامی بحث از سرمایه اجتماعی می‌شود که یک گسیختگی شدید در روابط اجتماعی دیده و جامعه عرصه بروز مفاهیمی چون عدم ایثار و فداکاری و گذشت، عدم رعایت حقوق همدیگر و بی‌اعتمادی شود. در نبود این ثروت نامرئی و پنهان، جامعه امکان تسهیل اقدامات هماهنگ برای دستیابی به اهداف یا تحقق اهداف خویش را از دست می‌دهد.^۲ اعتماد یک مفهوم کیفی است. یکی از راه‌های سنجش میزان اعتماد در یک جامعه، سنجش مفاهیم ضد آن چون سوءنیت، شک، سوءظن، پنهان‌کاری، بدبینی، بدخواهی، سخن‌چینی، توطئه و دسیسه‌چینی، کینه‌توزی و رفتارهایی توأم با شک، احتیاط و ترس است. در جامعه‌ای

۱- امین اکبری، *نقش سرمایه اجتماعی در مشارکت: بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر مشارکت سیاسی، اجتماعی* (مطالعه موردی روستای فارسنج از توابع سقز) دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، صص ۱۱ و ۱۲.

۲- فرانسیس فوکویاما، *پایان نظم*، ترجمه غلام عباس توسلی، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۱۳.

که روابط اجتماعی بر این موارد مبتنی باشد، اعتماد وجود ندارد. با توجه به جایگاه و کارکرد سرمایه اجتماعی (اعتماد) در روابط اجتماعی یک جامعه و نقش آن در ابقا یا امحاء یک حکومت، پرسش و فرضیه تحقیق حاضر بدین شکل مطرح می‌شود:

با توجه به ماهیت و ساختار قدرت در حکومت ساسانیان آیا عدم اعتماد به‌عنوان مهم‌ترین عنصر سرمایه اجتماعی می‌تواند نقش یا تأثیری در فروپاشی حکومت ساسانی داشته باشد؟ با توجه به ساختار سیاسی ساسانیان و با در نظر گرفتن ماهیت قدرت، می‌توان انگاشت که نبود اعتماد در روابط اجتماعی باعث ایجاد اختلال در نظم اجتماعی جامعه می‌شود و نقش قابل توجهی در فروپاشی حکومت آنان داشته است.

ساختار قدرت حکومت ساسانیان

نظام سیاسی - اجتماعی ساسانیان مانند هر می بود که در قاعده آن مردم و در رأس آن پادشاه قرار داشت. بین رأس و قاعده، طبقات مشخص اجتماعی قرار گرفته بودند که سازمان سنتی حکومت را تشکیل می‌دادند. شاهنشاه هسته اصلی قدرت در عهد ساسانی بود که در رأس هرم سلطنت قرار داشت و در اداره امور کشور مختار مطلق بود. اقتدار شاهنشاه و مشروعیت قدرت و اعمال حاکمیت او با فره ایزدی توجیه می‌شد. ساختار حکومت ساسانیان مبتنی بر اتحاد دین و دولت بود. وابستگی آیین مزدیسنا و شاهنشاهی ساسانی به یکدیگر تا حدی بود که سقوط یکی، نابودی دیگری را به دنبال داشت؛ به همین دلیل زمان اضمحلال حکومت ساسانی، کیش زردشتی بدون پشتیبان ماند و دیری نپایید.^۱ طبقات بالای جامعه، شامل روحانیون، بعد از شاهنشاه برترین و بالاترین طبقه و پایگاه اجتماعی را در اختیار داشتند. دومین طبقه نظامیان بودند و دبیران طبقه سوم را تشکیل می‌دادند. روحانیون، اشراف نظامی و دبیران به‌عنوان مدیران سیاسی، شالوده اساسی سلطنت را تشکیل می‌دادند. اینان گرچه در ظاهر از هم حمایت می‌کردند، در واقع هر طبقه به دنبال تحکیم بیشتر پایه‌های قدرت و

۱- همان، صص ۴۷۳-۴۷۴.

نفوذ خود بود و در نتیجه موجب ایجاد محدودیت برای پادشاه می شدند و بر ساختار قدرت و حاکمیت ساسانیان اعمال نفوذ می کردند (تقسیم بندی اجتماعی دیگری مربوط به اوایل عهد ساسانی نیز وجود داشت که شامل شهرداران و ویسپوهران و وزرکان و آزادان (نجبای درجه دوم) می شد^۱).

ماهیت قدرت شاهنشاه منطبق بر پذیرش و اراده جمعی بود و شامل همان طبقات بالای جامعه می شد که به صورت لایه های پنهانی قدرت همواره در کنار رأس هرم قدرت بودند. چنانچه به هر دلیلی حمایت و پشتیبانی خود را از شاهنشاه دریغ می کردند، رأس هرم محکوم به نابودی و فنا بود؛ بنابراین قدرت پادشاه همواره تحت الشعاع عملکرد و منافع این جمع بود، البته به معنی انکار نقش کاریزما یا توانمندی های فردی برخی از شاهنشاهان ساسانی نبود. اینان به خوبی ریاست طبقات عالی (روحانی، نظامی و اداری) را در اختیار خود می گرفتند و تعادل و توازن قوا را در میان این طبقات پرتنش برقرار می کردند و ارتباطی صحیح با این طبقات به منظور حفظ و تثبیت حاکمیت و قدرت دستگاه سلطنت برقرار می نمودند. آنچه در ورای تفکر وحدت و پیوند دین و دولت در حکومت ساسانی مطرح بود، حفظ منافع مشترک نظام حکومتی و دستگاه دینی بود، پادشاهان ساسانی می بایست از نظام دینی زردشتی در برابر سایر اقلیت های دینی حمایت و منافع آن ها را تأمین کنند و در مقابل، دستگاه دینی ضامن مشروعیت و اقتدار حکومت ساسانی بود.

تقریباً از نیمه دوم حکومت ساسانیان، روابط اجتماعی به تدریج دچار اختلال و نظم اجتماعی دچار بحران شد. نبود سرمایه اجتماعی (اعتماد) تأثیر بسزایی در وضعیت مذکور داشت، حتی اعتماد ناشی از ساختار (مکانیال) هم دچار اختلال شد، چراکه طبقات عالی شامل موبدان، نظامیان، دیران و حتی خود شاهان از وظایف و کارکردهای ساختاری مقام خویش خارج شده و از نقش اجتماعی خود دور می شدند. موبدان دنیاگرای متعصب سیاست باز، نظامیان خودکامه استقلال طلب و حتی خود شاهان که شکوه، ابهت و جایگاه خود را از دست

۱- آرتور کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵، صص ۱۵۰-۱۵۲.

داده و صرفاً به بازیچه‌ای در دست بزرگان و نجبا و اشراف تبدیل شده بودند، تا جایی که این امکان وجود داشت به راحتی متعرض مقام و جایگاه او شوند، او را خلع و کور کنند و در نهایت به قتل برسانند. کار به جایی می‌رسید که افرادی غیر از خاندان ساسانی به پادشاهی می‌نشستند. جایی که اعتماد ساختاری وجود نداشته باشد، مسلماً از آن اعتمادی که در نتیجه روابط این عناصر و محصول عملکرد خود این افراد است، اثری نخواهد بود.

در زمان شاهان مقتدر، انتخاب ولیعهد و جانشین توسط شخص شاه صورت می‌گرفت، چراکه کلیه اهرم‌های قدرت در دست او بود، اما در زمان پادشاهان دیگر اوضاع عملاً بر وفق مراد اشرافیت بود. پایه‌های قدرت پادشاهانی چون بهرام‌ها، قطعاً قدرت دین و موبدان بود و قیام نرسی پاسخی از سوی نظامیانی بود که قدرت و نفوذ خود در این دوران از دست داده بودند.^۱ دوران کودکی شاپور دوم از آنجا که موبدان بشارت تولد وی را به‌عنوان شاه آینده ایران داده بودند^۲، با احیای قدرت موبدان مصادف شد و به‌خوبی توانستند از صغر سن شاه برای رسیدن به اهدافشان استفاده کنند، اما با افزایش اقتدار شاپور، قدرت نجبا و نظامیان و بخصوص موبدان کاهش یافت و تحت نظارت شدید پادشاه درآمدند. بعد از شاپور دوم، از زمان اردشیر دوم تا قباد اول (۳۷۹-۴۸۷) شاهان چنان اقتداری از خود نشان ندادند، لذا اشراف و نجبا مجالی برای خودنمایی و اعمال قدرت در امور سیاسی یافتند و صحنه‌گردانان واقعی میدان سیاست شدند، تا جایی که به عزل و نصب شاهان پرداختند. در طول این ۱۲۵ سال بعد از شاپور دوم، نظامیان تأمین منافع خویش را در گرو اتحاد و همکاری با موبدان می‌دیدند و تبدیل به قوه اجرایی سیاست‌های موبدان شدند. اردشیر دوم خلع شد، شاپور سوم و بهرام چهارم به قتل رسیدند و یزدگرد اول به خاطر تعدیل نفوذ و قدرت موبدان، سیاست آزادی مذاهب، قربانی توطئه شد. وی در منابع عصر ساسانی ملقب به بزه‌کار بود، ضمن اینکه

۱- ولادیمیر گریگوریچ لوکونین، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت‌اله رضا تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، صص ۱۸۷-۱۸۸.

۲- ادوارد گیون، *انحطاط و سقوط امپراتوری رم*، ج ۱، ترجمه فرنگیس شادمان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، صص ۱۸۸-۱۸۷.

همه پسرانش از رسیدن به سلطنت محروم شدند، ولی یکی از پسران یزدگرد، بهرام پنجم، با کمک و حمایت منذر، حاکم حیره و سپاهیان او با دادن وعده و وعید توانست نظر موبدان و اشراف را به خود جلب کند و به پادشاهی برسد.^۱ او عملاً حکومت را به موبدان و اشراف سپرد و خود به لهو و لعب پرداخت. در واقع زمان او (بهرام پنجم) اوج نفوذ و قدرت‌نمایی موبدان و اشراف بود.^۲

با توجه به ساختار قدرت در حکومت ساسانیان همیشه کشش و تنش بین لایه‌های قدرت چون اشرافیت نظامی، دبیران و موبدان وجود داشت، به‌ندرت وجود منافع مشترک موجبات همگامی و همراهی آن‌ها را با هم فراهم می‌کرد، اما در اکثر مواقع روابط این طبقات پرتنش و خصمانه و مبتنی بر حسادت، رقابت، سعایت و سخن‌چینی، دسیسه‌چینی و توطئه بود. از طرف دیگر از آنجا که پادشاهان ساسانی به‌عنوان رأس هرم قدرت، اقتدار، نفوذ و حاکمیت‌خاندان خود را به‌واسطه این طبقات در خطر می‌دیدند، همواره نگاهی مبتنی بر ترس و احتیاط و توأم با بدبینی بدان‌ها داشتند. حاصل این روابط، محکومیت و کشته شدن بسیاری از افراد و مقاماتی بود که مصدر خدمات مهمی برای جامعه و حکومت ساسانی بودند یا می‌توانستند باشند. در نتیجه از بین رفتن اعتماد، در این مجموعه و عرصه روابط و مناسبات اجتماعی دیگر کسی حاضر نبود جان و مال خود را برای حفظ کلیت و تمامیت حکومت ساسانی به خطر بیندازد.

دوره قباد اول (۵۳۱-۴۸۷ م)

وی در آغاز سلطنتش، خود را از تسلط و استیلای زرمهر سوخرا که از اشراف و بزرگان بود و در جریان شکست نظامی و قتل پیروز در مبارزه با هیاطله، قهرمانی‌هایی از خود نشان داده بود، به درآورد و از رقابت و حسادت وی با شاهپور مهران، سپاهبذ ایران، استفاده کرد و آن‌ها را به جان هم انداخت تا سرانجام زرمهر سوخرا در این جریان کشته شد.^۳ قباد جهت کاستن

۱- ابوحنیفه دینوری، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶، ص ۸۴.

۲- کریستن سن، همان، ص ۳۷۷.

۳- ابوعلی محمد بلعمی، *تاریخ بلعمی*، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱، ص ۹۶۶؛ دینوری، همان، ص ۹۳؛ کریستن سن، همان، ص ۴۵۰.

از قدرت نجبا و بزرگان و موبدان به مزدک پروبال داد و موجب شد تا بزرگان و اشراف، به ویژه موبدان، از مسلک اشتراکی بر خود بیمناک شوند. قیام مزدک نتیجه وضع آشفته، فقر اقتصادی اواخر قرن پنجم میلادی، شکست‌های ایران از هیاطله، ضعف قدرت مرکزی (شاهنشاه)، خشکسالی و قحطی و تمرکز قدرت و ثروت در دست مالکین و نجبا و موبدان بود. در مجموع مزدک وضعیت موبدان را به سختی متزلزل کرد. پیش از قرن ششم، موبدان موبد در فهرست مناصب، جایگاه اول را اشغال می‌کردند، ولی پس از اصلاحات انوشیروان نام آن‌ها به مراتب پایین‌تر رفت.^۱ به قول کریستن سن «دو عنصر سنگ زیرین کاخ اقتدار ساسانی، مالکیت و خون» در این قیام مورد حمله قرار گرفت.^۲

قباد نتوانست در مقابل نفوذ بزرگان و موبدان مقاومت کند. او را خلع و در قلعه انوشبرد (فراموشی) زندانی کردند و برادرش جاماسپ را که فردی مطیع بود، به پادشاهی نشاندهند. در جلسه‌ای که بزرگان و اشراف برای تعیین سرنوشت شاه مخلوع ترتیب دادند، نخویر گشنسپداز که منصب کنارنگی داشت و از دشمنان سرسخت قباد بود، قتل شاه را پیشنهاد داد،^۳ اما نظر او پذیرفته نشد و شاه زندانی شد. اندکی بعد قباد به کمک سیاوش، دوست دیرین خود از زندان گریخت و به سرزمین هیاطله رفت و با یاری خواستن از آن‌ها مجدداً به ایران بازگشت و قدرت را در دست گرفت.^۴ قباد پس از تصاحب تاج و تخت دریافت قادر به برکناری نجبا و موبدان از قدرت نیست، از این‌رو گناه بزرگان را به چشم اغماض نگریست و از سر خطای آن‌ها گذشت و تنها کنارنگ گشنسپداز را به قتل رسانید و مقام کنارنگی را به آذرگنداد بخشید که از خاندان وی بود.^۵ وی تصمیم گرفت تا حمایت و همراهی طبقات بالا را به خود جلب کند، لذا تصمیم به نابودی مزدکیان گرفت، بدین ترتیب موبدان توانستند مجدداً اقتدار سابق را

۱- پیگولوسکایا، *تاریخ ایران از آغاز تا سده هجدهم*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، نشر پیام، ۱۳۵۴، ص ۹۶

۲- کریستن سن، همان، ص ۴۲۴.

۳- پروکویپوس، *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۳۸ ص ۲۸.

۴- همان، ص ۳۵.

۵- کریستن سن، همان، ص ۴۶۹.

تا حدودی بازیابند. موبدان از قباد خواستند پسر بزرگ‌تر خود، کاووس، را که به‌طور قانونی وارث پدر بود، از ولیعهدی خلع کند، زیرا وی تمایلات مزدکی داشت و خسرو پسر کوچک‌تر را که ضد مزدکی بود ولیعهد خویش سازد. در نتیجه وی کاووس را خلع و خسرو را که از حمایت بی‌دریغ موبدان بهره‌مند بود، به ولیعهدی انتخاب کرد.

قباد به پاس زحمات سیاوش به وی مقام ارتشتاران سالار داد که حکمش در تمامی سازمان‌های حکومتی نافذ و لازم‌الاجرا بود.^۱ او از پیروان مزدکیان بود، لذا موبدان، دشمن سرسخت او بودند. سیاوش قطعاً خواستار ولیعهدی کاووس بود، لذا تمامی سعی خود را بکار برد تا اقدامات موبدان را در تحکیم پایه‌های سلطنت خسرو، نقش بر آب سازد. از طرف دیگر شاه هیئتی را به سرپرستی سیاوش به همراهی ماهبوذ از خاندان سورن روانه دربار امپراتور روم (ژوستی نیوس) کرد تا هم گفتگوهای صلح با روم را به انجام برساند و هم خسرو را به‌عنوان فرزندخوانده و شاه آینده ایران بپذیرد و از او حمایت کند. سیاوش در دربار امپراتور با طرح ادعای ایران مبنی بر تملک بر ایالت لازیکا و استرداد آن خشم رومیان را برانگیخت؛ بنابراین رومیان از پذیرش خواسته‌های آن‌ها سرباز زدند. ماهبوذ که از دیرباز به مقام و تسلط و اقتدار سیاوش حسادت می‌کرد، در حضور شاهنشاه چنین وانمود کرد که سیاوش موجب به هم خوردن قرارداد صلح شد و سعی کرد تا خاطر شاه را مکدر نماید. بنابراین، سیاوش پس از بازگشت در جلسه‌ای که موبدان و اشراف دشمن وی با اتهامات کذایی برای او ترتیب داده بودند، محاکمه و اعدام شد؛ هرچند خود ماهبوذ هم دیری نپایید و قربانی توطئه دیگری از جانب یکی از بزرگان شد و شاه دستور قتل وی را هم صادر کرد.^۲

دوران خسرو انوشیروان

پس از مرگ قباد، خسرو با پشتیبانی و کمک موبدان به پادشاهی رسید، ولی کاووس به مخالفت پرداخت و با یاری مزدکیان به جنگ علیه برادر پرداخت، اما در نهایت اسیر و کشته

۱- پروکوپیوس، همان، ص ۵۳.

۲- کریستن سن، همان، ص ۵۰۵.

شد.^۱ بعد از آن عده اندکی از سرداران نظامی و متنفذان که از طرز حکومت خسرو یا از موبدان هوادار وی بیزار بودند، درصدد توطئه برآمدند. جاماسپ، پسر دوم قباد، که به شجاعت و اخلاق نیک شهرت داشت، اما به دلیل کوری نمی‌توانست به مقام شاهنشاهی برسد (چرا کور شده مشخص نیست)، لذا دو سردار مقتدر، اسپهبد، دائی خسرو و آذرگودونباد^۲ درصدد برآمدند تا پسر جاماسپ، قباد را به سلطنت و پدرش را به نیابت او تعیین کنند، اما توطئه کشف شد و همگی آن‌ها از برادران و اولاد ذکور و کلیه امرا و بزرگانی که در این ماجرا نقش داشتند، حتی دائی شاهنشاه به قتل رسیدند.^۳ قباد کوچک که تحت حمایت آذرگودونباد، سپاهسالار بزرگ ایران، بود، از جانب شاهنشاه محکوم به قتل توسط سپاهسالار شد، اما وی قباد را پنهان کرد. از این راز تنها بهرام، پسرش آگاه شد. سال‌ها بعد بهرام قضیه را برای شاهنشاه تعریف کرد و خسرو انوشیروان به بهانه دادن امتیازاتی به سپاهسالار، او را احضار کرد و سپس وی را علی‌رغم تمام خدمات نظامی قابل توجهش به قتل رساند و پسرش بهرام را به سپهسالاری کشور برگزید.^۴

خسرو انوشیروان سعی در احیای اقتدار شاهی نمود و با تمام قدرت سعی کرد آن را از زیر یوغ اهرم‌های قدرت نجات دهد. فزون‌خواهی اشراف، بزرگان و موبدان را به شدت سرکوب کرد و یک‌بار دیگر مقام سلطنت جایگاه واقعی خود را به دست آورد. بعد از سرکوبی مزدک و مزدکیان ایجاب می‌کرد انوشیروان ناهنجاری‌ها و به‌هم‌ریختگی‌های ناشی از آن را سامان دهد و به ترمیم و بازسازی نظام طبقاتی بپردازد.^۵

وی با قدرت بیش‌ازحد و سنتی خاندان‌های هفتگانه برخورد کرد و آن‌ها را از امتیازات موروثی خویش محروم ساخت و زیاده‌روی‌های سیاسی و استقلال‌طلبی آنان را مهار کرد که

۱- همان، ص ۴۷۵.

۲- وی یکی از دلیرترین و وفادارترین سرداران ایرانی بود و مدت‌ها با ۱۲ طایفه از اقوام وحشی جنگید و همه را مطیع و تابع قباد یکم ساخت.

۳- پروکوپیوس، همان، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۴- همان، ص ۱۱۴؛ کریستن سن، همان، ص ۵۰۵.

۵- ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص ۱۶۴.

در اثر اوضاع کشور مجال بروز یافته بود. با اصلاح نظام مالیاتی کشور، از ظلم و اجحاف ناشی از سیستم اخذ مالیات جلوگیری کرد.^۱ دولت، زمین‌ها را میان کشاورزان تقسیم کرد و از اشراف و مالکان کاست و زمین‌داران کوچک یعنی دهقانان که اینک صاحب زمین بودند، قدرت بیشتری یافتند. این نخبگان جدید زمین‌دار نسبت به حکومت وفاداری بیشتری داشتند، زیرا حکومت در مقابل زمین‌داران بزرگ و اشراف ملاک به آن‌ها قدرت و ثروت بخشیده بود.^۲ منزلت دهقانان به زیان اشراف ارتقا یافت، زیرا آن‌ها هم مسئول جمع‌آوری مالیات از کشاورزان بودند و هم در ارتش خدمت می‌کردند. این نجبای جدید دقیقاً باید نقش پیشین خاندان‌های بزرگ در حوزه‌های اقتصادی و نظامی را بر عهده می‌گرفتند. این امر سرانجام به نوعی سیاست عدم تمرکز گرایید، چنان‌که خواهیم دید، دهقانان منافع خود را مهم‌تر از منافع دولت ساسانی دیدند و در زمان فتوحات اعراب مسلمان حاضر به پرداخت جزیه شدند تا در مسند قدرت بمانند و همان وظایف را برای حاکمان جدید انجام دهند.

دومین اصلاح وی در زمینه مسائل نظامی بود تا قبل از انوشیروان، اشراف بزرگ و روسای خاندان‌ها و صاحبان سپاه محلی موظف بودند هنگام جنگ سپاهی را تجهیز کنند و به کمک پادشاه بفرستند. این سپاه زیر نظر ایران سپاهبذ بود. خسرو این نظام را درهم ریخت و کشور را به چهار منطقه نظامی تقسیم نمود و در رأس سپاهیان هر منطقه، فرمانده‌ای مقتدر و درعین حال وابسته به مرکز گماشت^۳ و نجبای بزرگ را از امتیاز برخوردار از سپاه محروم ساخت. انوشیروان به دلیل کمک‌های نظامیان در جبهه‌های غرب و شمال و دفع فتنه‌های داخلی و جهت تضعیف قدرت موبدان، امتیازات این طبقه را افزایش داد. نظامیان به رقیبانی سرسخت برای موبدان تبدیل شدند و قدرت موبدان روزه‌روز کمرنگ‌تر شد و نظامیان جای آنان را در عرصه سیاست و نظامی کشور گرفتند. طبقه اشراف نظامی و چهار فرمانده اصلی در سرحدات عنوان شاهی گرفتند.

۱- کریستن سن، همان، ص ۴۸۸. البته تمام منابع اسلامی به این موضوع اشاره کرده‌اند.

۲- تورج دریایی، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، صص ۱۲۴-۱۲۳.

۳- کلیه منابع اسلامی به این موضوع اشاره کردند.

اصلاح دیگر انوشیروان در زمینه امور دینی بود. تضعیف نجبا، تضعیف موبدان را به همراه داشت. انوشیروان حتی موبدان موبد را به قتل رسانید، وی به خاطر سعایت یکی از بزرگان به نام زابگان، به خاطر اینکه دور به حضور شاه رسید، محکوم به اعدام شد.^۱ خسرو انوشیروان نجات کشور و دین را تنها در پرتو از بین بردن ثروت و قدرت بیش از حد موبدان می دانست. اقدامات او در تضعیف روحانیون به حدی بود که پیگولوسکایا در جدول مراتب مقامات ایران تا سده ششم، موبدان موبد را صاحب مقام نخستین می داند، ولی پس از اصلاحات انوشیروان وی در مرتبتی نازل تر از برخی اشراف قرار می گیرد.^۲

خسرو انوشیروان در یکی از سخنرانی های خود در حضور اشراف و موبدان، اشاره به دشمن دومی می کند (سرمایه اجتماعی منفی) که بسیار نیرومند است. وی همه را نصیحت می کند که باید تلاش و کوشش و بسیج شان بزرگ تر و باشکوه تر و دوراندیشانه تر و استوارتر از پیش باشد، زیرا آسیبی که از این دشمن به همگان می رسد از دشمنان تورانی، رومی و هندی بسیار بالاتر است؛ این دشمن کسی نیست مگر بدخواهی ها، کینه توزی ها، دشمنی ها، پراکندگی ها و نا همدلی ها که اسکندر را در نابودی دارا کامیاب ساخت. پس وی، مردم را از پراکندگی، گفتن سخن های ناروا، رشک بردن، سخن چینی و بدگویی که دشمن ترین دشمنان هستند، به مهر ورزیدن، دوستی، همدستی و یکرنگی که مایه سربلندی و نیرومندی و فرمانروایی است فرامی خواند، زیرا رشک بردن، ناروا گفتن، سخن چینی و پراکندگی ها مایه خواری و ناتوانی و نابودی در هر دوجهان است.^۳

دوران هرمزد چهارم

تمامی منابع اسلامی اتفاق نظر دارند که شیوه و رویه هرمزد چهارم مبارزه با اشراف، بزرگان، موبدان و نجبا و دفاع از زیردستان نه تنها کشاورزان، بلکه زمین داران کوچک و

۱- پروکوپوس، همان، صص ۱۱۵ - ۱۱۴.

۲- یگولوسکایا، همان، ص ۹۶.

۳- ابن مسکویه، *تجارب الامم*، همان، صص ۱۸۴-۱۸۲.

میان‌ه‌حال و گروهی از دهقانان بود.^۱ هر مزد ضرورت سرکوب اشراف عالی‌رتبه و موبدان و نظامیان را قبل از به سلطنت رسیدنش دریافته بود. در آخرین سال‌های سلطنت خسرو، برخی از اشراف و نجبای ناراضی و برخی مقامات عالی‌رتبه حکومتی گروهی پنهانی علیه دولت مرکزی به وجود آوردند. بردباری هر مزد نسبت به سایر ادیان و پیروان آن‌ها یکی از علل این توطئه بود. این گروه نمی‌خواستند هر مزد به پادشاهی برسد. خسرو انوشیروان عده زیادی از آن‌ها را کشت، اما در زمان هر مزد، وی تصفیه‌حساب با تمام بزرگانی را که در روزگار پدر نظر خوبی به او نداشتند در رأس کارهایش قرار داد.^۲ طبری از بدبینی او نسبت به اشراف و تندخویی‌اش با آنان سخن گفته است، بزرگان را خفیف داشت «... و بسیار کس از بزرگان را به زندان کرد و از کار بینداخت و تنزل مرتبت داد».^۳ مسعودی می‌نویسد: «وی با خواص مردم، ستم‌پیشه گرفت و به عوام متمایل شد و آن‌ها را تقرب افزود».^۴

موبدان به او نامه نوشتند و از او خواستند به مسیحیان بتازد، اما پاسخ داد «همچنان که تخت پادشاهی ما تنها بی دویپه پیشین و بی دویپه پسین بازنایستد، پادشاهی ما نیز با تباه کردن ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر استوار پایدار نباشد».^۵ او از اهمیت و اعتبار موبدان کاست و نقش آنان را در کار داوری کوتاه کرد. تمام مخالفانش را بر اساس اتهامات ساختگی محکوم کرد و به قتل رسانید یا زندانی و به مناطق باتلاقی کنار دجله تبعید کرد. او حتی برادر و رقیب احتمالی و مدعی پادشاهی خویش را کشت و ده‌ها برادر دیگر خود را به قتل رسانید.^۶

۱- طبری، *تاریخ طبری*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵، ص ۷۲۴؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۲۶۵؛ *مجموع النوارین و القصص*، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، صص ۷۸-۷۶؛ *شاهنامه ثعالبی*، ترجمه محمود هدایت، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۶۹، صص ۳۰۸-۳۰۹.

۲- کولسنیکف، *ایران در آستانه هجوم تازیان*، ترجمه محمدرفیع یحیایی، تهران، نشر آگاه، ۱۳۵۵، صص ۱۰۵-۱۰۴.

۳- طبری، همان، ص ۷۲۴.

۴- مسعودی، همان، ص ۲۶۵.

۵- کریستن سن، *داستان بهرام چوبین*، ترجمه منیژه احد زادگان آهنی، تهران، طهوری، ۱۳۸۳، ص ۴۸.

۶- کولسنیکف، همان، ص ۱۰۷.

بسیاری از دبیران بزرگ و موبدان موبد و اکثر کسانی را که نزد پدرش ارجمند بودند از دم تیغ گذراند.^۱

هر آن کس که نزد پدرش ارجمند بدی شاد و ایمن ز بیم گزند
یکایک تبه کردشان بی گناه بدین گونه بدره و آیین شاه
همی بود ازیشان دلش پر هراس که روزی شوند اندرو ناسپاس

نام این بزرگان در شاهنامه فردوسی آمده است.^۲

هرمزد رفتاری خشونت‌آمیز با سران سپاه داشت، تمامی اموال و املاکشان را مصادره کرد و فرمان داد تا آن‌ها را در زندان‌هایی در اهواز دربند کنند و به آن‌ها نانی آمیخته با ریگ (یا آهک) و آبی تلخ بدهند.^۳ این تصفیه حساب در طول چند سال ادامه داشت و شامل سران سه طبقه ممتاز، موبدان، نظامیان و دبیران می‌شد. شمار کسانی که به فرمان هرمزد به قتل رسیدند از سی هزار تن فزون بود،^۴ اما با پشتیبانی از دهقانان که شمار آنان به مراتب بیشتر بود، رتبه آنان را بالا برد و به آن‌ها زمین داد و آن‌ها را وارد خدمات دولتی کرد. او قشر فتودالی به وجود آورد که به او وابستگی بیشتری داشتند.^۵

هرمزد در سپاه تغییراتی ایجاد کرد، او شماره سواران را کم کرد و یک‌دهم از میزان مستمری سپاهیان را کاست، در نتیجه بخش اعظم سران سپاه در صف مخالفان شاهنشاه جدید درآمدند.^۶

در زمان هرمزد، خاقان ترک با سپاهی بالغ بر یک‌صد هزار نفر به مرزهای شرقی ایران

۱- *مجمل التواریخ والتقصص*، ص ۷۸.

۲- فردوسی، *شاهنامه*، ج ۳، تصحیح ژول مل، تهران، مهتاب، ۱۳۷۸، صص ۱۳۵۹-۱۳۵۶.

۳- کولسنیکف، همان، ص ۱۰۸.

۴- طبری، ص ۷۲۵ و ابن بلخی، *فارسنامه*، به کوشش علی تقی بهروزی، شیراز، اتحادیه مطبوعات فارس، ۱۳۴۳، ص ۹۸.

۵- کولسنیکف، همان، ص ۱۱۴.

۶- همان، ص ۱۱۸.

حمله‌ور شد. شاه، بهرام چوبین از خاندان مهران و مرزبان آذربایجان را که توانسته بود در زمان خسرو انوشیروان با کسب پیروزی‌های نظامی، لیاقت و شایستگی خود را به شاه ثابت و خود را از دیگران متمایز گرداند، به رویارویی سپاه ترک فرستاد. بهرام نیز با پیروزی‌های قاطع ترکان را باج‌گذار ایران نمود. در شاهنامه فردوسی آمده است که هر مزد فردی را مخفیانه همراه سپاه بهرام می‌کند تا گزارش عملکرد وی را به او بدهد؛

ز درگه یکی رازداری بجست که تا این سخن باز داند درست

بدو گفت تیز از پس پهلوان برو تا چه بینی به من بر بخوان^۱

اما به گفته منابع اسلامی یکی از وزیران شاه به نام یزدان گشنسب به دلیل حسادت به مقام و اعتبار بهرام، پس از پیروزی بر ترکان، وی را متهم به اختلاس در غنائم و خیانت به شاه کرد، بهر صورت نظر پادشاه از او برگشت. کریستین سن می‌نویسد بهرام بعد از نبرد با ترکان عازم مقابله با رومیان در مرزهای غربی شد، اما در ظاهر به خاطر شکست از رومیان و در واقع امر به دلیل رشک و حسد شاه به مقام و موقعیت بهرام وی را مورد اهانت قرار داد و با فرستادن هدایایی چون جامه زنانه و دوکدان و مشتی پنبه به ناهنجارترین شکل به او اهانت کرد. بهرام در برابر این اقدام پادشاه نامه‌ای سراسر توهین به پادشاه نوشت و او را دختر خسرو انوشیروان خطاب کرد^۲.

همی گفت این است پاداش من چنین است از ین شاه پرخاش من

چنین بد از اندیشه شاه نیست جز از ناسزا گفت بدخواه نیست

همه دیده‌اند آنچه من کرده‌ام غم و رنج و سختی که من برده‌ام

که بیزارم از موبد و تخت شاه چو نیک و بد من ندارد نگاه^۳

۱- شاهنامه، همان، ص ۱۳۷۱.

۲- کریستین سن، ۱۳۸۳، ص ۵۱؛ محمدجواد مشکور، *تاریخ سیاسی ساسانیان*، ج ۲، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۶، ص ۹۷۹.

۳- شاهنامه، همان، صص ۱۳۹۵-۱۳۹۶.

پیروزی‌های بهرام، قدرت نظامی، پیشینه خانوادگی و عشق و علاقه سپاهیان به او در ایجاد فضای مملو از حسادت و ترس و سوءظن درباریان و شاه نسبت به او بی‌تأثیر نبود^۱ نتیجه آن، حق‌ناشناسی و ناسپاسی شاه نسبت به او بود و پیامد این شرایط، قیام بهرام و حمایت سپاهیان از او و تجزیه و ازهم‌پاشیدگی لشکری شد که پادشاه به فرماندهی فرخان برای برکناری بهرام و دستگیری او تجهیز کرده بود. این سپاهیان به خود اجازه ندادند علیه سردار موفقی چون بهرام وارد عمل شوند، لذا تسلیم او شدند. در مقابل بهرام که خود را در سایه حمایت سپاهیان می‌دید، به قصد تصرف پایتخت، عازم تیسفون شد. در شهری به نام پسر پادشاه، خسرو دوم، سکه زد و با این اقدام نفاق‌انگیز پادشاه را نسبت به پسر خویش بدبین کرد. خسرو پرویز پس از آگاهی از نقشه قتلش به دستور پدر به آذربایجان گریخت. اکثر نجبا و اشراف و بزرگانی که پیش از این داعیه مخالفت با شاه را داشتند، فرصت را مغتنم شمرده و دست به شورش زدند. همراه با سپاهیان تمام زندانیان را آزاد و پادشاه را از سلطنت خلع کردند و شاهزاده جوان، پسر منتخب هرمزد برای جانشینی را به قتل رساندند، مادرش را قطعه‌قطعه و هرمزد را کور کردند تا مجدداً نتواند صاحب تخت و تاج شود و خسرو پرویز را به پایتخت فراخواندند.^۲

طغیان بهرام علیه شاه و اقدامش برای تصرف پایتخت از یک طرف، شورش بزرگان و خلع شاه از سوی دیگر، مبین جسارت آشکار و قدرت نهفته اشرافیتی بود که اعتبار و شأن و جایگاه و اقتدار پادشاه را به هیچ گرفتند و نشان‌دهنده این امر بود چنانچه پادشاه به اقداماتی در تضاد با منافع و قدرت طبقات بالا دست یازد، باید در انتظار چنین فرجامی باشد.

بهرام چوبینه اینک به قصد گرفتن انتقام هرمزد، شاه مخلوع، عازم نبرد با خسرو پرویز و اشرافیت حامی او شده بود. قبل از جنگ، خسرو به بهرام وعده ایران سپاهبذی می‌دهد، اما بهرام نمی‌پذیرد و وی را تهدید به مرگ می‌کند:

ترا روزگار بزرگی مباد نه بیداد دانی ز شاهی نه داد

۱- ریچارد نلسون فرای، «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان*، ج ۳،

قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۲۶۰.

۲- کریستین سن، همان، ص ۵۳.

به‌زودی یکی دار سازم بلند دودستت ببندم بخم کمند
همان کین هرگز کنم خواستار ببینی زمن تلخی روزگار
که تو داغ بر چشم شاهان نهی کسی کو نهد نیز فرمان دهی^۱

خسرو پرویز در جنگ شکست خورد و به روم فرار کرد، بندوی و بسطام از خویشان خسرو، با همکاری عده‌ای از اشراف با استفاده از تزلزل اراده خسرو پرویز، هر مزد را به قتل رساندند. با فرار خسرو پرویز، بهرام، با عنوان بهرام ششم به تخت سلطنت نشست. پیامد این اقدام خارج از چارچوب قانون، ایجاد شورش و توطئه‌هایی بود که از جانب اشراف و موبدان مخالفی بود که تحمل پادشاهی او را نداشتند. بهرام به‌خوبی دریافت بدون حمایت و پشتیبانی اشراف و موبدان حکومتش دوامی نخواهد یافت؛ بنابراین سعی در جذب حمایت آنان کرد، ولی اقداماتش بی‌نتیجه ماند و یک‌بار دیگر با بازگشت خسرو از روم، به رویارویی و جنگ خسرو رفت. خسرو که پشتیبانی و حمایت امپراتوری روم و اشراف و بزرگان ایران را داشت، با تمهیداتی لشکر چهل‌هزار نفری بهرام را متفرق کرد. بهرام با پذیرفتن شکست، به ترکان پناهنده شد و در نهایت به تحریک خسرو پرویز طی یک توطئه به قتل رسید.^۲

دوران خسرو پرویز

در بدو امر، همه اشراف و بزرگان به خاطر خدمات ارزنده‌ای که برای خسرو پرویز انجام داده بودند، از احترام و مقام ویژه‌ای برخوردار شدند. بندوی به وزارت منصوب و کلیه دیوان‌ها و خزائن به دست او سپرده شد و بسطام، سپهبد خراسان و قومس و گرگان و طبرستان گردید، اما پادشاه به دلیل بدگمانی و کینه‌ورزی همواره مترصد از میان برداشتن خدمتگزاران مظنون خویش بود. وی بندوی را به جرم عدم اطاعت و فرمانبری و به بهانه قتل پدر (هرمزد چهارم) به‌صورت فجیعی به قتل رساند. پس از آن بسطام را به پایتخت فراخواند، اما بسطام به‌محض آگاهی از نیت پادشاه، به دیلم، نزد یاران بهرام چوبین، رفت، چراکه دیلمیان را در مخالفت با

۱- شاهنامه، همان، صص ۱۴۲۰-۱۴۱۸.

۲- کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، صص ۵۸۰-۵۷۹؛ کولسینکف، همان، ص ۱۵۴.

پادشاه با خود هم‌داستان می‌دید. ترتیب توطئه برای قتل بهرام توسط پادشاه، سوءظن و کینه‌ورزی او نسبت به اطرافیان و قتل بندوی باعث تشکیل پایگاه مخالفی علیه خسرو پرویز شده بود. دیلمیان بسطام را به پادشاهی برگزیدند، زیرا او خود را منتسب به بهمن پسر اسفندیار می‌دانست و خاندانش را از ساسانیان محق‌تر به سلطنت می‌دید؛^۱ بدین ترتیب حاکمیت ساسانیان به چالش کشیده شد، شورش بسطام از دیلم به کرانه جنوب غربی دریای خزر گسترش یافت و گروه کثیری از اشراف مخالف دودمان ساسانی در سایر نقاط به او پیوستند. خسرو سه سپاه برای جنگ با شورشیان تجهیز کرد و نهایتاً موفق به تسخیر همدان شد؛ بسطام را همراه با شصت تن از حامیان اشرافی‌اش به قتل رساند.

عده کثیری از بزرگان و اشراف که از کارگزاران حکومتی بودند، قربانی سوءظن و بدگمانی خسرو پرویز شدند. خدمتگزاران وفاداری که مصدر خدمات شایانی برای حکومت بودند، چون مردان شاه، پادگوسبان نیمروز که به خاطر سوءظنی ابتدا دستانش را قطع و سپس سرش را از بدنش جدا کرد یا یزدین، واستریوشان سالار کرخای بیت سلوخ (کرکوک) را به دار آویخت و کلیه اموال و املاکش را مصادره کرد و زنش را مورد شکنجه و آزار قرارداد.^۲ نوبت به بزرگمهر رسید، مسعودی می‌نویسد: «پرویز را بر ضد بزرگمهر تحریک کردند، او را پیش بخواند و بگفت تا دهان و بینی‌اش را شکستند. بزرگمهر گفت: دهان من درخور بدتر از ین بود، چراکه پیش خواص و عوام از اوصاف تو چیزها می‌گفتم که نداشتی و ترا محبوب ایشان می‌کردم و از کارهای نیک تو چیزها می‌گفتم که خلاف واقع بود. تو که از همه پادشاهان بدطینت‌تر و زشت‌کارتر و بدرفتارتری...» پرویز خشمگین شد و بگفت تا گردنش را بزنند.^۳ اما در مورد نعمان مندر گویند هنگامی که خسرو از پیش بهرام چوبین گریزان بود، نعمان را نزد خود خواند، اما وی فرمان نبرد و از دادن دخترش به او عذر آورد، شاهنشاه به تحریک دبیرش نسبت به او خشم گرفت، نعمان برای پوزش به دربار شاه آمد، اما خسرو او را نپذیرفت و

۱- دینوری، همان، ص ۳۲.

۲- کریستین سن، همان، صص ۶۳۹ و ۵۸۸.

۳- مسعودی، همان، ج ۱، صص ۲۷۰-۲۷۱.

زندانی‌اش کرد و سپس دستور داد او را زیر پای فیل بیندازند و سلسله وفادار آل لخمی را منقرض کرد.^۱

موبدان از خسرو پرویز ناراضی بودند، چراکه در بازگشت از روم به اوهام و خرافات نصاری متمایل شده بود. خسرو به این دلیل که سلطنتش را مدیون موریس امپراتور روم می‌دانست، برای حفظ حسن هم‌جواری به مسیحیان اجازه فعالیت و تبلیغ داد و تا حد زیادی تحت نفوذ همسر مسیحی‌اش، مریم و معشوقه ارمنی‌اش، شیرین قرار داشت؛ به همین دلیل مسیحیان را به خدمات مهم و مناصب کلیدی دولت می‌گماشت. بدون شک هدف خسرو پرویز محدود کردن قدرت و نفوذ موبدان و انزوای آن‌ها بود.^۲

شاهین وهمن زادگان، پاذگوسبان غرب، از بزرگ‌ترین و لایق‌ترین سرداران نظامی طی جنگ‌های ایران و روم زمان خسرو پرویز بود. وی توانست آسیای صغیر را تا تنگه بسفر فتح کند، هراکلیوس، امپراتور روم دو بار عاجزانه از وی درخواست صلح کرد، ولی خسرو پرویز از سر غرور نپذیرفته بود. با اولین شکست سپاهیان ایران از رومیان، شاهین از ترس جان به یک‌باره سلامتی خود را از دست داد و پس از چندی به خاطر همان بیماری مرد. خسرو پرویز بجای احترام و قدردانی، به نعلش مومیایی شده شاهین اهانت کرد و با این کار موردتفر همگان قرار گرفت. او سردار دیگری به نام راهزاد را با دوازده هزار سپاهی به رویارویی لشکر هفتاد هزار نفری رومیان فرستاد. راهزاد چندین بار از خسرو استمداد خواست، اما خسرو به او فرمان داد دشمن را نگاه دارد و قهرمانانه بمیرد. این سردار و نیمی از سپاهیان در نبرد جان باختند و بقیه گریختند. طبری می‌نویسد، پس از آن خسرو به سرداران سپاه هزیمت شده نوشت که فرماندهان و سپاهیان را که در جنگ سستی کرده‌اند و بجای خویش نمانده‌اند بدو وانماید تا چنان‌که باید عقوبتشان فرماید و بدین صورت آن‌ها را به مخالفت خویش برانگیخت تا برای نجات خویش تدبیر کنند.^۳

۱- کولسنیکف، صص ۱۸۳-۱۸۲؛ مشکور، ص ۱۱۱۹.

۲- کولسنیکف، همان، ص ۱۸۰؛ مشکور، همان، ص ۱۱۱۹؛ کریستین سن، همان، ص ۵۸۱؛ ثعالی، همان، ص ۳۲۳.

۳- طبری، همان، ج ۲، ص ۷۳۶؛ ابن مسکویه، همان، صص ۱۹۷-۱۹۶.

در جریان عقب‌نشینی خسرو پرویز از دستگرد به تیسفون، هراکلیوس در سال ۶۲۳ م. به شهر مقدس شیز در آذربایجان رسید و آنجا را به تلافی بیت‌المقدس ویران کرد و کلیه آثار زردشتی را به‌عنوان نشانه‌های کفر از میان برد. در مقابل خسرو پرویز فراری، همه سپاهیان را به ترس و خیانت متهم کرد و دست به کار افراطی زد. او به زادن فرخ، رئیس نگهبانان، فرمان داد تمام کسانی را که در جریان جنگ به زندان انداخته بود، بکشند.^۱ صاحب‌المجمل‌التواریخ می‌نویسد: «پرویز همه بزرگان را بند کرد و بفرمود کشتن و ایشان سی هزار مرد بودند».^۲

خسرو پرویز پس از آنکه هراکلیوس تمام کاخ‌های شاهی اطراف پایتخت را غارت و ویران کرد، گناه بی‌لیاقتی‌ها و لجاجت‌های خود را به گردن شهروراز، دیگر سردارش، انداخت؛ سرداری که موفق شده بود، بلاد شامات و بیت‌المقدس را فتح کند، لذا نامه‌ای سراسر تهدید و ملامت به او و دیگر سرداران نوشت. سرداران ایرانی که از لجاجت خسرو در ادامه جنگ به‌جان‌آمده بودند، شروع به سرکشی کردند. شهروراز به‌محض اینکه از بدگمانی و فرمان‌قتلش توسط پادشاه آگاه شد، گردن از زیر پیمان خسرو کشید و برای اقدامی مشترک علیه خسرو با امپراتور روم پیمان بست.^۳

دوران پس از خسرو پرویز

اغلب منابع اسلامی در زورگویی خسرو پرویز و خوار داشتن و کوچک شمردن بزرگان و کشتار زندانیان اتفاق نظر دارند. بعد از شکست او از هراکلیوس هیچ‌یک از بزرگان و مرزبانان بر جان خویش ایمن نبودند، در چنین اوضاعی در خاندان ساسانی در مورد جانشینی شاه اختلاف نظر پدید آمد. خسرو پرویز پسر بزرگ‌تر خود شیرویه (قباد)، پسر مریم، را از ولیعهدی خلع و مردانشاه، پسر شیرین، را به جانشینی خود برگزید، اما دیگر پسران شاه و بزرگان دربار هوادار شیرویه بودند، لذا توطئه‌ای ترتیب دادند و خسرو پرویز را پس از ۳۸ سال پادشاهی از

۱- مشکور، همان، ج ۲، ص ۱۱۳۵؛ کولسنیکف، همان، ص ۲۰۸.

۲- *مجمل‌التواریخ والقصص*، ص ۶۵.

۳- مشکور، همان، ص ۱۱۴۳؛ کولسنیکف، همان، ص ۲۰۹.

سلطنت خلع کردند و به قتل رساندند.^۱ وضعیت سیاسی کشور بعد از قتل خسرو پرویز بدین ترتیب بود: برگزیده شدن شیرویه (قباد دوم) برای سلطنت به حمایت و پشتیبانی اشراف و بزرگان و قتل هفده تن از برادرانش به تحریک پیروز وزیر و چند تن از بزرگان، عدم انقیاد و اطاعت شهروراز، مرزبان غرب و سردار خسرو پرویز نسبت به پادشاه جدید.

پس از مرگ قباد دوم

- سلطنت رسیدن پسر خردسال قباد دوم با نام اردشیر سوم به نیابت سلطنت خوان سالار دربار، ماه گشنسب، شورش شهروراز علیه قدرت و نفوذ ماه گشنسب و تصرف پایتخت با کمک و پشتیبانی هرقل امپراتور روم و جمعی از بزرگان چون نیوهرمزد، رئیس نگاهبانان سلطنتی و نامدار گشنسب، سپاهبد نیمروز و قتل اردشیر سوم و جمعی از بزرگان و درباریان و تمام کسانی که در قتل خسرو پرویز دست داشتند، و سپس به تقلید از بهرام چوبین به تخت سلطنت نشست.
 - به قتل رسیدن شهروراز به دست عده‌ای از بزرگان و اشراف مخالف چون ماهیار، اندرزبذ اسواران، زادن فرخ و پوس فرخ از نجبای استخر، پس از آن دسته‌بندی‌ها و مبارزه گروه‌ها با یکدیگر، به سلطنت رسیدن پوران، دختر خسرو پرویز و به قتل رساندن نیوهرمزد به انتقام خون اردشیر سوم، سپس به سلطنت رسیدن آذرمیدخت خواهر پوران و به قتل رساندن سپهبد خراسان، فرخ هرمزد به‌طور نهانی با حيله و عاقبت خلع و کور شدن و کشته شدن پوران توسط رستم پسر سپهبد خراسان.
- در فاصله چهار سال ده شاهنشاه در ایران حکومت کردند. از ضرب سکه هم‌زمان می‌توان تشخیص داد اغلب ایشان هم‌زمان با هم در ایالت‌های مختلف و حتی گاه هم‌زمان در یک ایالت حکومت می‌کردند.^۲

۱- ابن مسکویه، همان، صص ۲۲۰-۲۱۹؛ ثعالبی، همان، ص ۳۴۶؛ طبری، همان، ص ۷۷۹؛ کولسنیکف، همان، صص ۲۱۱-۲۱۰.

۲- دریایی تورج، *سقوط ساسانیان*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۱، ص ۵۵.

و عاقبت حکومت یزدگرد سوم که با کمک رستم، سپاهبذ و قاتل آذرمیدخت به پادشاهی رسید و با فتوحات اعراب تازه‌مسلمان، مصادف شد. کلیه برخوردها بین نیروهای ساسانی و اعراب به شکست ایرانیان و فرار فرماندهان یا قتل آن‌ها انجامید. طبری نقل می‌کند در جنگ بویب، فیروزان و رستم از کثرت سپاه برای پادشاه می‌گویند. یزدگرد پرسید چرا پارسیان مانند روزگار پیش‌سوی دشمنان نمی‌روند (با تعداد کمتر) گفتند در آن روزگار دشمنان ما ترسان بودند و اکنون ترس در ما افتاده است.^۱

شکست سپاه صدویست هزار نفری ساسانیان در برابر سپاه سی‌هزار نفری و به قولی ده‌هزار نفری اعراب مسلمان در جنگ قادسیه، با توجه به احساس عجز و جبن و ضعف رستم، فرمانده جنگ، سردار شاه‌کشی که با حيله و دسیسه‌های مختلف، دیگر سرداران لایق و برتر از خود را تحت‌الشعاع قرار داد و به سپهسالاری ایران رسید و حسادت و رقابتش با فیروزان، دیگر سردار نظامی، چندان جای تعجب ندارد بهانه‌های فراوان رستم برای کناره‌گیری از جنگ، تعلل چهارماهه او در شروع جنگ، تبادل سفرا و تکرار مذاکرات همه حاکی از احساس ناتوانی و ضعف رستم در برابر اعراب بود که در نهایت موجب جسارت و گستاخی و تفوق اعراب شد، چراکه متوجه شده بودند رستم برای رهایی از جنگ به انواع حیل متوسل می‌شود، از طرف دیگر وی نمی‌خواست فیروزان را در غیاب خود در پایتخت تنها گذارد تا بر اوضاع پایتخت مسلط و شاه جوان را تحت تسلط خود بگیرد.^۲

چهار هزار دیلمی، گارد مخصوص پادشاه، از جنگ کناره گرفتند و از سپاهیان جدا شدند و جانب اعراب را گرفتند، بسیاری از سرداران نظامی چون قباد خراسانی، هرمزان از سران هفت خاندان، مسلم و سیاه و بسیاری دیگر، خود را تسلیم اعراب نمودند و حتی علیه لشکریان ساسانی به جنگ پرداختند و به حکومت برخی ولایات منصوب شدند. به گفته طبری، بهزاد از طبقه موبدان بود که با نام سلمان پارسی پیشتاز مسلمانان در فتوحات شد و در اکثر شهرها، مردم و دهقانان دعوت وی را می‌پذیرفتند یا مسلمان می‌شدند یا جزیه می‌پرداختند کار وی

۱- طبری، همان، جلد ۴، ص ۱۶۱۲.

۲- بری، همان، صص ۱۶۷۹-۱۶۷۲.

بیشتر از یک سپاه تأثیر داشت.^۱

مرزبان ری، سیاوش بن مهران بن بهرام چوبین بود. وی در جریان فتوحات از اهالی دماوند، طبرستان و قومس و گرگان کمک خواست، اما فرمانده سپاه کمکی، فرخان زینبی، در راه به اعراب پیوست و به سیاوش خیانت کرد و حتی راهنمای سپاه عرب به شهرری شد. در جنگی که رخ داد، سیاوش شکست خورد و پادشاهی خاندان بهرام چوبین به پایان رسید و فرخان زینبی سرسلسله خاندان جدید ری شد.^۲

اکثر شهرها و نواحی ایران به صلح و با قبول جزیه فتح شدند و برخی شهرها، چون استخر و آذربایجان، پس از مقاومت‌های بی‌فایده گشوده شدند. تمام دهقانان ولایت‌های فتح‌شده خواهان دادن جزیه و حفظ املاک خود بودند و می‌خواستند در پناه مسلمانان باشند.^۳

یزدگرد، شاه سرگردان، از تیسفون به حلوان و سپس به ری و نهاوند و بعد به اصفهان، استخر و کرمان رفت. بلاذری نقل می‌کند، شاه از سر غرور با مرزبان کرمان سخن گفت، پس مرزبان دستور داد «پای وی گرفته بکشند و به شاه گفت تو شایسته ولایت دیهی هم نباشی تا خود چه رسد به شهریاری اگر خداوند خیری در تو نهاده بود، حال تو بدین سان نمی‌شد». ^۴

اما در سیستان شاهنشاه از مرزبان این ولایت طلب خراج کرد تا بتواند سپاهی تجهیز کند، اما این به مزاج مرزبان خوش نیامد^۵ و شاه آنجا را به قصد خراسان ترک کرد. شاه از نیشابور به طوس رفت، ولی مرزبان طوس به بهانه اینکه قلعه طوس گنجایش موکب شاهی را ندارد، عذر شاهنشاه را خواست. عاقبت شاهنشاه به مرو رهسپار شد و مرزبان مرو نیز با توطئه‌ای شاهنشاه ایران را به قتل رساند.

۱- مشکور، همان، ۱۳۴۶.

۲- طبری، همان، صص ۱۹۷۵-۱۹۷۴.

۳- همان، ص ۱۵۹۵.

۴- بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه آذر تاش آذر نوش، تهران، سروش، ۱۳۶۴، صص ۷۵-۷۴.

۵- همان.

نتیجه‌گیری

برقراری عدالت، تعادل‌بخشی و به سامان درآوردن جامعه یا نظم بزرگ‌ترین کارکرد حکومت است. منظور از عدالت در اندیشه سیاسی ایران باستان حفظ پایگاه‌های اجتماعی و جلوگیری از تعدی و تجاوز به آن یا جابجایی طبقات بوده است؛ بنابراین عدل و عدالت، همان تثبیت و حفظ نظم سیاسی در جامعه تلقی می‌شد. پیامد بی‌عدالتی و برهم زدن نظم سیاسی و تعادل سیستم اجتماعی موجب تسریع در روند اضمحلال نظام‌های اجتماعی می‌شد. وضعیت طبقات و درجه‌بندی‌های مربوط به آن در اوایل دوران ساسانی توسط اردشیر پاپکان پایه‌گذاری و موقعیت و امتیازات طبقات بالای جامعه مشخص و تثبیت شد. مطابق اندرنامه اردشیر، بزرگ‌ترین آفت نظم اجتماعی جابجایی طبقاتی است، زیرا از گردیدن مردم از حالی به حال دیگر نتیجه آن می‌شود که هر کس چیزهایی نه درخور او و برتر از پایه و منزلت اوست بجوید، اما خسرو انوشیروان با توجه به ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌هایی که منجر به پدید آمدن قیام مزدک و آشفتگی‌ها و هرج‌ومرج‌های ناشی از آن شد، لزوم اصلاحات را درک کرد و وضع طبقات را دگرگون ساخت. هرچند این اصلاحات در زمان وی مؤثر واقع شد، اما بعد از او اثرات سوء خود را نشان داد و منجر به تباهی امتیازات و حقوق سلطنت گردید و کشور را به طرف تسلط سرداران نظامی سوق داد. هر سپاهبذ یا والی، ایالت خود را مانند روزگار گذشته به منزله اقطاع و تیول موروثی خویش تصور می‌کرد؛ بخصوص پس از آنکه خاندان سلطنت به انحطاط کامل افتاد، روحیه خودسری و تجزیه‌طلبی در آن‌ها قوت گرفت و حتی برخی از آن‌ها که از دودمان شاهی هم نبودند، درصدد گرفتن تاج و تخت برآمدند و این بحران مشروعیتی بود که پس از انوشیروان دامن‌گیر مقام سلطنت شده بود. قدرت، نفوذ و اعتبار موبدان در زمان خسرو انوشیروان کاهش یافت، اما بلافاصله بعد از او، قدرت سابق را به دست گرفتند و چندان خودبین شدند که پادشاه و بزرگان کشور را به هیچ گرفتند و با تعصب و خشونت سعی در حفظ منابع و امتیازات خود داشتند. فساد موبدان، اشرافیت، تجمل‌پرستی آن‌ها و تعصبات شدید دینی، آن‌ها را از نقش اجتماعی‌شان دور ساخت.

تضعیف قدرت خاندان‌های اشراف قدیمی و جایگزینی نجبای درجه دوم (دهقانان) بجای

آن‌ها از اصلاحات دیگر انوشیروان بود. تا پیش از این در نگام خطر، سران این خاندان‌ها، کمک‌های نظامی و اقتصادی چشمگیری به پادشاه می‌کردند؛ چون سوخرا از خاندان قارن که عملاً کشور را از چنگ هیاطله نجات داد یا بهرام چوبین از خاندان مهران که کشور را از هجوم ترکان نجات بخشید. انوشیروان با تضعیف آن‌ها و بجای اتکا به قدرت مهارشده آن‌ها که شرافت ذاتی داشتند، به طبقه دهقان (اشراف ساختگی) متکی شد.

از آنجاکه مهم‌ترین کارکرد هویت در سطح جمعی، ایجاد پیوستگی، همانندی، تحرک و پویایی در سطح جامعه است، دین به‌مثابه منبع اولیه هویت‌بخشی به جامعه در نظر گرفته می‌شود و افراد یک جامعه در اثر احساس هویت جمعی واجد اعتماد متقابل، همبستگی و انسجام می‌گردند و از انگیزه کافی برای مشارکت در امور عمومی و ترجیح منافع جمعی بر منافع فردی برخوردار می‌شوند، اما دین زردشت در اواخر دوره ساسانی به دلیل انحطاط موبدان، بدعت‌های دینی و همچنین نفوذ عقاید مذهبی گوناگون، کارکرد خویش را از دست داد و پیامد از بین رفتن وحدت مذهبی در جامعه احساس هویت جمعی در بین مردم، خصوصاً طبقات بالای جامعه، کاهش یافت. در قرن هفتم در آستانه هجوم اعراب که اعتماد و همبستگی و یکپارچگی مهم‌تر و حیاتی‌تر از حفظ منافع و املاک و امتیازات بود، دهقانان و مقامات کشوری و لشکری چندان انگیزه‌ای برای مقاومت و ایستادگی در خود ندیدند و حفظ شهرها و ایالت‌هایشان بسیار مهم‌تر از دفاع از کلیت شاهنشاهی بود؛ به همین دلیل راحتی و رفاه خود را به خاطر پادشاهی که دیگر او را مشروع نمی‌دانستند، قربانی نکردند و با فاتحان مسلمان در مورد پرداخت جزیه توافق کردند.

عدالت و هویت جمعی از عناصر بسیار مهم و مؤثر در به‌هم‌پیوستگی عناصر اجتماعی است، حکومتی که نتواند با دلایل منطقی و محکم، موجبات به‌هم‌پیوستگی و حمایت اعضای جامعه از همدیگر را فراهم سازد مشروعیت خویش را از دست می‌دهد. در فضای امپراتوری پس از انوشیروان آنچه موج می‌زد، حفظ منابع، مناصب و امتیازات فردی به قیمت ازهم‌پاشیدگی حکومت سیاسی بود. شاه‌کشی، شاهزاده‌کشی، بحران مشروعیت، بحران مدیریت، کشمکش، رقابت، ستیزه‌جویی و نفاق، خیانت، سوءظن، سوءقصد، توطئه، کودتا،

سوءاستفاده از امتیازات، اختلافات، تعصب و خشونت، حرص و طمع شاهان در جمع‌آوری گنج و انباشتن خزائن که در نتیجه سلب اعتماد، یعنی مهم‌ترین عنصر سرمایه اجتماعی، حاصل شد، مجموعه را با عدم توانایی و ناکارآمدی در تدوین یا پیروی از اصول و هنجارهای اخلاقی برگرفته از نظام ارزشی و اصول تشکیلاتی مواجه کرد و با حاکمیت چنین شرایطی روابط کاملاً تخریب و جامعه ساسانی از درون متلاشی شد.

کتابنامه

- ابن بلخی، (۱۳۴۳)، *فارسنامه*، به کوشش علی تقی بهروزی، شیراز: انتشارات اتحادیه مطبوعات فارس.
- ابوحنیفه دینوری، (۱۳۶۶)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- اکبری، امین، (۱۳۸۳)، *نقش سرمایه اجتماعی در مشارکت سیاسی، اجتماعی*، تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- ابوعلی، مسکویه رازی (۱۳۶۹)، *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴)، *فتوح البلدان*، ترجمه دکتر آذر تاش آذر نوش، تهران: سروش.
- بلعمی، ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله (۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی*، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: انتشارات گل نگارش وزارت فرهنگ.
- پروکوپيوس، (۱۳۳۸)، *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- پیگو لوسکایا، نینا ویکتوروونا (۱۳۵۴)، *تاریخ ایران از آغاز تا سده هیجدهم*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: نشر پیام.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک (۱۳۶۹)، *شاهنامه ثعالبی*، ترجمه محمود هدایت، تهران: چاپخانه مجلس.
- دریایی، تورج، (۱۳۸۱)، *سقوط ساسانیان*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ، (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۴)، *روزگاران ایران، گذشته باستانی ایران*، تهران: سخن.
- زهر، آر، سی، (۱۳۷۵)، *طلوع و غروب زردشتیگری*، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر روز.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵)، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۲، ۴، ۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عهد اردشیر*، (۱۳۴۸)، پژوهنده عربی احسان عباسی، ترجمه محمدعلی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۷۸) «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۸)، *شاهنامه*، به تصحیح ژول مل، مقدمه سیاوش آگاه، تهران: مهتاب.
- فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۷۹)، *پایان نظم*، ترجمه غلام عباس توسلی، تهران: جامعه ایرانیان.
- کریستین سن، آرتور، (۱۳۷۵)، *ایران در زمان ساسانیان*، رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.

- ، (۱۳۸۳)، *داستان بهرام چوبین*، ترجمه منیژه احد زادگان آهنی، تهران: طهوری.
- کولسنیکف، (۱۳۵۵)، *ایران در آستانه یورش تازیان*، ترجمه م یحیایی، تهران: نشر آگاه.
- گیبون، ادوارد، (۱۳۷۰)، *انحطاط و سقوط امپراتوری روم*، ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی)، تهران: علمی و فرهنگی.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ، (۱۳۶۵)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت ا. رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- مجموعه التواریخ و القصص*، (بی تا)، به تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ دوم، بی جا.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۴۹)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ، (۱۳۶۵)، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد، (۱۳۶۶)، *تاریخ سیاسی ساسانیان*، تهران: دنیای کتاب.

خاندان آل سهل و اقدامات آن‌ها در دوره خلافت عباسی

فرشته طبیب^۱

چکیده

پس از سقوط برمکیان، امپراتوری اسلامی رو به ضعف گذاشت و تجزیه خلافت عباسی از زمان هارون آغاز شد. بعدها هارون طی نطقی به آثار شوم ناشی از فقدان خاندان برمکی اشاره کرد. با قتل عام خاندان برمکیان مدت زمان کوتاهی نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی رو به ضعف گذاشت، لیکن ایرانیان در وقایع اختلاف امین و مأمون و پیروزی مأمون بر امین به کمک سردار معروف ایرانی‌اش، طاهر ذوالیمینین، و برکشیدن مأمون به خلافت به دست وزیر ایرانی، فضل بن سهل، بار دیگر قدرت خودشان را در دستگاه خلافت و اداره سرزمین‌های اسلامی احیا کردند.

واژگان کلیدی: آل سهل، فضل بن سهل، حسن بن سهل، مأمون، خلافت عباسی، ایرانیان.

۱- کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شهید چمران، دبیر بازنشسته اداره آموزش و پرورش دزفول

Al-Sahel's Dynasty and their actions during the Abbasid caliphate period

Fereshte Tabib¹

Abstract

After the fall of the Barmakids, the Islamic Empire started to weaken, and the partitioning of Abbasid caliphate began since Harun al-Rashid. After a while, during a speech, Harun al-Rashid mentioned all the consequences which were caused by the absence of Barmakids dynasty. By slaughtering of the Barmakids, Persians' influence decreased in the Abbasid state apparatus for a short period. However, during the struggle between Amin and Ma'mun which resulted to victory of Ma'mun over Amin with leadership of his Iranian prominent commander-in-chief, Tahir Dhul-Yamīnayn and the reinstating of Ma'mun to power again by the Iranian minister, Abu l-Abbas al-Fadl ibn Sahl, Persians regained their influence and power in the Abbasid caliphate and the ruling of Islamic lands once again.

Keywords: Al-Sahel, Al-Fadl ibn Sahl, Hassan Ibn-Sahl, Ma'mun, Abbasid Caliphate, Persians.

1. M. A. in Islamic History, Shahid Chamran University, the Retired high school teacher of the Ministry of Education, Dezful

خاندان آل سهل

فضل بن سهل، وزیر مأمون، مردی بخشنده و سخی بود، چنان‌که در کرم و جود با برمکیان برابری می‌کرد. او مردی آرام، نرم‌خو، خوش‌بین و آشنا به امور سیاسی، بسیار با بصیرت و دارای فهمی قوی در کسب اموال و در عین حال در عقوبت و مجازات خطاکاران بسیار سختگیر بود. مردم او را «الوزیر الامیر» می‌نامیدند.^۱ او در ابتدا پیشکار یحیی بن خالد و متصدی امر دخل و خرج بود. پدرش سهل در زمان هارون مسلمان شد. فضل را ذوالریاستین خطاب می‌کردند، چون شمشیر و قلم، هر دو در را اختیار داشت.^۲ فضل به دست یحیی برمکی مسلمان شد و به توصیه او به خدمت مأمون گماشته و سرپرست او شد.^۳ فضل صاحب حکمت و کمال عقل و آگاه به علم نجوم و سایر علوم بود و زمان برعهده گرفتن وزارت مأمون، به دلیل حسن تدبیر مقامش ارتقا یافت و در شغل امارت نیز وارد شد و صاحب اختیار ملک و مال گردید؛ به همین دلیل ملقب به ذوالریاستین شد. او از مأمون خواست برای محبوبیت خویش میان مردم در استمالت اذهان و دفع ظلم از آنها تلاش کند و مأمون نیز بدین روش رفتار نمود و گروه‌های مختلفی از مردم را مشمول احسان و انعام فراوان کرد.^۴ در پی رفتن مأمون به دارالاماره مرو و خواندن خطبه بر منبر و بخشیدن اموال به بزرگان و اطرافیان برای برادرش، محمدامین، و خودش بیعت گرفت و مقرری دو ماهه سپاهیان را پرداخت. عده‌ای از سرداران و فرزندان هارون با خواندن نامه‌های امین که با مشورت فضل بن ربیع (وزیر امین) نوشته شده بودند، از بیعت با مأمون سرباز زدند و قصد بازگشت به بغداد را داشتند، اما مأمون با مشورت بزرگان، خصوصاً رأی فضل بن سهل، با نوشتن نامه‌ای آنها را از

۱- محمد بن علی ابن طباطبا (ابن طقطقی)، *تاریخ فخری در آداب ملکناری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه، محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۲- همان، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۳- جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، ۵ جلد، چاپ دهم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲، ص ۷۹۵.

۴- غیاث الدین هماد الدین خواندمیر، *دستور الوزرا* (شامل احوال وزرای اسلام تا انقراض تیموریان (۹۱۴)، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، اقبال، ۱۳۵۵، صص ۶۴-۶۱.

پیمان شکنی و عواقب آن بر حذر کرد.^۱ از طرفی فضل بن سهل با تمام مشکلات و شداید سر راه خلافت مأمون به او قول یاری داد که به عنوان خلیفه قدرتش قوام و دوام یابد و با سیاست‌های زیرکانه او خراسانیان بر بیعت با مأمون پایدار ماندند. مأمون در مدت اقامتش در مرو با امین مکاتباتی داشت و برای او هدایا، تحف، کالا، ظروف و سلاح و... می‌فرستاد،^۲ اما در سال ۱۹۴ ه. ق اختلافات میان امین و مأمون بالا گرفت و بارها و بارها نامه‌ها و پیک‌هایی میان آنها ارسال گردید و حتی در یک مورد فضل بن سهل موقتاً شد، پیک امین را به عنوان جاسوس خودش در دربار وی با دادن عطایا و رشوه جلب کند.^۳ مأمون با کسب مشاوره‌های صحیح و کارآمد از فضل بن سهل و برادرش، حسن بن سهل، در موضع قدرت مناسبی قرار گرفت.^۴ پس از شدت گرفتن اختلافات میان امین و مأمون سرانجام امین، مأمون را از خلافت خلع کرد و فضل بن سهل پس از شنیدن این خبر عملیاتی نظامی به فرماندهی طاهر بن حسین ترتیب داد.^۵ همچنین فضل، جاسوسانی در بغداد داشت که اخبار را برای او جمع‌آوری و ارسال می‌کردند.^۶ فضل نزد وزیر امین، فضل بن ربیع، جاسوسی داشت که اخبار دربار را به او می‌رساند و از او خواست که اگر امین قصد لشکرکشی به خراسان را دارد، با اعمال نظر خودش (جاسوس)، علی بن عیسی بن ماهان انتخاب شود، زیرا این شخص در زمان هارون بسیار به مردم خراسان اجحاف کرده و مردم از او متنفر بودند.^۷ فضل بن سهل با این کار قصد داشت بر کینه و دشمنی خراسانیان نسبت به امین بیفزاید و آنها را به جنگ و ستیز با او (امین) و یارانش تحریک و ترغیب کند. او نیز چنین کرد؛ علی بن عیسی بن ماهان راهی جنگ با

۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۲، صص ۵۴۰۶-۵۴۰۵.

۲- همان، ص ۵۴۰۹.

۳- همان، ج ۱۲، صص ۵۴۱۳-۵۴۱۰؛ عزالدین علی ابن اثیر، الکامل، ترجمه عباس خلیلی، ج ۱۰، صص ۱۶۹-۱۶۷.

۴- طبری، ج ۱۲، صص ۵۴۱۶-۵۴۱۴.

۵- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۱۷۳-۱۷۲.

۶- ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۷۲؛ طبری، ج ۱۲، ص ۵۴۲۵.

۷- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۱۷۷-۱۷۶؛ طبری، ج ۱۲، صص ۵۴۴۴-۵۴۴۳.

یاران مأمون شد.^۱ طی درگیری و جنگ علی بن عیسی بن ماهان با طاهر بن حسین، بالاخره علی بن عیسی شکست خورد و کشته شد.^۲ به قولی فضل بن سهل در قتل نقش اساسی او داشت.^۳ طاهر خبر پیروزی خود را طی نامه‌ای به دست فضل بن سهل رساند و فضل این خبر را به مأمون داد و خلافت را به او تبریک گفت.^۴ هنگامی که طاهر بر دیگر سردار امین، یعنی عبدالرحمن بن جبلة غلبه کرد و او را کشت، مأمون، فضل بن سهل را فراخواند و سرزمین‌های گسترده‌ای را به او واگذار کرد و سه هزار هزار درم (سه میلیون) برایش تعیین کرد و پرچمی بر روی نیزه دوشاخه‌ای برای او برافراشت و لقب «ذوالریاستین» را به او داد.^۵ در درگیری طاهر با امین در بغداد سرانجام امین به دست او کشته شد. فضل این خبر را به مأمون داد و مأمون به بغداد رفت تا کار خلافت خویش را تثبیت کند.^۶

مأمون در سال ۱۹۸ ه. ق پس از شکست برادرش از طاهر، ابتدا امارت بغداد را به طاهر داد و او را بسیار احترام و تکریم کرد، اما پس مدتی به اشاره فضل بن سهل حکومت بلاد عراق و جبال و اهواز و یمن و حجاز را به حسن بن سهل داد و طاهر را مأمور سرکوب آشوب شام کرد و آنگاه به او حکومت موصل و جزیره (منطقه‌ای در عراق) و شام و مغرب را داد و مأمون به بغداد آمد و امارت و صاحب شرطگی آن دیار را به طاهر سپرد. با این همه خلیفه از طاهر خوشنود نبود، زیرا از کشته شدن برادرش به دست او و ممانعت طاهر از پناهندگی امین به

۱- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۱۷۹-۱۷۷.

۲- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۱۸۳-۱۸۲؛ حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به اهتمام نوایی، عبدالحسین، ج پنجم، تهران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۷، صص ۳۰۸-۳۰۹.

۳- طبری، ج ۱۲، صص ۵۴۳۷-۵۴۳۵.

۴- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۱۸۳-۱۸۲.

۵- طبری، ج ۱۲، ص ۵۴۷۷؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۹۶؛ ابوزید عبدالرحمان بن محمد ابن خلدون، *العبر* ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸، ص ۴۲۹.

۶- ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری، *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدی دامغانی، چاپ سوم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸، صص ۴۴۲-۴۴۱؛ طبری، ج ۱۳، صص ۵۵۶۸-۵۵۶۶ و ۵۵۳۹-۵۵۳۳ و ۵۵۲۱-۵۵۱۸ و ۵۵۴۲-۵۵۳۹ و ۵۵۵۶-۵۵۴۶

و ۵۵۴۶؛ ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۲۳۱-۲۳۰؛ احمد ابن واضح یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، چاپ ششم، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۷۱، صص ۴۵۳-۴۵۲.

هرثمه بن اعین (فرمانده دیگر مأمون) سخت ناراحت و خشمگین بود.^۱ در سال ۱۹۹ ه.ق. حسن بن سهل به عنوان حاکم بغداد منصوب شد، کار جنگ و خراج با وی بود و عاملان خود را به شهرها و ولایات فرستاد.^۲

در ابتدای خلافت مأمون شورش‌هایی رخ داد از جمله قیام ابن طباطبا علوی در کوفه که برای «الرضا من آل محمد» دعوت نمود و با کمک ابوالسرایا، یکی از فرماندهانش، بر کوفه مسلط شد. حسن بن سهل سپاهانی برای سرکوب آنها فرستاد، اما سپاه او شکست خورد، ابوالسرایا در اثر اختلافی با ابن طباطبا، او را مسموم کرد و به قتل رساند و پس از مدتی مناطق وسیعی را متصرف شد، ولی عاقبت از سپاه حسن بن سهل شکست خورد و به فرمان حسن بن سهل کشته شد.^۳ اغلب شورش‌های اوایل خلافت مأمون به دست حسن بن سهل، هرثمه بن اعین و طاهر بن حسین سرکوب و کنترل شدند.^۴

لازم به توضیح است، قیام شیعی ابوالسرایا به حمایت از ابن طباطبا علوی در کوفه از عوامل انتخاب امام رضا (ع) به ولیعهدی توسط مأمون بود،^۵ زیرا مأمون قصد داشت با اتخاذ چنین تدابیری از شورش‌های علوی و ضد عباسی جلوگیری کند؛ خصوصاً چون در ابتدای خلافت با این شورش‌ها مواجه شد، چاره‌ای جز بکارگیری روش‌های تاکتیکی و مسالمت آمیز نداشت، ولی پس از تثبیت قدرت برخوردارهای سخت و رادیکالی با دشمنان خود داشت.

در سال ۲۰۰ ه.ق هرثمه بن اعین، فرمانده مأمون، تصمیم به بازگشت به خراسان گرفت تا مأمون را از شورش‌ها و ناراضی‌های مردم و خصوصاً بنی عباس از حسن بن سهل آگاه کند و از

۱- طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۲۷، سید احمد رضا خضری، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، چاپ پنجم، تهران، سمت و انتشارات وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴، صص ۷۵-۷۴.

۲- طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۲۸؛ ابن اثیر، ج ۱۰ ص ۲۴۴؛ *دستورالوزراء*، صص ۶۵-۶۴، البته این منبع سال ورود حسن بن سهل را به بغداد ۱۹۷ ه.ق ذکر کرده است.

۳- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۲۵۱-۲۴۸؛ طبری، ج ۱۳، صص ۵۶۳۰-۵۶۲۹ و ۵۶۳۰-۵۶۳۰؛ *دستورالوزراء*، صص ۶۵-۶۴.

۴- یعقوبی، ج ۲، صص ۴۶۴-۴۶۰.

۵- هولت و لمبتون و جمعی دیگر از نویسندگان، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، ج چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، صص ۱۷۹-۱۷۸.

طرفی پنهان‌کاری فضل بن سهل در مورد وقایع عراق را برای مأمون فاش سازد. فضل بن سهل برای خنثی کردن اقدام او، مأمون را علیه او تحریک کرد و هرثمه را به شورش و فتنه علیه مأمون متهم ساخت. مأمون به محض رسیدن هرثمه به دربارش از او گله و شکوه کرد و مورد ضرب و شتم عاملین مأمون قرار گرفت. مأمون او را به زندان انداخت و سپس به فرمان فضل بن سهل به قتل رسید.^۱

مأمون در سال ۲۰۱ ه.ق یا به قولی ۲۰۰ ه.ق مأمون، امام رضا (ع) را به ولیعهدی منصوب کرد و او را «الرضا من آل محمد» لقب داد. به سپاهش دستور داد که به جای لباس سیاه (شعار عباسیان)، لباس سبز بر تن کنند و به اطراف و اکناف نامه نوشت که همگی این فرمان را پیروی کنند، اما عده‌ای از مردم و نیز برخی از بنی عباس با آن موافق نبودند و مخالفت کردند.^۲ همچنین از امارت حسن بن سهل بر بغداد نیز ناراضی بودند، از جمله عموهای مأمون، منصور و ابراهیم. آنها با ابراهیم بن مهدی برای امر خلافت بیعت کرده و مأمون را از خلافت خلع کردند. در سال ۲۰۲ ه.ق مردم بغداد سر به شورش بردند و جنگی میان ابراهیم بن مهدی و حسن بن سهل رخ داد. علت شورش ایشان نفوذ بیش از حد فضل در امور سیاسی و ولیعهدی امام رضا (ع) بود.^۳ در همین سال (۲۰۲ ه.ق) مأمون راهی عراق شد، زیرا امام رضا (ع) او را از اوضاع آشفته عراق آگاه کرده بود. مأمون با پرس‌وجو از فرماندهان و بزرگان دربارش در مورد وقایع عراق و پس از آگاهی از حقایق راهی عراق شد. او تا رسیدن به سرخس به ظاهر با فضل مدارا کرد، اما پس رسیدن به این شهر دستور قتل فضل را داد. مأمون بعدها برای رفع اتهام از خود آنها را هم کشت و سر بعضی از مقصرین را نزد حسن بن سهل

۱- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۲۶۱-۲۵۹؛ طبری، ج ۱۳، صص ۵۶۴۷-۵۶۴۵؛ یعقوبی، ج ۲، صص ۶۶۷-۶۶۶، نویسنده این کتاب مرگ هرثمه را مرگ طبیعی ذکر کرده است.

۲- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۲۷۱-۲۷۰؛ ابوالحسین علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۴۴۱. این منبع سال ولیعهدی امام رضا (ع) را سال ۲۰۰ ه.ق ذکر کرده است؛ زیدان، ص ۷۹۸.

۳- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۲۷۱-۲۷۰ و ۲۷۶-۲۸۱؛ مسعودی، ج ۲، ص ۴۴۱؛ یعقوبی، ج ۲، صص ۶۶۸-۶۶۷.

فرستاد و با او در مرگ برادرش همدردی کرد و او را به وزارت برگزید.^۱ برخی مورخین علت قتل فضل بن سهل را محبت او به علویان می‌دانند.^۲ مأمون قلباً راضی به قدرت‌گیری علویان به رهبری امام رضا (ع) نبود و از طرفی از محبت پنهانی فضل به علویان نگران بود؛ بنابراین ابتدا فضل بن سهل را کشت و سپس امام رضا (ع) را در طوس به شهادت رساند.^۳ در مورد علل قتل فضل به دست مأمون نظریات گوناگون و گاه مشترکی وجود دارد. از جمله آنها تسلط بیش از حد فضل بر مأمون و قبضه امور سیاسی به دست او و از طرفی فضل بن سهل قربانی کشاکش سیاسی علویان و عباسیان شد و میل باطنی فضل به خلافت علویان سر او را به باد داد. او قصد داشت با کمک علویان عظمت قدیم ایران را زنده کند و در وزارت خویش روش وزیران ساسانی را تقلید نماید.^۴ شورش در بغداد به سرکردگی بنی عباس و انتخاب ابراهیم بن مهدی به خلافت واکنشی در مقابل انحصاری شدن قدرت در دست فضل بن سهل و ایرانیان و ولیعهدی امام رضا (ع) و قدرت‌گیری علویان بود تا مبادا خلافت از دست خاندان عباسی خارج شود.^۵ نویسنده *دستور الوزراء* به وزارت احمد بن ابی خالد پس از فضل اشاره کرده، ولی قول صحیح وزارت حسن بن سهل پس از اوست.^۶

مأمون پس از فضل، برادرش، حسن بن سهل را به وزارت برگزید و چون فضل را کشته

۱- ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۲۹۱-۲۸۹؛ طبری، ج ۱۳، ۵۶۷۲-۵۶۷۱؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۸. نویسنده این منبع محل کشتن فضل را قومن اعلام کرده است؛ مروج الذهب، ج ۲، صص ۴۴۲-۴۴۱؛ مجدالدین محمد الحسینی، *زینت المجالس*، تهران، کتابخانه سنایی، اردیبهشت ۱۳۴۲، صص ۱۷۷-۱۷۶؛ *تاریخ گزیده*، صص ۳۱۳-۳۱۱؛ *دستور الوزراء*، صص ۶۸-۶۷.

۲- حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲ و ۳، چاپ دوم، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷، صص ۱۶۶-۱۶۵.

۳- طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۷۵. در قسمت پاورقی این صفحه به شهادت حضرت امام رضا (ع) توسط مأمون و در ۵۶۷۵-۵۶۷۶ نیز به مرگ ناگهانی امام رضا (ع) اشاره شده است؛ مسعودی، ج ۲، صص ۴۴۲-۴۴۱؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۱. نویسنده به شهادت امام رضا (ع) با انار سمی توسط شخصی به نام هشام بن علی و در قریه‌ای به نام «نوقان» اشاره کرده است.

۴- ابراهیم حسن، ۱۳۵۷، صص ۱۶۶-۱۶۵.

۵- غلامرضا انصاف‌پور، *ساخت دولت در ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۴۸۴.

۶- *دستور الوزراء*، ص ۶۸.

بود، حسن را مورد توجه قرار داد و با دختر او، پوران، ازدواج کرد تا بدین طریق جبران مافات نماید.^۱ حسن نزد مأمون مقامی والا داشت و مأمون شیفته مصاحبت و همنشینی با او بود تا آنکه از ملازمت با مأمون دچار مشکلاتی شد و بدین دلیل از حضور یافتن در نزد او شانه خالی می‌کرد و همواره یکی از دبیران خود مانند احمد بن ابی خالد و احمد بن یوسف و جز ایشان را به جای خود می‌فرستاد. نوعی پریشانی فکری که منشأ آن بی‌تابی و اندوه از مرگ برادرش فضل بود، بر او عارض شد و به قصد درمان خود را خانه‌نشین کرد، مأمون با توجه به این اوضاع احمد بن ابی خالد را به‌عنوان وزیر خویش انتخاب کرد. حسن در سال ۲۳۶ ه.ق در زمان متوکل (خلیفه عباسی) درگذشت.^۲ همان‌طور که اشاره شد حسن در زمان وزارت برادرش، فضل بن سهل امارت عراق را در دست داشت که با شورش‌ها و مخالفت‌های بسیاری در آن منطقه مواجه شد، البته با مهارت بی‌نظیر و با کمک فضل بر آنها غلبه یافت. او مدتی حاجب مأمون بود و سپس وزیر او شد. حسن نیز مانند برادرش، فردی بسیار بامروء و دارای پشتکار و بخشنده و کریم بود.^۳ ناگفته نماند که خاندان سهل از تربیت‌شدگان برمکیان بودند^۴ و بدون شک از سیاست‌های مردم‌پسند آنان (برمکیان) در استحکام قدرت و نفوذ عمومی خویش تقلید می‌کردند. گویند: «دست فضل بن سهل مانند ندارد که پشت آن برای بوسیدن است و کف آن برای بخشیدن».^۵

انتخاب خاندان سهل به وزارت و امارت حسن در عراق و تسلط آنها بر اوضاع سیاسی

۱- همان؛ ابن طباطبا، ص ۳۱۰-۳۰۸؛ فیلیپ خوری حتی، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۳۸۳-۳۸۲؛ *تاریخ گزیده*، ص ۳۱۳؛ طبری، ج ۱۳، صص ۵۷۲۶-۵۷۲۲.

۲- ابن طباطبا، صص ۳۱۰-۳۰۸.

۳- سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی، *آثار الوزراء*، به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴، صص ۷۷ و ۸۰-۷۸.

۴- ناصرالدین منشی کرمانی، *تسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا*، مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، اطلاعات تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۹؛ عقیلی، ص ۸۰؛ ابن طباطبا، صص ۳۱۰-۳۰۸؛ *زینت المجالس*، صص ۱۷۷-۱۷۶؛ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۹۴-۴۹۳.

۵- حسن ابراهیم، ص ۱۶۷-۱۶۶.

زمان باعث شد تا کارها عمدتاً به کارگزاران ایرانی سپرده شوند و تمایلات ایرانی این خاندان باعث بازگشت اعتماد به نفس ایرانیان پس از نابودی برمکیان شد و راه سلطه و نفوذ مجدد آنان در دستگاه خلافت هموار گشت. البته ایرانی بودن مادر مأمون در این قضیه بی‌تأثیر نبود و خود مأمون هم در پی رنجش ایرانیان از سقوط برامکه به دست هارون به فکر ترمیم روابط خویش با ایرانیان بود و از طرفی خلافت خویش را مدیون ایرانیان خصوصاً خراسانیان می‌دانست و بدین سبب در پی جلب قلوب آنها بود.^۱ البته مأمون پس از کشتن فضل بن سهل و شهادت رساندن امام رضا (ع) به آل علی سخت گرفت و آنها را مجبور به پوشیدن لباس سیاه کرد و از نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت کاست. این وضع تا زمان متوکل عباسی ادامه یافت.^۲ زمانی که حسن بن فضل برای ملازمت با مأمون دچار مشکل شده بود و بدین سبب از حضور به نزد مأمون احتراز می‌کرد، دبیرانش، احمد بن ابی خالد و احمد بن یوسف و برخی دیگر از ایشان را به جای خود به نزد مأمون می‌فرستاد و خود خانه‌نشین شد.^۳

نتیجه‌گیری

با آغاز خلافت عباسیان و حضور و نفوذ ایرانیان در دربار، خاصه وزرای ایرانی، دولتی پدید آمد که نیم آن عربی و نیم دیگرش به واقع یکسره ایرانی بود و در حقیقت طرز کشورداری ساسانیان که مبتنی بر رعایت توازن در بین عناصر و اقوام مختلف تابع امپراطوری بود و عرب همیشه آن را عالی‌ترین نمونه جهان‌داری می‌شمرد، سرمشق و الگوی عباسیان شد. ایرانیان به‌عنوان مدافع و قهرمان نهضت عباسی نه تنها از نظر جایگاه اجتماعی، بلکه از نظر کسب امتیازات و مداخله در امور کشور، خواهان حقوقی مساوی با سایر مسلمین بودند که آن را در دوره عباسیان به دست آوردند. بسیاری از مناصب اداری و رسمی و اجرایی به دست ایرانیان از جمله برامکه و آل سهل افتاد و خلفا تحت تأثیر پادشاهی‌های قدیم ایران، دستگاه

۱- خضری، ص ۶۷.

۲- زیدان، ص ۷۹۱.

۳- ابن طباطبا، ص ۳۱۰-۳۰۸.

اداری گسترده‌ای شامل دوایر و ادارات جداگانه (دیوان) و سپاه و خراج و مالیه و امور پستی ولایات و غیره را به وجود آوردند. رسم وزارت، پیروی از رسوم دربار ایران بود، اما در آغاز خلافت عباسیان وظایف وزیر چندان مشخص نبود. در دربار هارون و مأمون غالباً وزیران و دبیران و کارگزاران ایرانی بودند. وجود وزرای ایرانی در دستگاه خلافت باعث نفوذ بیشتر ایرانیان در کارها و تمایلات ایرانی‌گری در دستگاه خلافت عباسی شد و خصوصاً در زمان مأمون که از مادری ایرانی بود بیشتر نمود یافت.

بی‌شک وزرا با نفوذترین ایرانیان در دستگاه خلافت عباسیان بودند که در امر سیاست و رهبری مردم با خلفا همکاری می‌کردند. این نفوذ به طرق مختلف اعمال می‌شد، از جمله از طریق سیاسی یعنی رتق و فتق کردن امور سیاسی و کنترل اوضاع مملکت، کنترل امور مالی و اداری و فرهنگی و... برخی از وزرا خود در برخی علوم مهارت داشتند، از جمله فضل بن سهل که در علم نجوم صاحب نظر بود. این بزرگان با تشویق و ترغیب دانشمندان زمینه رشد و ترقی جامعه اسلامی را فراهم می‌کردند. با نفوذ سیاسی وزرای ایرانی زمینه رشد و ترقی نژاد ایرانی فراهم شد و افراد مختلفی در رشته‌های گوناگون عملی، عقلی، فلسفی به منصفه ظهور رسیدند و در علوم مختلف مانند پزشکی، نجوم، ریاضی، فیزیک و فلسفه و فقه و علم کلام فعالیت چشمگیر نمودند و آثاری ارزشمند از خود بجای گذاشتند.

به هر حال حمایت ایرانیان و از جمله خاندان سهل از علویان تا حد زیادی جایگاه و مقام آنان (علویان) را نسبت به دوره امویان ارتقا داد. عباسیان تا حد زیادی احترام و تکریم را نسبت به آنان به جا می‌آوردند، به طوری که گفته شده که مأمون فدک را به خاندان آل علی برگرداند و برتری علی (ع) نسبت به سایر اصحاب پیغمبر را تأیید و تصدیق نمود؛ اگرچه مأمون بعدها با توجه به شرایط سیاسی وقت تغییر رویه داد و آل علی و علویان را تحت فشار قرار داد.

از دیگر تأثیرات سیاسی وزرای ایران خاصه در زمان وزارت خاندان سهل زمینه‌سازی ایجاد حکومت‌های نیمه‌مستقل و مستقل ایرانی بود. طاهریان در زمان مأمون با تلاش فراوان موفق به کسب آزادی و استقلال از عباسیان شدند.

کتابنامه

- ابراهیم حسن، حسن، (۱۳۵۷)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲ و ۳، چاپ دوم، تهران: جاویدان.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (بی تا)، *الکامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی به تصحیح دکتر مهیار خلیلی، ج ۱۰، بی جا: بی نا.
- ابن خلدون، ابو زید عبدالرحمان بن محمد، (۱۳۸۸)، *العبر تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن طباطبا (ابن طقطقی)، محمد بن علی، (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلامی*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن واضح یعقوبی، احمد، (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
- الحسینی، مجدالدین محمد متخلص به مجدی، (۱۳۴۲)، *زینت المجالس*، تهران: کتابخانه سنایی، اردیبهشت.
- انصاف پور، غلامرضا، (۱۳۵۶)، *ساخت دولت در ایران*، تهران: امیر کبیر.
- خضری، سید احمدرضا، (۱۳۸۴)، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، چاپ پنجم، تهران: سمت و وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی.
- خوندمیر، غیاث الدین هماد الدین، (۱۳۵۵)، *دستور الوزرا*، شامل احوال وزرای اسلام تا انقراض تیموریان (۹۱۴)، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران: اقبال.
- حتی، فیلیپ خوری، (۱۳۸۰)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، (۱۳۶۸)، *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدی دامغانی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- زیدان، جرجی، (۱۳۸۲)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، ۵ جلد، چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر، (بی تا)، *تاریخ طبری* (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد های ۱۳ و ۱۲، بی جا: بی نا.
- عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام، (۱۳۶۴)، *آثار الوزراء*، تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران: اطلاعات.
- کرمانی، ناصرالدین منشی، (۱۳۶۴)، *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا*، تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران: اطلاعات.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۷)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسین علی بن حسین، (۱۳۴۷)، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هولت، پی. ام، لمبتون، آن. ک.س. و جمعی دیگر از نویسندگان، (۱۳۸۱)، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

برده‌داری در آسیای مرکزی: مطالعه موردی امیرنشین بخارا

سارا علی‌لو^۱

چکیده

برده‌داری در آسیای میانه ریشه در تاریخ این منطقه داشته و دارد که طی ادوار تاریخی شکل و شیوه آن به تبع تحولات و شرایط موجود تغییر یافته است، اما از منظر کلی برده‌داری و برده‌گیری در این منطقه ریشه‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی و اقتصادی داشت. در این مقاله علاوه بر ریشه‌های تاریخی، از منظر مذهبی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و برهمکنش عوامل مذکور در این منطقه پرداخته شده که تحت حاکمیت امیرنشین بخارا بوده است. در این دوره در پرتو روابط این منطقه با دنیای جدید شاهد حضور پژوهشگران و سفرنامه‌نویسان غربی در منطقه هستیم. آنان در نوشته‌های خود به این موضوع از دید انسانی پرداخته‌اند و پرده از شرایط هولناک و سخت این تجارت غیرانسانی برداشته‌اند. بنابراین، در این نوشتار سعی شده است، ضمن ارائه مقدمه‌ای کوتاه، به بررسی اهمیت موضوع، پیشینه، سازمان اداری- اجتماعی، نقش مذهب در گسترش این پدیده و تداوم آن در امیرنشین بخارا، نقش قبایل ترکمن در روند برده‌داری، مراحل مختلف این پدیده و نقش اقتصادی آن پرداخته شود.

کلید واژگان: آسیای مرکزی، امیرنشین بخارا، برده‌داری، بخارا، قبایل ترکمن، بازار بردگان.

۱- دانشجوی کارشناسی‌ارشد تاریخ گرایش مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دانشگاه تهران.

Slavery in Central Asia: A Case Study of the Emirate of Bukhara

Sara Aliloo¹

Abstract

Slavery in Central Asia is rooted in the history of this region, and its shape and mode have changed in the course of time and historical periods according to the condition and condition and situation. However, from the general perspective, slavery and taking slave in the region have social, political, religious and economic roots. In this article, in addition to the review of its historical roots, as well as it has been assessed from the religious, social, political, economic and interpersonal point of view in the region where was under the rule of the state Bukhara. In this period, in light of the relationship with the new world, we can see the presence of Western scholars and travelogue writers in the region. In their writings, they have considered the issue from the human viewpoint, and have uncovered the terrible conditions of this inhumane business. Hence, in this article have been attempted to review a brief introduction of the issue importance, the history, the administrative-social organization, the role of religion in the development of this phenomenon, its continuation in the Emirate of Bukhara, the role of Turkmen tribes in the process of slavery, different stages of this phenomenon, and economic role. In the end, a summary of the article has been provided.

Keywords: Central Asia, Emirate of Bukhara, Slavery, Bukhara, Turkmen tribes, Slaves market.

1. Graduate Student in the History- Central Asia and the Caucasus Studies in University of Tehran.

مقدمه

یکی از اشکال استثمار، به بردگی گرفتن انسان‌هاست. این موضوع و مسئله در آسیای مرکزی از سابقه و پیشینه‌ای طولانی برخوردار است، چنانچه در متون اسلامی بارها به تعداد بی‌شمار بردگان اشاره شده است که تحت عنوان مالیات و غیر آن از منطقه به مرکز خلافت فرستاده می‌شده‌اند. بردگان عموماً از روستاییان یکجانشین کشاورز یا قبایلی بودند که طی جنگ‌ها شکست می‌خوردند و شامل مردان، زنان و کودکانی بود که در چپاول و غارت قبایل مهاجم به اسارت و بردگی برده می‌شدند. عمده اطلاعات و آگاهی ما از این وضعیت بغرنج مربوط به دوره قاجار است که آن نیز مرهون نوشته سیاحان و مسافران یا کارداران سیاسی دول غربی است (ایشان عمدتاً به دنبال اهداف سیاسی و جاسوسی برای کشورهای متبوع خود بوده‌اند) که در خلال نوشته‌هایشان به این موضوع اشارات کامل و بعضاً گذرایی داشته‌اند. در نوشته‌هایشان گزارش‌های زیادی از برده‌داری و به اسارت گرفتن مردان جوان، زنان و کودکان در نواحی شمال شرقی ایران، افغانستان و دیگر نواحی (هندوستان و روسیه) به دست قبایل ترکمن و دیگر قبایل آمده است. در این گزارش‌ها به وضوح اشاره شده است این افراد بعد از ربایش از سوی شکارچیان انسان (برده) به شهرهای بزرگ امیرنشین بخارا چون بخارا، سمرقند و خیوه و خوارزم منتقل شده و در آنجا در بازارهای برده به فروش می‌رسیدند. چنانچه این بردگان و افراد اسیر، خانواده یا کسانی داشتند به آنها پیغام می‌فرستادند تا در ازای آزادی مقداری پول پرداخت کنند و به طور رسمی آزاد شوند. همچنین اشارات بسیاری شده است که بسیاری از بردگان که به نحوی توانسته بودند از این شرایط سخت و هولناک به سوی آزادی بگریزند، توسط مرزبان‌ها و عمال حکومتی شهرهای مرزی شناسایی و دوباره به بردگی کشیده می‌شدند.

این روند تقریباً تا زمان روی کار آمدن تزارها با شدت ادامه داشت و هر چند بعد از این دوره به نظر کمتر شده بود، ولی در عمل همچنان ادامه داشت، زیرا روس‌ها با جلوگیری از این امر نمی‌خواستند موجبات خصومت و دشمنی این قبایل را فراهم کنند، چراکه در این مناطق قدرت فراوانی داشتند. بنابراین، برده‌داری و بردگی تا زمان اشغال این مناطق توسط

بلشویک‌ها ادامه یافت، بعد از این زمان است که با توجه اعمال محدودیت‌های فراوان قبایل دست از این کار برداشتند، برده‌گیری و برده‌داری ملغی شد و بازارهای برده‌فروشی در شهرهای این نواحی از بین رفت. این موضوع تقریباً همزمان با سقوط امیرنشین بخارا و اعمال مستقیم قدرت و حضور روس‌ها در این نواحی است. پیش از آن نیز در سال ۱۳۰۷ قمری با فشارهای دولت بریتانیا بر دولت قاجار (در زمان سلطنت محمد شاه قاجار) برده‌داری در ایران به موجب فرمان شاهی لغو شده بود.^۱

این منطقه در طول ادوار مختلف تاریخی منبع تأمین برده بوده است و تا به امروز هم به شکل و عنوان دیگر (قاجاق انسان به کشورهای حاشیه خلیج فارس از طریق ایران و کشورهای همجوار) همچنان ادامه دارد. تسخیر آزادی یک انسان مسئله‌ای است که پرداختن به آن از دید صرفاً تاریخی مشکل است و باید از دیدگاه‌ها و زوایای علوم مختلف به مطالعه آن پرداخت. حتی پدیده دین که داعیه نجات انسان را مطرح می‌کند نیز به طور آشکاری در این موضوع درگیر می‌شود. باید ریشه‌های این موضوع را در ارتباط تنگاتنگ با عوامل دخیل در آن جستجو کرد، از قبیل عوامل اقتصادی، جغرافیایی و در نهایت عامل سیاسی و مذهبی. این مقاله در پی آن است تا از زاویه‌ای دیگر به علت تداوم برده‌داری در منطقه آسیای مرکزی بپردازد.

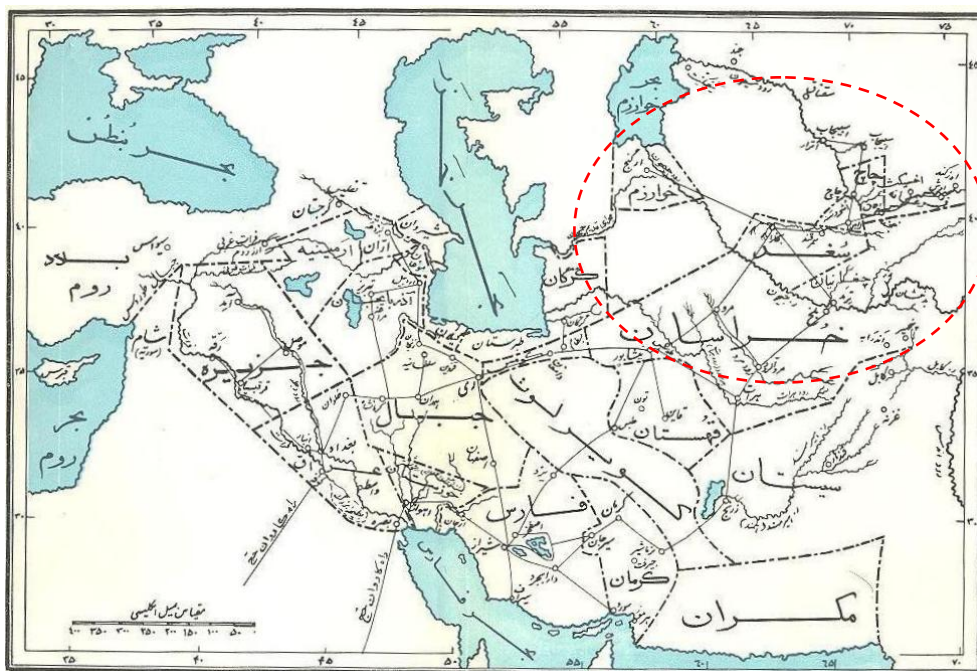
روش و محدوده تحقیق

اساس این تحقیق مطالعات کتابخانه‌ای است. تلاش شده با توجه به منابع مرتبط با موضوع و در دسترس به بررسی برده‌داری و برده‌گیری در آسیای مرکزی، از بدو ورود اعراب تا دوره‌های متأخرتر، به ویژه ترکمن‌ها پرداخته شود. این منابع شامل منابع ایرانی و غیر ایرانی است.

محدوده تحقیق از نظر جغرافیایی امیرنشین بخارا به مرکزیت بخارا شامل تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان و همچنین قبایل ترکمن است که در ترکمنستان امروزی و بخشی از

۱- مینا ظهیرنژاد ارشادی، *اسنادی از روابط ایران و انگلیس در عهد محمد شاه قاجار*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱، صص ۲۰۵-۲۳۰.

ایران ساکن هستند. در این تحقیق محدوده زمانی خاصی مد نظر نیست، اما سعی شده به برده‌داری بین سال‌های قرن هفده و هیجده میلادی، هم‌زمان با دوره قاجار در ایران، پرداخته شود.



نقشه شماره ۱. نقشه ایران و آسیای مرکزی در دوره عباسیان (منبع: گای لسترینج، ۱۳۷۷)

اهمیت موضوع

موضوع برده‌داری و به بردگی گرفتن از جنبه‌های مختلف دارای اهمیت است. از جنبه انسانی که با اسارت گرفتن و به بردگی بردن جمعیت‌های روستایی سبب از هم گسیختگی خانواده‌ها و در مجموع نابسامانی‌های اجتماعی بسیاری در بخش‌هایی از آسیای مرکزی، شمال شرقی ایران می‌شد. این امر خالی شدن بسیاری از روستاها از جمعیت و در نهایت متروک و رها شدن آنها را در پی داشت. با توجه به اینکه اقتصاد این نواحی بر کشاورزی و دامداری استوار بود، ضربه مهلکی بر نیروی کار و اقتصاد این مناطق وارد می‌کرد. علاوه بر آن برای آزاد کردن این برده‌ها باید مبالغ گزافی پرداخته می‌شد که معمولاً با فروش تمام مایملک خودشان

(خانواده‌ها) قادر به فراهم کردن آن بودند. همچنین موضوع برده‌داری به سبب تغییرات اتنیکی و انسانی ناشی از آن در نواحی مختلف نیز حائز اهمیت است. تأثیر دیگری که در نتیجه برده‌گیری در مناطق هدف برده‌گیری روی می‌داد تغییر در ترکیب جنسیتی بوده است، به طوری که سبب کمبود مردان برای تشکیل خانواده یا کمبود زن در یک منطقه می‌شد. با توجه به اینکه در این یورش‌ها اغلب مردان صدمه دیده یا کشته می‌شدند یا می‌توانستند بگریزند در نتیجه زنان و دختران گرفتار شده و به‌عنوان کنیز و برده مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند.

عوامل مؤثر بر برده‌داری در این منطقه

عامل دینی و مذهبی: از عوامل مهم رونق برده‌گیری و برده‌داری بوده است. چنانچه در آغاز ورود اعراب و دوره‌های بعد به این نواحی تعداد کثیری از جمعیت به عنوان برده درآمدند که در منابع تاریخی به آنها اشاره شده^۱ و بعدها هم برده به عنوان بخشی از جزیه از این نواحی جمع‌آوری می‌شد، اما با آغاز تغییر مذهب در ایران لبه تیغ برده‌گیری برعکس شد، مناطق شیعه‌نشین، یعنی نواحی تحت حاکمیت صفویان، به مناطق هدف برده‌گیری تبدیل شد. بردگانی که از مناطق شیعه‌نشین شکار و ربوده می‌شدند، تحت عنوان بدعت و کفار مورد ربایش قرار می‌گرفتند که مستقیماً به فتاوی علمای اهل حنفی مذهب این منطقه مرتبط بوده است. با توجه به اینکه برده‌داری و به بردگی کشاندن برادران دینی مسلمان ممنوع بود، این موضوع راه را برای برده‌گیری در میان مناطق شیعه‌نشین و دیگر مناطق باز کرد و سبب تداوم

۱- محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳، صص ۳۸۲۵، ۳۸۵۲؛ احمد بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷، صص ۵۶۸، ۵۶۷-۵۷۱؛ آرمینیوس وامبری، *تاریخ بخارا از کهن‌ترین روزگاران تاکنون*، ترجمه سیدمحمد روحانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰، ص ۵۳؛ ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصر آلقباوی، تلخیص محمدبن- زفر بن- عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، کتابخانه سعادت، ۱۳۵۱، ص ۵۳؛ ابوعلی محمد بن بلعمی، *تاریخنامه طبری* (تاریخ بلعمی)، ج ۴، به کوشش محمد روشن، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۹، صص ۸۱۴، ۸۳۶، ۸۴۱.

این موضوع با رنگ و لعاب مذهبی شد.

عامل سیاسی: یورش به روستاها و کاروان‌ها و به بردگی کشاندن آنها با عدم ثبات قدرت در حکومت‌های آسیای مرکزی و نواحی هدف، یعنی ایران و افغانستان و شمال هندوستان و تا حدودی روسیه، ارتباط تنگاتنگی داشته است. علاوه بر این، نفوذ دولت عثمانی و اتحاد مذهبی و سیاسی حاکمان این منطقه با دولت عثمانی نیز در این امر مؤثر بود؛ به طوری که با اعلان جنگ و آغاز خصومت سلطان عثمانی با ایران و روسیه نیروهای مؤثر بر این منطقه نیز بر شدت حملات خود به این کشورها می‌افزودند، بر عکس زمانی که ایران در صلح با دولت عثمانی بسر می‌برد، این یورش‌ها به حداقل خود می‌رسید. هنگامی که قدرت مرکزی قوی در رأس حکومت ایران و همچنین روابط حسنه بین عثمانی با ایران برقرار بود، آرامشی نسبی بر این نواحی حاکم بود و قبایلی که اقدام به یورش به روستاهای مرزی و همجوار برای برده‌گیری می‌کردند، کمتر به این کار دست می‌زدند و به تبع در بازار برده شهرهای امیرنشین بخارا تأثیر زیادی داشت.

عامل اجتماعی: این موضوع از یک طرف به خود جامعه برده‌دار و از طرف دیگر به جامعه هدف برده‌گیری و منبع تأمین مرتبط است. با رونق شهرها و گسترش تجارت و صنایع، بخصوص ریسندگی و بافندگی روستاییان (یعنی دهقانان و روستاییان زمین‌دار) را به شهرها کشاند. این طبقه اجتماعی صاحبان زمین بودند و برای کاشت، داشت و برداشت و همچنین کارگاه‌های شهری متکی به نیروی برده‌ها بودند.^۱ این بردگان شامل مردان، زنان و کودکان در شرایط کاملاً غیر انسانی در بازارهای شهری از جمله بخارا، سمرقند و خیوه به فروش می‌رسیدند. بررسی دقیق نشان می‌دهد در کارهای کشاورزی و دامپروری عمدتاً از مردان و تا حدودی از کودکان در کارگاه‌های پارچه‌بافی و کارهای خانگی از زنان بهره‌کشی می‌شد. علاوه بر این زنان به عنوان بردگان جنسی و کنیز در خانه‌ها مورد استثمار و بهره‌کشی قرار می‌گرفتند؛ بنابراین بار و سختی کار بر دوش زنان بوده است. این امر در نزد نخبگان (مذهبی و علمی) و

۱- ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، صص ۲۱۶-۲۱۷؛ نرشخی، همان، ص ۲۴.

نخبگان سیاسی (حاکمان و امرا و...) پذیرفته شده بود و خود در بر تحکیم و گسترش آن دامن می‌زدند.

پیشینه پژوهش

نویسندگان و مورخان اسلامی در خلال ذکر رویدادها به موضوع بردگان و غلامان در این منطقه پرداخته‌اند؛ از جمله این مورخان می‌توان به طبری^۱، بلعمی^۲، ابن اثیر^۳، مسعودی^۴ و بلاذری^۵ اشاره کرد. این موضوع در ادبیات فارسی و از سوی پژوهشگران ایرانی بسیاری مورد توجه و مذاقه قرار نگرفته است، در حالی که پژوهشگران روس در بررسی تاریخ ایران همیشه مبحثی را به این موضوع اختصاص داده‌اند از جمله پیگلوسکایا در کتاب *شهرهای ایران در دوره اشکانی* ضمن بررسی نظام اجتماعی و مالکیت اراضی در ایران به این موضوع پرداخته است.^۶ همچنین پتروشفسکی و بلیایف در کتابی تحت عنوان *سه مقاله در مورد بردگی*^۷ به این موضوع و شیوه‌های اعمال آن در دوره حاکمیت اعراب و مسلمانان پرداخته‌اند. همچنین در خاطرات و سفرنامه‌ها اشارات متعدد و بسیاری به چگونگی برده‌گیری و حمل و نقل و فروش بردگان در جزایر جنوبی ایران شده است که حاوی اطلاعات ارزشمندی برای آگاهی از این موضوع هستند. اما در این میان یک سفرنامه به نام *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای*

۱- طبری، همان.

۲- بلعمی، همان.

۳- ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ترجمه سید حسین روحانی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.

۴- علی بن الحسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱؛ مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

۵- بلاذری، همان.

۶- پیگلوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، صص ۲۶۷-۲۸۱.

۷- پتروشفسکی، *سه مقاله درباره بردگی*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

میان نوشته آرمینیوس وامبری^۱ و خاطرات لیدی شیل^۲ نوری بر تاریکی این منطقه تابانیده و اطلاعات باارزشی از موضوع و بازارهای برده‌داری و حال و روز بردگان که نویسنده آن از نزدیک خود شاهد آن بوده است، در اختیار ما قرار می‌دهد. نویسندگان ایرانی نیز در سالیان اخیر کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته‌اند جنگ ترکمن توسط جمال‌زاده^۳، تاریخ بردگی یدالله نیازمند^۴، بردگی از دیدگاه اسلام مصطفی حسینی^۵ از این جمله هستند.

پیشینه برده‌داری و برده‌گیری

موضوع برده‌داری یکی مباحث اصلی در مطالعات انسانشناسی است، به ویژه زمانی که در گورهای متعلق به وایکینگ‌ها یا در نتیجه کاوش‌های باستانشناسی در شمال اروپا در داخل برخی از قبور دور گردن اسکلت‌ها یا در کنار آنها قلاده‌های به دست آمد، ابتدا این موضوع را در ارتباط با سگ‌های با ارزش که همراه صاحب آنها دفن می‌شد، تفسیر کردند، ولی خیلی زود به موضوع برده و برده‌داری کشیده شد.^۶ هرچند در ادوار تاریخی و دوره‌های جدیدتر این امر از سوی متون و حتی اسناد قابل ردگیری است، در دوران پیش از تاریخ این موضوع هنوز حل نشده است.^۷ این منطقه نیز از این امر مستثنی نبوده و عمده اطلاعات ما از دوره بعد از ورود اعراب است و در مورد بردگان در پیش از این دوره یعنی در دورانی که این قبایل تحت نفوذ یا زیر سلطه سلسله‌های ایرانی (هخامنشی، اشکانی و ساسانی) بودند، اطلاعات

۱- آرمینیوس وامبری، *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

۲- لیدی ماری شیل، *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابو ترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲.

۳- کنت دوگوبینیو، *جنگ ترکمن*، ترجمه محمدعلی جمالزاده، تهران، سخن، ۱۳۸۶.

۴- یدالله نیازمند، *تاریخ بردگی*، تهران، مؤلف، ۱۳۴۹.

۵- مصطفی حسینی، *بردگی از دیدگاه اسلام*، تهران، دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۷۲.

۶- کن دارک، *مبانی نظری باستانشناسی*، ترجمه کامیار عبدی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷.

۷- دانیل بیتس و فرد پولاک، *انسانشناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۹۰، ص ۴۰۵.

مستقیمی در دست نیست. اما مطالعات زبانشناسان و پژوهشگران روسی^۱ به وجود برده‌داری در این دوران تأکید می‌کنند، بخصوص براساس واژه بندگان و این واژه را به معنی غلام و برده در نظر گرفته‌اند.^۲

ابن قتیبه در سال ۹۲ هجری (۷۱۱-۷۱۲ م) نزدیک یکصد هزار تن از خوارزم به بردگی گرفت^۳ و در سال‌های ۷۰۵-۷۱۲ م. یکصد هزار تن از سغد به بردگی گرفته شدند (طبری ۱۳۸۳:۳۸۲۵). این آمارها به تنهایی گویای عمق عملیاتی بود که در آغاز اسلام در این ناحیه برای بدست آوردن برده انجام می‌شد. فرستادن برده از شرایط ثابت همه پیمان‌نامه‌هایی که اعراب با حکومت‌های محلی منعقد می‌کردند. چنانچه در سال ۹۳ هجری (۷۱۲ م). قتیبه ابن مسلم با خوارزم‌شاه پیمان تسلیم بست که طبق آن خوارزم شاه موظف به پرداخت زر و سیم و ده هزار برده به قتیبه شد.^۴

بزرگ‌ترین پیمان از این دست پیمان‌نامه قتیبه با گورک، پادشاه سغد، بود که بنا به نوشته طبری گورک تعهد کرده بود یک میلیون و دویست هزار درهم پول نقد، دو هزار قواره پارچه حریر دیبا به ارزش دویست هزار درهم و سی هزار برده سالم (هر برده به ارزش ۲۰۰ درهم) رویهم رفته دودومیلیون درهم به خلیفه بدهد.^۵ در روزگار عباسیان نیز فرستادن هزاران برده به حساب جزیه و خراج برای برخی از شهرستان‌های مرزی خراسان با ماوراءالنهر، کابل، گیلان اجباری بود.^۶

۱- هدف پژوهشگران روسی عمدتاً در جهت اثبات روند سیر جوامع از مراحل بوده (کمون‌ها) که توسط مارکس ارائه شده بود.

۲- پیگلسکا، همان؛ پتروشفسکی، همان.

۳- ابن اثیر، همان، ص ۲۸۰۰.

۴- طبری، همان، ص ۳۸۵۳.

۵- بلعمی، همان، ج ۴، ص ۸۴۵.

۶- بلاذری، همان.

سازمان اجتماعی

مطالعه برده‌داری مباحث گسترده‌تری چون طبقات اجتماعی، نژاد، بهره‌کشی اجتماعی، داد و ستد و اقتصاد جوامع گذشته را دربرمی‌گیرد، زیرا این عوامل در شکل‌گیری و تشدید بهره‌کشی و استثمار گروها یا افراد دیگر تأثیر مستقیم و غیرمستقیم داشته‌اند. در نظام‌بندی و سازمان اجتماعی حکومت‌های برده‌دار، معمولاً بردگان در پایین‌ترین و پست‌ترین رده اجتماعی قرار می‌گیرند. اجتماع و قوانین اجتماعی و مذهبی حاکم بر این جوامع کوچک‌ترین حقی را برای آنها به رسمیت نمی‌شناسد. بنابراین، مطالعه و بررسی نظام اجتماعی حاکم تا حدودی می‌تواند چگونگی و علت گرایش به برده‌داری و استثمار دیگران و نیز نظام سازمان‌یافته پیرامون برده‌داری را توضیح دهد. در مورد آسیای میانه بخصوص شهرهای مهم آن، نظام اجتماعی براساس زمینداری (فئودالی) و تجارت بنا شده بود. می‌توان چنین گفت نظام حاکم بر ارباب و رعیتی استوار بود. زمین و تجارت منبع اصلی ثروت این مناطق به شمار می‌رفت. این موضوع زمانی اهمیت می‌یابد که این منطقه سه شهر از مهم‌ترین شهرهای مسیر تجاری راه ابریشم را در خود جای داده است. بخش عمده‌ای از تولیدات کشاورزی و صنعتی (شیشه، پارچه و فلز آلات و لوازم دیگر) و همچنین کالاهای تجاری بین شرق و غرب در شهرهای این منطقه تولید می‌شد یا به وسیله کاروان‌ها از طریق این شهرها انتقال یافت. از طرف دیگر نظام اجتماعی و سیاسی حاکم بر منطقه علیرغم گذشت سال‌ها، تداوم نظام اجتماعی بود که توسط سامانیان پایه‌گذاری شده بود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

سازمان اداری

سازمان اداری سامانیان از دارالخلافه بغداد گرت‌برداری شده بود، اما بخارا و بغداد هر دو این نظام را از تیسفون ساسانی الهام گرفته بودند. خوارزمی به این موضوع در *مفاتیح‌العلوم* اشاره کرده است.^۱ در این دوره در دربار سازمان و ادارات مختلفی برای اداره امور ایجاد شد

۱- خوارزمی، *مفاتیح‌العلوم*، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۲.

که در رأس آنها وزیر قرار داشت. در واقع در این دوره وزراء مسئول امور اداری و دیوانی بودند. در کنار آنها گارد و سپاهیان محافظ شاه قرار داشتند که در رأس آنها امیر لشکر قرار داشت. این محافظان همگی از میان بردگان انتخاب شده بودند. شاه اداره مستقیم آنها را برعهده داشت.

وزیر در رأس نظام اداری قرار داشت و دیوان‌های مختلف تحت نظارت وی بودند. نرشخی از ده دیوان در بخارا نام برده است که همگی در مجاورت ارگ مقرر فرمانروا ایجاد شده و^۱ عبارت بودند از استیفا که وظیفه خزانه‌داری یا دوایر مالیه را انجام می‌داد، دیوان دیگر بایگانی و ضبط اسناد و مدارک، دیوان سوم دیوان جند (امور نظامی)، دیوان برید (جاسوسی و رساندن پیام‌ها)، دیوان ضیاع (املاک اختصاصی امیر) که تحت نظر وکیل قرار داشت، زیرا عمده دارایی امیر به صورت زمین بود، دیوان اشراف (نظارت بر اوزان و مقیاس‌ها و امثال آن)، دیوان آلبر (اوقاف) و دیوان قضا.^۲ این دیوان‌ها هرکدام به نحوی با بردگان سروکار داشته‌اند. خزانه‌داری مسئول گردآوری مالیات بردگان بوده و احتمالاً جوازهای مخصوص برده را صادر می‌کرد. دیوان ضیاع مسئول امور کارگران یا بردگانی بود که بر روی زمین‌ها شاه کار می‌کردند و... به نظر می‌رسد این دیوان‌ها، از نظر اداری بر کلیه امور بردگان نظارت داشتند و به امور آنها در حیطة وظایف خود رسیدگی می‌کردند.

نقش مذهب در گسترش برده‌گیری

در دوران اولیه اسلام در آسیای مرکزی برده‌گیری و بردگان فقط از میان غیرمسلمانان و کافران انتخاب می‌شدند که شامل اسیران جنگی از اقوامی بودند که در برابر اعراب دست به مقاومت می‌زدند، زیرا بر اساس قوانین اسلامی برده گرفتن مسلمانان جایز نبود. اما در ادوار بعدی با گسترش شیعه در بخش‌های ایران، افغانستان و نواحی دیگر، ترکمن‌ها ایرانی‌ها را ملحد و کافر می‌دانستند. طبق دستورات مذهبی فقط کفار را می‌توان به بردگی گرفت، ولی از

۱- نرشخی، همان، ص ۳۱.

۲- ریچارد فرای، بخارا، ترجمه محمد محمودی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۴۸، صص ۷۶-۷۷.

آنجا که ایرانیان از قرن ۱۶ م (قرن ۹ هجری، یعنی از آغاز دوره صفویه و دوره‌های بعد) به دستور ملاشمس‌الدین شیعیان کافر اعلام شدند؛ بنابراین به عنوان برده خرید و فروش می‌شدند. البته اهل سنت از این قانده مستثنی نبودند و تنها استثناء یهودیان و هندوها بوده‌اند. اما هندوهای ربوده شده را ابتدا شکنجه کرده که اقرار نمایند که شیعه هستند سپس به عنوان برده تعلیم می‌دادند و می‌فروختند.^۱ بنابراین، می‌توان گفت مذهب فقط دستاویزی برای به بردگی گرفتن دیگران و اهداف اقتصادی بیشتر مد نظر بوده است.

بخارا

ابن حوقل در مورد بخارا می‌نویسد، دارالاماره سراسر خراسان در بخارا است و این ولایت در مقابل همه ولایات ماوراءالنهر قرار دارد و نواحی متصل بدان پس از آن واقع است و آن را بومجکت نیز می‌گویند. بخارا در جلگه قرار دارد و بناهای آن از چوب مشبک است و پیرامون آن را قصرها و باغ‌ها و محله‌ها و کوچه‌های سنگ و فرش و قرای بهم پیوسته به مساحت ۱۲ در ۱۲ فرسخ فرا گرفته. همه این قصرها و بناها و قری و قصبات را بارویی احاطه کرده است و در لابلاهی آن‌ها هرگز زمین بایر و ویران به چشم نمی‌خورد... و در ادامه به تفصیل در مورد معادن و منابع، کشاورزی و باغداری و صنایع و بازار بخار صحبت کرده است، اما از بردگان و بازار برده صحبتی به میان نمی‌آورد.^۲ احتمالاً این موضوع در آن زمان موضوع عادی و روزمره بوده است.^۳

بخارا پس از انقراض سامانیان در ۳۸۸ ق نیز اهمیت خود را حفظ کرد، در واقع در قرن نهم و دهم قمری در دوره ازبکان، این شهر دوباره پایتخت شد و تا انقلاب روسیه همچنان به همین حال باقی ماند.^۴

۱- وامبری، همان، ص ۲۶۰.

۲- بنگرید به ابن حوقل، همان، صص ۲۱۰-۲۱۸.

۳- پتروشفسکی، همان، ص ۱۷.

۴- فرای، همان، ص ۱۰.

بازار بخارا

بازار بخارا در واقع قلب داد و ستد و اقتصاد بخار بود و در مرکز شهر قرار داشت. نرشنخی از این بازار به نام ماخ روز یاد کرده که سالی دو روز مختص فروش بت بوده است.^۱ این بازار دارای راسته‌های مختلفی چون رویگران، قالیبافان، کفشگران و غیره بوده است. احتمالاً بازار برده‌فروشان نیز جزئی از این بازار بوده است. بازار بخارا جلوه و شکوه بازارهای ایران را ندارد، اما انواع ملیت از ایرانی، هندی، افغانی، قرقیزی، ترکمنی در آن وجود دارند.^۲

زمانی که وامبری از آنجا دیدن کرده بردگان را در کاروانسرای چسبیده به شهر نگهداری می‌کردند و می‌فروختند، ولی به نظر می‌رسد در گذشته بخشی یا مکان در بازار اصلی شهر به این امر اختصاص داشته است. وی شرح مختصری از این کاروان آورده است؛ کاروانسرای بود مخصوص تجارت برده و بنایی به شکل مربع که کم و بیش دارای ۳۰ حجره بود. سه نفر تاجر عمده‌فروش آن را اجاره کرده و بردگان را در آن نگهداری می‌کردند و این تاجر مالک مستقیم یا دلال فروش آنها بودند. قرقچی‌ها چون امکانات کافی ندارند تا بردگان و اسرای خود را مدت طولانی نگهداری کنند، معمولاً آنها را به یک هموطن خود می‌فروشد که استطاعت مالی بیشتری دارد. خریدار آنها را به بخارا می‌آورد و چون در این زنجیره اولین واسطه می‌باشد، سود زیادی می‌برد. همین که به پایتخت می‌رسد، بیشتر بردگان به مشتریان حاضر فروخته و بقیه را به دلال سپرده می‌شوند. به همین دلیل همیشه تعداد زیادی برده در دست دلالان هستند. در بخارا و خیوه بردگان از ۳ سال تا ۶۰ سال مورد خرید و فروش هستند، مگر به علت نقص و معلولیت. اسیری که برای فروش عرضه می‌کنند اگر مرد باشد در حضور همه آزمایش می‌شود و فروشنده و صاحب برده ملزم است تمام معایب وی را بازگو کند،^۳ البته این امر در مورد زنان در ملاءعام انجام نمی‌شد. از دیگر بازارهای خرید و فروش برده از سمرقند و

۱- نرشنخی، همان، ص ۲۵.

۲- وامبری، همان، ص ۲۳۱

۳- همان، ص ۲۶۰-۲۵۹.

خوارزم و خیوه و... می‌توان نام برد.^۱

قبایل ترکمن

از قرن شانزدهم میلادی به بعد ترکمن‌های که از سایر هم‌زبانان جدا افتاده بودند و در بخش‌های وسیعی از آسیای مرکزی استقرار داشتند، گاهی هم پیمان و به اطاعت از یک‌های خوارزم تن می‌دادند و گاه به اطاعت بخارائی‌ها و گاه تحت سلطه ایرانی‌ها بودند. هنگام جنگ میان این دولت‌ها گاه طرف آن یک را می‌گرفتند و گاه حتی دو گروه شده و با هم می‌جنگیدند و با وجود این همواره بر دشمنان خود پیروز می‌شدند.^۲

قبیله گوگلان در مقایسه با دیگر قبایل ترکمن از همه کوچکتر بود و حدود ده هزار چادر (خانوار) دارد، همه آنها محصور در میان قبایل دیگر زندگی می‌کنند. این قبایل با وجود خصومت باهم، هرگز افراد قبایل دیگر را به عنوان برده به اسارت نمی‌گیرند. مهم‌ترین این قبایل عبارتند از یموت که در شمال گوگلان و طرفین رود اترک و گرگان رود زندگی می‌کنند. قبیله تکه که در شرق گوکلان زندگی می‌کنند. قدرت این دو قبیله از گوکلان‌ها بسیار بیشتر بود، ولی روابط بین اعضای گوکلان‌ها نسبت به این دو قبیله بسیار مستحکم بود و ساختار یکپارچه‌ای داشت.^۳

بردگی برای امور نظامی

اشاعه اسلام و اسلام آوردن دسته‌جمعی مردم سرزمین‌های ایرانی، آسیای مرکزی و مناطق قفقاز را به بهترین منابع تأمین غلام و برده تبدیل کرد و بردگان ترک غیرمسلمان در بغداد دوره عباسیان خواستار بسیار یافت. در این زمان‌ها به دست آوردن بندگان تنها از طریق لشکرکشی بود. هرچند در زمان صلح خرید برده نیز امکان داشت، خرید و فروش برده در این مناطق

۱- ابن حوقل، همان، صص ۱۹۵، ۲۲۲، ۲۱۰.

۲- واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران، توس، ۱۳۷۶، ص ۲۶۸.

۳- شیل، همان، ص ۱۷۰.

همچنان رواج داشت، زیرا قبایل و ایلات ترک و ترکمن در نزاع دائمی با همدیگر بودند و اسیران دشمن را به مسلمانان می‌فروختند. بدین ترتیب آسیای مرکزی بخش مهمی از نیاز روزافزون بازار برده بغداد و دستگاه خلافت را تأمین می‌کرد. در متون و مآخذ تاریخی آمده است، عبدالله ابن طاهر خراجی به خلیفه می‌فرستاد که عبارت بود از منسوجات، گوسفند و اسب و به همراه آن دو هزار غلام غز (ترک) نیز وجود داشت و نیز آمده است عمرو بن لیث بردگان را تربیت می‌کرد تا برای وی جاسوسی کنند و سپس آنها را به عنوان هدیه به امرا و بزرگان می‌داد.^۱

در ماجرای سرپیچی مردم نیشابور از یعقوب به خاطر اینکه از جانب خلیفه عباسی تأیید نشده بود در تاریخ سیستان آمده است؛ «... حاجب فرمان داد که تا منادی کردند، بامداد همه بزرگان نیشابور جمع [شدند و] به درگاه آمدند، و یعقوب فرمان داد تا دو هزار غلام همه سلاح پوشیدند و بایستادند، هر یک سپری و شمشیری و عمود [ی] سیمین یا زرین به دست هم از آن سلاح که از خزانه محمد بن طاهر برگرفته بودند به نیشابور، و خود به رسم شاهان بنشست و آن غلامان دو صف پیش او بایستادند، فرمان داد تا مردمان اندر آمدند...»^۲

برندگان ترک جای جنگجویان غیرنظامی عرب به نام مطوعه را گرفتند، این گروه از صدر اسلام از جمله مستمری‌بگیران دستگاه خلافت به شمار می‌رفتند. این جنگجویان مورد اعتماد دستگاه خلافت نبودند و سعی داشت تا هزینه‌های آنان را صرف خرید بردگان قابل اعتماد کند.

بخش عمده‌ای از بردگان اولیه ترک در بغداد به‌عنوان خدمتکار یا نگهبان و محافظ به کار گرفته می‌شدند. آنان همچنان که جنگجویان لایقی بودند در اداره امور نیز کاردانی خود را نشان دادند و خود را افراد قابل اعتمادی نشان دادند و بنابراین محافظان ترک خلیفه نه تنها در امر نظامی، بلکه در اداره امور حکومت نیز جایگاه مهمی یافتند. یکی از دلایل انتقال پایتخت به

۱- فرای، همان، ص ۱۶۷.

۲- تاریخ سیستان، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران، معین، ۱۳۸۱، صص ۲۲۴-۲۲۵.

سامرا (۲۲۰ تا ۲۷۸ ق) تنفر عمیق و حسادت مردم بغداد به این غلامان بود؛ به طوری که همین غلامان ترک با اتکا به جایگاه تازه‌ای که یافته بودند در سال ۲۵۳ ق. توانستند حکومت طولونیان (به وسیله احمد ابن طولون) را در مصر تشکیل دهند و اعلام استقلال کنند. منشاء این غلامان از بردگان آسیای مرکزی بودند. سامانیان نیز در دربار خود تعداد زیادی غلام و برده از ملیت‌های گوناگون داشتند که نیز ترکان در میان آنها حضور داشتند.^۱ این غلامان ترک در دربار سامانی به هیچکدام از دیوان‌ها انتساب نداشتند و مستقل از دیوان‌های دولتی بودند. مستقیم زیر نظر شاه سامانی بودند. شاهان سامانی خود در برده‌گیری نیز دخالت می‌کردند و به طوری که شاه اسماعیل سامانی به منظور کشورگشایی و برده‌گیری به شهرهای طراز و نقاط دیگر لشکرکشی کردند و سبب ازدیاد و تورم تعداد بردگان در بازار بخارا شدند. تنها در زمان جانشینان وی بود که این بردگان و غلامان وارد دستگاه محافظان شاهی شدند.^۲ ابن حوقل درباره سپاهیان سامانی می‌نویسد، لشکریان اسلام عموماً از افراد قبایل و نواحی و شهرهای مختلف تشکیل می‌گردد، چنانچه در جنگ شکست یابند یا حادثه‌ای موجب پراکندگی آنان گردد فقط با حيله و مبالغه در بیم و امید می‌توان آنان را فراهم آورد به خلاف سپاه پادشاهان سامانی که لشکریان ایشان گروهی بندگان زرخرید ترک‌اند و گروهی از آزادگان و دهقان‌اند که مکان و اهل و همسایگانش معلوم و شناخته است و اگر عده‌ای کشته شوند به سبب کثرت ایشان گروهی دیگر جایگزین آنان می‌شوند... عیوبی که سایر لشکریان اسلامی دارند در اینان نیست.^۳

در این دوران بردگان را برای خدمت در سپاه تعلیم می‌دادند، چنان که نظام‌الملک در مورد تعلیم و تربیت این غلامان می‌نویسد، «چنانکه غلامی را بخریدندی. یک سال او را پیاده در رکاب خدمت فرمودندی با قبایی زندنیجی و موزه و این غلام را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا در این یک سال بر اسب نشست، اگر معلوم شدی او را مالش دادندی، چون یک سال

۱- فرای، همان، ص ۶۸.

۲- همان، ۶۹.

۳- ابن حوقل، همان، ص ۲۰۰.

خدمت کردی و وثاق باشی با حاجب بگفتی و حاجب را معلوم کردی، آنگاه او را اسپکی ترکی فرمودندی با زین در خام گرفته و لگام و دوال ساده، چون یک سال با اسب و تازیانه خدمت کردی، سیم سال او را قراجوری دادند تا بر میان بستی»^۱. غلام هر سال وظایف و تعالیم تازه، مثل وظایف ساقی و جامه‌داری، می‌آموخت و در صورت مهارت و لیاقت امکان داشت فرماندهی دسته‌ای از سپاه را به او بسپارند و بعد از آن وی را به مقام حاجب ارتقا دهند. بالاترین مقام، حکومت یکی از ولایات بود که استقلال وسیعی را نصیب دارنده‌اش می‌ساخت. سند و مدرکی در دست نیست که وجود مدرسه خاص غلامان را ثابت کند که بر اساس اسلوب و روشی سازمان یافته باشد، اما همین تربیت بی‌سازمان نیز از غلامان ترک رهبران لایق برای دستگاه اداری و نیز سپاه فراهم می‌آورد.^۲ این شیوه سپاهگیری و استفاده از بردگان و غلامان ترک عمدتاً الگوبرداری از سبک خلفای بغداد بود، در حالی که دوره ساسانی چنین چیزی وجود نداشته است.

از دیگر شهرهای امیرنشین بخارا، سمرقند بود. ابن حوقل ضمن توصیف این شهر می‌نویسد، «این شهر مرکز بردگان ماوراءالنهر و بهترین بردگان این منطقه پرورش یافته سمرقند است»^۳.

در این دوره علاوه بر ترکان، بردگان بسیاری از ایران، ارامنه، یونانیان و آفریقاییان وجود داشت و بردگی همه ملل غیرمسلمان مشروع محسوب می‌شد. اما در این میان ترکان که منشاء آن‌ها آسیای مرکزی بود، اصالت خود را حفظ کردند و شکی نیست که جریان‌های تاریخی نیز به غلامان و بردگان ترک در این امر کمک می‌کرد؛ بخصوص اینکه حاکمان از سپاهیان ترک آسیای مرکزی به‌عنوان نیرویی برای سرکوب مخالفات و در مقابل مردم استفاده می‌کردند، در حالی که هندیان و آفریقاییان و بردگان دیگر هیچگاه به‌صورت نیرو و جریان مؤثری درنیامدند

۱- خواجه نظام الملک، *سیرالملوک: سیاستنامه*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۴۷، ص ۱۴۱.

۲- فرای، همان، ص ۱۶۹.

۳- ابن حوقل، همان، صص ۲۲۱-۲۲۲.

و همواره برده باقی ماندند و موفق به تشکیل گروه‌های خاصی نشدند.^۱ این نیز در مورد بردگان ایرانی دوره قاجار در امیرنشین بخار صدق می‌کند، آنها موفق شدند به مدارج بالای سیاسی و نظامی برسند.^۲ اصل سپاه مشخصی از بردگان چنان اصل ثابتی بود که وقتی خلیفه المقتفی (۵۳۰-۵۵۴ ه.ق) سپاه بردگان ترک را منحل کرد، مجبور شد به جای آنان سپاهی دیگر از یونانیان و آرامنه تشکیل دهد.^۳ بردگان نظامی ترک صنف خاصی از بردگان را تشکیل دادند که صنف غلامان نامیده شد. این صنف بعدها در دنیای اسلام موجب تغییر و تحولات فراوانی و شکلگیری حکومت‌های ترک شد.

بردگی کنیزان

مقدسی و ابن حوقل مطالبی در مورد کنیزان و خرید و فروش آنها نوشته‌اند. این کنیزان برای بچه‌داری، خوانندگی، نوازندگی و حرمرهاها به بهای زیاد خرید و فروش می‌شدند.^۴ ترکمنان زن‌ها، بچه‌ها و مردان را اسیر کرده و بازار بخارا می‌فروختند یا به‌عنوان کنیز نگهداری می‌کردند. یکی از دلایل کاهش جمعیت ولایات شمال شرق ایران مسئله برده‌گیری بود.^۵ تعدادی از کنیزان زن در حرمرها حاکمان یا اشراف نگهداری می‌شدند.^۶ علاوه بر این، بار سنگین وظایف بردگی عمدتاً بر دوش زنان بود، زیرا آنها در خانه‌ها، مزارع پنبه، کارگاه‌های نخ‌ریسی، نساجی و جاهای دیگر کار می‌کردند.

۱- فرای، همان، ص ۱۷۱.

۲- وامبری، همان، ص ۴۶۵.

۳- فرای، همان، ص ۱۷۱.

۴- ابو عبدالله محمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ج ۲، علی نقی منزوی، تهران، کومش، ۱۳۸۵، ص ۴۹۹؛

ابن حوقل، همان، ص ۱۸۵.

۵- وامبری، همان، ص ۳۱۰.

۶- همان، ص ۲۵۴.

بردگان کار برای تولید

- آنانی که در خانه‌ها کار می‌کردند و کنیزانی (به‌عنوان بردگان خانگی) که به حرمسراها می‌بردند و رقاصه و آوازه خوان‌ها؛
- برای امور نظامی بیشتر از ترکان آسیای مرکزی بودند؛
- بردگانی که در تولید، باغداری و آبیاری و دامپروری و پیشه‌وری و جز اینها بکار می‌گرفتند، ولی آنچه به نظر می‌رسد بخش مهمی از بردگان گروه اول بودند که خدمتکاران همگی از کنیزان و بردگان بودند.^۱

می‌دانیم یکی از صادرات مهم بخارا پارچه ابریشم و حریر بود که در کارگاه‌های تولید می‌شد. این کارگاه‌ها از آن امیر و برخی نیز به تجار و اشراف تعلق داشت. به علت نبود اطلاعات دقیق در این مورد نمی‌توان نظر قطعی داد، اما می‌توان پنداشت که بردگان و نیم‌بردگان در این کارگاه‌ها به کار گماشته می‌شدند و مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند. چنانچه ابودلف در این مورد می‌نویسد محمد ابن مسافر، بنیانگذار سلسله آل‌مسافر، بهترین صنعتگران و پیشه‌وران را از شهرهای مختلف می‌خرید و سپس در کارگاه‌های دژ سمیران به بردگی می‌گرفت.^۲ علاوه بر این، بعد از محو شدن طبقه دهقانان و کشاورزان در این منطقه و روی آوردن دهقانان به شهرها و مقاومت آنها در مقابل بردگی این ضرورت ایجاد شد که در این حوزه‌ها بخصوص در آبیاری دستی و نیز در معادن و برخی از کارگاه‌ها از جمله دباغی و چرم‌سازی از بردگان استفاده شود.^۳

شورش بردگان

آنچه مسلم است در ابتدای اسلام برده‌گیری و برده‌داری در ابعاد بسیار وسیع وجود داشته است. بردگان از هیچ حقوق انسانی برخوردار نبودند. این موضوع سبب می‌شد بردگان با

۱- پتروشفسکی، همان، ص ۲۸.

۲- ابودلف، *سفرنامه ابودلف*، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، زوار، ۱۳۵۴، صص ۴۴-۴۵.

۳- پتروشفسکی، همان.

افزایش فشارها متحد شوند و علیه خلفای وقت و اشراف دست به شورش بزنند که صاحب بزرگترین دستگاه برده‌دار آن زمان بودند. البته به دلایل مختلف این قیام هیچگاه موفق نشدند که خارج از بحث ماست. در دوره عباسیان اغلب هواداران ابومسلم خراسانی از میان بردگان فراری بودند، به نوشته طبری هفت هزار از سپاهیان وی را بردگان تشکیل می‌دادند.^۱ در دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس سیستم اقتصادی برده‌داری اهمیت فراوانی داشت و با یورش و استیلای سلاجقه و بعد مغولان این سیستم به اوج خود رسید.^۲ در بخارا از بردگان که معمولاً از میان غیرمسلمانان بودند، در کارهای کشاورزی و باغات و نگهداری از گوسفندان و همچنین کار در کارگاه‌ها استفاده می‌شد.

اقتصاد

سیستم اقتصادی برده‌داری از ویژگی‌های دوره فئودالیسم در آسیای میانه است. تسلط بنی‌امیه و بنی‌عباس موجب گسترش برده‌داری شد. این سیستم تا روی کار آمدن بلشویک‌ها همچنان ادامه یافت.

از آغاز اسلام به علت منافع اقتصادی فراوان حکومت‌ها تلاش می‌کردند بر تجارت بردگان نظارت داشته باشند، واردات برده مستلزم پرداخت حقوق گمرکی بود و یک نقطه نظارت مرزی برای دولت منافع و عایدات سرشاری داشت. بنابراین، خلیفه این قبیل نقاط گمرکی را به کسانی که برنده حراج بودند به مقاطعه اجاره می‌داد. امرای سامانی برای تجارت و حمل‌ونقل برده از قلمرو خویش ترتیبی داده بودند و اجازه‌نامه‌های خاصی برای این منظور از طرف دستگاه حکومت سامانیان صادر می‌شد. اگر در نظر داشته باشیم که در بعضی مناطق تعداد بردگان بیش از اندازه بود، برده‌داران مجبور به انتقال آنها به نواحی دیگر برای فروش آنها می‌شدند و این انتقال‌ها نیاز به مجوزهای خاصی داشت و مستلزم پرداخت هزینه می‌شد که به خزانه حکومت می‌رفت. چاچ از دیگر شهرهای امیرنشین بخارا است. این شهر از مناطق

۱- طبری، همان.

۲- پتروشفسکی، همان، ص ۴۱.

تأمین برده بود. ابن حوقل در مورد بردگان این شهر می‌نویسد، «اما بردگان آنجا از ترکانی است که در پیرامون ماوراءالنهر سکونت دارند و در این سرزمین برده بیش از حد نیاز است و به جاه‌های دیگر می‌برند، برده آنجا بهتر و زیباتر و گران به‌تر از بردگان سایر نواحی است»^۱. خوارزم نیز از مراکز پر رونق خرید و فروش برده در آسیای مرکزی بود. بردگان ترک، صقلاب و خزری در این شهر خرید و فروش می‌شد.^۲

میزان مالیاتی که از بردگان و همچنین مجوز بردگان گرفته می‌شد، نقش مهمی در تأمین بخشی از هزینه‌های دولت داشت؛ همچنان که مقدسی می‌گوید، «مالیات‌ها سبک هستند و تنها برای بردگان در کرانه جیحون [سنگین] است و سختگیری می‌شود. هیچ غلام بی‌اجازه‌نامه ویژه از سلطان، حق گذاشتن از آب را ندارد. هفتاد تا صد درم نیز همراه جواز می‌ستانند. همین اندازه نیز از کنیزکان مالیات می‌گیرند، ولی درباره اینان اگر ترک باشند، جواز لازم نیست. از زنان نیز بیست تا سی درم و از شتر دو درم و از کالای هر سوار یک درم می‌ستانند»^۳. چندتن از نویسندگان اسلامی به اهمیت اقتصادی تجارت بردگان ترک در نوشته‌هایشان اشاره کرده‌اند، ابن حوقل در این باره می‌نویسد، «... گران‌بهاترین برده از بلاد ترک است که در سراسر دنیا بی‌نظیر است و برده در بها و زیبایی بدان نرسد و من برده‌های متعددی دیدم که در خراسان به سه هزار دینار فروخته شد. بهای کنیز ترکی به سه هزار دینار می‌رسد و در سراسر دنیا برده و کنیزی رومی یا مولده ندیدم که بدین بها باشد و نیز هرگز شنیده نشده است، مگر اینکه برده‌ای آلت سماع داشته و در ساز زدن استاد باشد و از این قبیل در خانه‌های سامانیان و بزرگان و سران مردم خراسان بسیار است»^۴. بنابراین، در آن قرون سوم و چهارم قمری داشتن برده ثروت بزرگی محسوب می‌شد.

علاوه بر زمین که از منابع مهم درآمد سامانیان بود، تجارت، بخصوص تجارت با اروپای

۱- ابن حوقل، همان، ص ۱۹۵.

۲- همان، ص ۲۱۰.

۳- مقدسی، همان، ج ۲، ص ۴۹۹.

۴- ابن حوقل، همان، ص ۱۸۵.

شرقی، نیز به شدت رونق داشت. انواع ابریشم، کالاهای پنبه‌ای، کاسه و بشقاب‌های مسی و نقره‌ای، سلاح، جواهر و مانند اینها صادر می‌شد و از اروپای شرقی انواع خز، عنبر، عسل، پوست گوسفند و این قبیل مواد خام وارد می‌شد. جاده بزرگ ابریشم که به چین می‌رفت در عهد سامانیان و رونق یافت. در این زمان چین صادرکننده کالاهای تجملی مانند چینی‌آلات و ادویه و مواد خام به قلمرو سامانیان بود. در مقابل چین اسب و شیشه وارد می‌کرد. سکه‌های نقره‌ای سامانیان که در روسیه، لهستان و اسکاندیناوی به تعداد زیاد به دست آمده دال بر حجم زیاد مبادله کالا با اروپای شرقی است. دهقانان در این دوره به صورت اشراف شهری درآمدند و در بخارا ساکن شدند و به تجارت و بازرگانی روی آوردند و در عین حال املاک خود را حفظ کردند،^۱ در واقع زمین‌های آنها توسط پیشکارها و بردگان زیر کشت می‌رفت. در دوره سامانی اعطای زمین‌های معاف از مالیات به سادات، مقریین امیر و فرماندهان نظامی به شدت خزانه را تحت تأثیر قرار داد و به همین منظور برای جبران کسری خزانه مالیات روستاییان را افزایش دادند. روستاییان و فرزندان آنها برای فرار از زیر بار مالیات‌های سنگین راه شهرها را در پیش گرفتند.

اگر چه مسلمان نمی‌توانستند بردگانی از میان برادران دینی خود داشته باشند، همچنان غلامان و بردگان خانگی که بیشتر از ترکان غیرمسلمان یا ساکنان کوهستان‌های واقع در مشرق رود زرافشان وجود داشتند و از آنها در کارهای مختلف بهره‌کشی می‌شد.^۲ علاوه بر این در نواحی مرزی ایران و آسیای میانه برای جلوگیری از فرار بردگان پاسگاه‌های دیوان‌بیگی یا ناظر گذار ایجاد کرده بودند. این پاسگاه‌های مرزی که بر راه‌های اصلی منطقه نظارت داشتند به شدت مراقب عبور بردگان فراری از مرز بودند و آنها را دستگیر می‌کردند و برمی‌گرداندند و همچنین از بردگان آزادشده که قصد عبور از مرز را داشتند یا بردگان تازه‌ای که وارد می‌شدند، حق عوارض گمرکی دریافت کنند. وامبری در کتابش می‌نویسد «از هر برده آزاد شده دو دوکا

۱- فرای، همان، ص ۱۰۸.

۲- همان، ص ۱۳۲.

وجه دریافت می‌شد.^۱ عاملی که زنجیره و حلقه‌های این نظام را به هم وصل می‌کرد، اقتصاد بود که از قرقچی‌ها تا تعلیم‌دهندگان برده و رأس هرم این نظام، یعنی حاکمان اشراف را بهم متصل می‌نمود. بنابراین، هرچند کار بردگان سبب رونق تولید در امیرنشین بخار می‌شد، از طرف دیگر سبب کاهش جمعیت نواحی مقصد برده‌گیری در ایران یعنی شمال شرق ایران شد و می‌توان گفت بین این دو موضوع رابطه مستقیمی وجود داشت.

شرایط و محیط کار بردگان

منابع تاریخی و مورخین دوره اسلامی اطلاعات چندانی در مورد شرایط کار بردگان و غیره در اختیار ما قرار نمی‌دهند، اما با توجه به نوشته‌های که در سفرنامه‌ها ارائه شده می‌توان شرایط و محیط کار بردگان را بازسازی کرد. در کارگاه‌ها معمولاً بردگان در شرایطی غیرانسانی در بخش‌های فقیرنشین و پشت کارگاه‌ها ساکن بودند.

زمان نابسامانی شرایط اقتصادی و افزایش بیکاری مردم عادی دست به شورش و طغیان می‌زدند که احتمالاً بردگان نیز در این شورش‌ها حضور داشته‌اند. در منابع تاریخی به این موضوع مختصر اشاراتی هست.^۲ بنابراین، وجود نیروی نظامی بدون هیچ پیوند خاص با جامعه و گوش به فرمان بهترین گزینه بود که امرای سامانی به تاسی از خلفا از غلامان ترک تشکیل داده بودند.

وامبری به حالت رقت‌آور و ترحم‌انگیز بردگان ایرانی اشاره می‌کند که به وسیله ترکمن‌ها ربوده شده‌اند، «همین که در ضمن یک شبیخون از میان خانواده‌اش بزور ربوده می‌شود و غالباً با بدن مجروح او را به یک چنین جایی می‌آورند، فوراً لباس‌هایش را چند تکه لباس کهنه ترکمنی عوض می‌کنند و پاهایش را در بخو (پابند آهنی) می‌گذارند. در روزها و هفته‌های اول اسارت به سختی وی را شکنجه و تحت فشار قرار می‌دهند و در هنگام شب یک زنجیر با حلقه آهنی به نام قره بوقرا را به گردنش می‌بندند و آن را به یک میخ طویله می‌بندند. این

۱- وامبری، همان، ص ۳۰۳.

۲- فرای، همان، ص ۱۳۴.

وضعیت و شکنجه‌ها در صورتی که خویشاوندان وی پول لازم برای آزادی وی فراهم کنند ادامه دارد. در غیر این صورت او را به‌تجار برده خواهند فروخت، یا او را با غل و زنجیر به‌صورت پیاده به بازار بخارا یا خیوه برده و می‌فروشند.^۱ در یک مورد وامبری از دخالت روس‌ها می‌نویسد، هر چند در ادامه می‌گوید روس برای جلوگیری از تنش علی‌رغم مخالفت با برده‌داری و برده‌گیری دخالتی نمی‌کردند.^۲

ابتدا اسرا را برای گرفتن پاداش در مقابل آزادی سخت شکنجه و استنطاق می‌کردند. در صورتی که خویشاوندانش توان پرداخت وجه درخواستی را نداشتند، در بازار برده‌فروشان فروخته می‌شدند.

همچنین وامبری از کنیزان و زنانی نام می‌برد و در مورد همسر یکی از ترکمن‌ها می‌نویسد این زن از سلاله ایل قره‌قالپاق و پیش از ازدواج کنیز او بود و در ادامه به چگونگی اسارت این زن اشاره می‌کند که «شبانہ شوهرش را سخت مجروح نموده و او را ربوده بودند». سپس اشاره می‌کند قصد مسافرت آنها آگاه شدن از وضعیت شوهر و فرزندانش است که به چه کسانی به‌عنوان برده و کنیز فروخته شده‌اند.^۳

وی دیده است که هنگام گشت‌زنی متوجه شده که در چادر هر ترکمن ۲ یا ۳ ایرانی به‌عنوان برده نگهداری می‌شد و در جای دیگر نیز به بردگان روس اشاره می‌کند که توسط ترکمن‌ها ربوده شده‌اند.^۴

وامبری در کتابش اشاره‌ای به وضعیت یک برده ایرانی دارد که وضعیت بردگان در آسیای میانه را توضیح می‌دهد، «اسیر ایرانی از شدت عطش به من التماس می‌کرد و تقاضای یک گیل‌اس آب داشت. او می‌گفت دژخیم‌های بی‌رحمش در مدت یک روز تمام که در مزرعه آنها به خریزه‌کاری اشتغال داشته و غذایش ماهی نمک سود بوده، حتی یک جرعه آب را از او

۱- وامبری، همان، ص ۸۶.

۲- همان، ص ۹۷.

۳- وامبری، ص ۱۱۲.

۴- همان، ص ۱۱۲-۱۱۴.

دریغ داشته‌اند» و در ادامه آزار و اذیت خانواده صاحبش نسبت به او اشاره کرده است.^۱ یکی از موارد بیگاری بردگان در بخارا نگهداری و چوپانی بوده است. در میان برده‌ها به کودکان ۵ ساله‌ای نیز اشاره می‌کند که به‌عنوان برده مشغول کار بوده‌است.^۲

قیمت برده

قیمت برده نیز مانند هر کالایی تابع عوامل مختلف بوده و بسته به شرایط روز و ارتباط مستقیمی با عرضه و تقاضا^۳ و در ادوار جدیدتر حوادث سیاسی و موقعیت ترکمن‌ها داشته است؛ بخصوص به قدرت ترکمن‌ها در مناطق خود. به‌طور کلی موقعیت آنها تعداد عرضه برده و قیمت آن را در بازار تعیین می‌کرده است. چنانچه وامبری قیمت مرد بالغ را بین ۴۰ تا ۵۰ تیلا (۵۰۰ تا ۸۰۰ فرانک) نوشته و در ادامه می‌نویسد، پس از یک جنگ که با ایرانی‌ها روی داد و ترکمن‌ها ۱۸۰۰۰ اسیر در یک روز گرفتند. یک برده کاملاً سالم به ۳ یا ۴ تیلا فروخته می‌شد.^۴ فروختن زنان در آسیای مرکزی از دیگر گونه‌های بردگی بوده است که در سفرنامه وامبری به آن اشاره شده و می‌نویسد در بین مسافران زن جوانی بود که شوهرش او را به یک نفر تاجیک مسن به مبلغ سی تیلا فروخته بود.^۵

وضعیت ایرانیان

ایرانیان ساکن در بخارا و دیگر شهرهای آسیای مرکزی از بردگان و بردگان آزاد شده بوده‌اند که پس از پرداخت فدیة در خانات بخارا ساکن می‌شدند و اعمال مذهبی خود را در خفا انجام می‌دادند. ایرانیان در بخارا و دیگر شهرهای این امپرنشین در تجارت و صنعت بسیار

۱- همان، ص ۱۱۵.

۲- همان، ص ۲۲۲.

۳- بنگرید به مقدسی، همان؛ ابن حوقل، همان.

۴- وامبری، همان، صص ۲۵۹-۲۶۰.

۵- همان، ص ۲۹۷.

موفق بودند. عده‌ای از آنها به مدارج بالای سیاسی و حکومتی می‌رسیدند. اطراف امیر بخارا پر از ایرانی بود و اولین صاحب مقامات عالی ایرانیان بودند. آنها را برای مذاکره با فرنگی‌ها انتخاب می‌شدند و حتی سرفرماندهان امیر بخارا، شاهرخ خان و محمد حسن خان و توپچی‌هایش، ایرانی بودند.^۱

نتیجه‌گیری

برده‌داری، نظام و چگونگی آن از موضوعاتی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته و بیشتر شامل اشاراتی است که در سفرنامه‌ها و خاطرات به آن شده است و از جانب محققین به ویژه در چند سده اخیر زیاد مورد توجه نبوده است. منطقه مورد بحث بعد از ورود اعراب و شکل‌گیری خلافت اسلامی یکی از منابع عمده تأمین برده بوده است و در تحولات بعدی سرزمین‌های اسلام و سرزمین‌های دیگر تأثیرگذار بوده‌اند. این منطقه به وسیله خلفا برای به دست آوردن برده به بهانه‌های مختلف مورد هجوم قرار می‌گرفت. از توجی‌هات آنها توسعه اسلام بود، ولی در عمل می‌توان حدس زد هدف اصلی آن تأمین برده برای دربار خلافت بغداد (برندگان سپاهی و نیروی کار و کنیز) بوده است. این موضوع چندین سده ادامه یافت و این سیاست در منطقه توسط حکام محلی به تاسی از دستگاه خلافت مورد تقلید و توجه قرار گرفت. بنابراین، این منطقه همواره در معرض آسیب‌های جدی این سیاست قرار داشت، اما با فروپاشی و ضعف دستگاه خلافت توسط سلاجقه و در نهایت به وسیله مغولان دیگر شدت برده‌گیری در این ناحیه وجود نداشت و این سرزمین در ادوار بعد جزئی از قلمرو تحت سلطه سلسله‌های حاکم بر ایران محسوب می‌شد، ولی با روی کار آمدن دولت صفوی و تغییر مذهب این مناطق به همراه بسیاری از مناطق دیگر که مذهب سابق (تسنن) را حفظ کرده بودند، سیر دیگری را در پیش گرفتند و به عنوان حکام مستقل درآمدند و این سرزمین‌ها به صورت جوامع برده‌دار درآمدند و قبایل ترکمن به شکارچیان برده تبدیل شدند. نواحی جنوبی آسیای

۱- وامبری، ص ۴۶۵.

مرکزی (خراسان و شمال هندوستان) از اهداف تأمین برده برای آنها بود، زیرا تا پیش از آن براساس دستورات اسلامی برده‌سازی مسلمانان ممنوع بود، ولی با تغییر مذهب در ایران و کافر اعلام شدن پیروان تشیع از سوی نخبگان مذهبی این امر شدت بیشتری گرفت. در دنیای آن روز نخبگان شامل نخبگان مذهبی و سیاسی بودند و این گروه نیز به دلایل اقتصادی و منافع فراوان سیستم برده‌داری را تأیید می‌کردند و سعی در نظارت حداکثری بر آن داشتند. از منافع حاصل از بردگان - چه فروش، چه خرید و تولیدات حاصل کار آنها - سهمی به‌عنوان سهم علما (عشریه) پرداخت می‌شد و حکومت نیز علاوه بر مالیات، می‌توانست آنها را در زمین‌ها و کارگاه‌های سلطنتی و اشرافی بهره‌کشی کند. بنابراین، ریشه‌های این سیستم را می‌توان ورای عوامل مذهبی و سیاسی، در اقتصاد و منافع گروه‌ها جستجو کرد. در این زنجیره ترکمن‌ها (قرقچی‌ها (جنگجویان) و خان‌های ایلات مختلف آن) در پایین این هرم و دلالتان و تاجران عمده در سطوح بالاتر حکام و اشراف و نخبگان مذهبی (علما) قرار داشتند که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از منافع و عواید این سیستم بهره می‌بردند. هر کدام به نحوی سعی در تقویت این سیستم و نظام داشتند. به‌طوری‌که علما با فتاوی خود و نخبگان سیاسی و حکومتی نیز با ایجاد ادارات و پست‌های نظارتی مرزی و غیره این سیستم را تقویت می‌کردند. ریشه‌های محلی این موضوع را می‌توان در شرایط مذهبی بین عموم ترکمن‌ها جستجو کرد که پیروان متعصب تسنن (حنفی) بودند. عامل دیگر در دستیابی به منافع اقتصادی چون نیروی کار ارزان در مزارع و همچنین در خانه‌ها به‌عنوان کنیز قابل ذکر است، بخصوص اینکه ترکمن‌ها کوچ‌نشین و زندگی آنها بر پرورش گوسفند و اسب استوار بود و کسب درآمد از فروش اسرا به‌عنوان برده منبع قابل توجهی بود.

در این زمان شهرهای مهم آسیای میانه بخصوص بخار به‌عنوان حلقه اتصال زمینی شرق و غرب بود. علاوه بر این رونق مراودات تجاری با نواحی شرقی (چین) و نواحی غربی یعنی اروپای شرقی و در کنار آن نیاز به نیروی کار ارزان در کارگاه‌های قالی‌بافی، ریسندگی، شیشه‌گری، چرم‌سازی، دامپروری و رشد اشراف زمین‌دار سبب رونق برده‌داری در این منطقه شد. از طرف دیگر برده‌گیری و برده‌داری ارتباط دو سویه‌ای میان مناطق تأمین‌کننده بردگان و

مناطق مقصدی برای نیروی کار و بهره‌کشی از آنها برقرار کرد. این نیروی بردگان هرچند سبب ثروت و آبادانی بخارا و دیگر شهر و رونق تولید در آنها شد، تأثیرات زیانبار و مخربی در مناطق تأمین برده گذاشت. از یک طرف سبب خالی شدن این نواحی از جمعیت گردید و از طرف دیگر ترکیب جمعیتی (قومی و جنسی) را برهم زد. از آنجا که در یورش‌های ترکمن‌ها هدف به دست آوردن بردگان جوان (مرد و زن) بود، مشکلات فراوانی را در پی داشت. نباید این نکته را نیز فراموش کرد که این حجم برده‌گیری و انتقال آنها به شهر بخارا و دیگر شهرها سبب تغییر در ترکیب جمعیت نواحی نیز می‌شد. اما امروزه قاچاق انسان، بخصوص دختران و زنان، از آسیای مرکزی به کشورهای حاشیه خلیج فارس و همچنین کشورهای دیگر شکل نوینی از برده‌داری را به نمایش می‌گذارد که بیش از هر چیز به اوضاع نابسامان اقتصادی و اجتماعی این کشورها برمی‌گردد و نشان‌دهنده تداوم این تراژدی ویرانگر به شکل و شمایل جدیدی هست.

سپاسگزاری

در اینجا برخودم لازم می‌دانم از راهنمایی‌های آقای دکتر علی نوراللهی بخصوص درمورد پیشنهاد برده‌داری و برده‌گیری قدردانی نمایم.

کتابنامه

- ابن اثیر، (۱۳۸۳)، *تاریخ کامل*، ترجمه سید حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ابن حوقل، (۱۳۶۶)، *صورة الارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ابودلف، (۱۳۵۴)، *سفرنامه ابودلف*، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: زوار.
- ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی، (۱۳۵۱)، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصر آلقباوی، تلخیص محمدبن زفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران: کتابخانه سعادت.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، (۱۳۷۶)، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- بلاذری، احمد، (۱۳۶۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
- بلعمی، ابوعلی محمد، (۱۳۸۹)، *تاریخنامه طبری (تاریخ بلعمی)*، به کوشش محمد روشن، تهران: سروش.
- بیتس، دانیل، فرد پولاک، (۱۳۹۰)، *انسانشناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- پطروشفسکی، (۱۳۵۶)، *سه مقاله درباره بردگی*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- پیگلسکایا، (۱۳۷۲)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- دارک، کن، (۱۳۷۹)، *مبانی نظری باستانشناسی*، ترجمه کامیار عبدی، تهران: نشر دانشگاهی.
- دوگوبینیو، کنت، (۱۳۸۶)، *جنگ ترکمن*، ترجمه محمدعلی جمالزاده، تهران: سخن.
- شیل، لیدی ماری، (۱۳۶۲)، *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابو ترابیان، تهران: نشر نو.
- فرای، ریچارد، (۱۳۴۸)، *بخارا*، ترجمه محمد محمودی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه.
- حسینی، مصطفی، (۱۳۷۲)، *بردگی از دیدگاه اسلام*، تهران: دانشنامه جهان اسلام.
- خوارزمی، (۱۳۶۲)، *مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- خواجه نظام الملک، (۱۳۴۷)، *سیرالملوک: سیاست نامه*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه نشر و ترجمه.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۳)، *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- ظهیرنژاد ارشادی، مینا، (۱۳۸۱)، *اسنادی از روابط ایران و انگلیس در عهد محمد شاه قاجار*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

لسترینج، گای، (۱۳۷۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

مسعودی، علی بن الحسین، (۱۳۸۱)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
مسعودی، علی بن الحسین، (۱۳۸۲)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.

مقدسی، ابو عبدالله محمد، (۱۳۸۵)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، علی نقی منزوی، تهران: کوشش.

مجهول، (۱۳۸۱)، *تاریخ سیستان*، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران: معین.

نیازمند، یدالله، (۱۳۴۹)، *تاریخ بردگی*، تهران: مؤلف.

وامبری، آرمینیوس، (۱۳۸۰)، *تاریخ بخارا از کهنترین روزگاران تا کنون*، ترجمه سیدمحمد روحانی، تهران: سروش.

وامبری، آرمینیوس، (۱۳۶۵)، *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تهران: علمی و فرهنگی.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۳۸۳)، *برگزیده مشترک یاقوت حموی*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.

بررسی میزان نقش آلمان در پیشرفت اقتصادی ایران بین دو جنگ جهانی

نسرین یادگار صالحی^۱
شادی حاجی زاده سعدآباد^۲

چکیده

رضا شاه به توسعه و پیشرفت صنعتی کشور توجه بسیاری داشت. وی به همراه مجریان و مشاوران سیاسی خود، سعی داشت برای کاستن از فشار اقتصادی حاکم بر جامعه، از دولی که خطر کمتری برای منافع ایران داشتند در این زمینه بهره‌گیری نماید. کشور آلمان به دلیل عدم سابقه استعماری در خاورمیانه و داشتن امکانات و سرمایه کافی و مشاوران فنی کارآمد گزینه بسیار مناسبی برای همکاری با ایران عصر رضاشاهی محسوب می‌شد. این نوشتار به روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای سعی دارد به مهم‌ترین سؤال مطرح شده در باب میزان نقش آلمان در پیشرفت اقتصادی ایران بین دو جنگ جهانی پاسخ گوید. در پاسخ به این پرسش می‌توان فرضیه‌ای ارائه داد مبنی بر اینکه آلمان به میزان بسیار زیادی در توسعه و پیشرفت اقتصادی ایران بین دو جنگ جهانی نقش داشته است. **واژگان کلیدی:** ایران و آلمان، رضا شاه، روابط اقتصادی، صنعت، تجارت.

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی. n.yadegarsalehi@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی. sh.hajizadeh1372@gmail.com

Investigating the role of Germany in the economic progress of Iran between the two world wars

Nasrin Yadgar Salehi¹
Shadi Hajizadeh²

Abstract

The industrial development of the country had been one of the most crucial issues for Reza Shah. He along with his political consultants and executives tried to take advantage of states which had less threaten to Iran's national interest for reducing economic pressure on society. Hence, due to the lack of having a colonial background in the Middle East and the availability of sufficient funds and technical advisers, Germany was considered the best option for cooperation with Iran in the period. This article, it is tried to answer the main question about the role of Germany in the economic progress of Iran between the two World Wars by enjoying the historical method and descriptive-analytical approach and using library resources. In answer to the question, it is supposed that Germany had played a significant role in the development of the economic development of Iran between the two world wars.

Keywords: Iran and Germany, Reza Shah Pahlavi, Economic Relations, Industry, Business.

1. M.A. Student of Islamic Iran, Ferdowsi University of Mashhad.

2. M.A. Student of Islamic Iran, Ferdowsi University of Mashhad.

پس از جنگ جهانی اول، ناسیونالیست‌های ایرانی مصراانه خواستار استقلال سیاسی و توسعه اقتصادی کشور بودند؛ پیش درآمد این امر انجام اصلاحات و بازسازی ساختار اقتصادی کشور بود. رضاشاه به همراه مجریان و مشاورین خود ابتدا تلاش کرد برای کاستن از فشار اقتصادی از دولی که خطر کمتری برای منافع کشور یا به لحاظ جغرافیایی با ایران فاصله بسیاری داشتند، بهره ببرد. انتشار لیست سیاه (انگلیس در سال ۱۲۹۸ ش/ ۱۹۱۹ م. دولت ایران را وادار کرد صورتی از اسامی ۷۳ نفر از دیپلمات‌ها، نظامیان و اتباع آلمانی را منتشر منتشر که طی جنگ به فعالیت‌ها و مأموریت‌های مختلف پرداخته بودند. آن‌ها به مدت ده سال اجازه ورود به ایران را نداشتند)، ممنوعیت ورود اتباع آلمانی از سوی دولت انگلیس، همچنین اشتهاار جهانی سیاست‌های آزادی خواهانه آمریکا سبب شد ایران برای انجام اصلاحات مالی و اقتصادی ابتدا به این کشور روی آورد. با توجه به ناکامی دکتر میلیسپو در جذب سرمایه‌های آمریکایی و فعال‌تر کردن سیاست این دولت در قبال ایران، دولت‌مردان ایرانی برای انجام اصلاحات موردنظرشان به سایر دول اروپایی (فرانسه، آلمان، ایتالیا و غیره) روی آوردند. امپراطوری آلمان خیلی دیرتر از امپراطوری‌های روسیه و انگلستان در صحنه‌های سیاسی و اقتصادی ایران ظاهر شد؛ اما در این میان آلمانی‌ها با توجه به محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی کشورشان پس از جنگ جهانی اول و همچنین زمینه‌های همکاری و هم‌مدلی با دول خاورمیانه، بیش از سایر کشورها در این زمینه از خود آمادگی نشان دادند. سال‌های ۱۳۰۵- ۱۳۰۹ ش/ ۱۹۲۶-۱۹۳۰ م. را می‌توان دوران رشد و گسترش روابط ایران و آلمان در جمهوری وایمار دانست.^۱ پیشینه این تحقیق عبارت است از *تاریخ روابط ایران و آلمان* نوشته براد فورد مارتین، *روابط سیاسی- اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی* اثر فاطمه پیرا که در این منابع جسته و گریخته مطالبی در باب پژوهش مربوطه آورده شده است. نوشتار حاضر به روش تاریخی و با استفاده از رویکرد توصیفی- تحلیلی نگارش یافته است. این پژوهش بر آن

۱- فاطمه پیرا، *روابط سیاسی- اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹،

است تا به مهم‌ترین سؤال مطرح شده در باب میزان نقش آلمان در پیشرفت اقتصادی ایران بین دو جنگ جهانی بپردازد. در پاسخ به این پرسش می‌توان فرضیه‌ای ارائه داد مبنی بر اینکه کشور آلمان به میزان بسیار زیادی در توسعه و پیشرفت اقتصادی ایران در بین دو جنگ جهانی مؤثر بوده است.

گسترش روابط اقتصادی ایران و آلمان

دولت آلمان، دولت جوانی بود که با تلاش بیسمارک در نیمه دوم قرن نوزدهم از اتحاد تعدادی شاهزاده‌نشین به وجود آمده بود و از همان آغاز تشکیل سعی کرد روابط خوب و حسنه‌ای با دولت ایران برقرار کند. عمده سیاست آلمان در ایران توسعه مبادلات تجاری بود و کمتر سیاست استعماری و امپریالیستی را دنبال می‌کرد. در سال‌های ۱۲-۱۳۰۸ ش/۳۳-۱۹۲۹ م. اقتصاد جهانی دچار بحران شده بود و کمتر کشوری می‌توانست به تجارت آزاد بپردازد. ایران و آلمان هم از این قاعده مستثنی نبودند و به‌ویژه دولت ایران بلافاصله تجارت خارجی را تحت کنترل خود در آورد و تنها معاملات پایاپای را مجاز شمرد. اقدام دولت ایران اگرچه در آغاز مورد اعتراض آلمان واقع شد، این کشور در نهایت مجبور شد با سیاست تجاری ایران کنار بیاید. در نهایت زمانی که دکتر شاخت در آلمان روی کار آمد، بکارگیری روش اشتغال کامل، سیاست مشابهی در پیش گرفت و اقتصاد دو کشور بهبود یافت.^۱

تمایل رضاشاه به صنعتی کردن کشور فرصت خوبی برای آلمان‌ها فراهم آورد تا سهم مهمی از فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی در ایران را به خود اختصاص دهند.^۲ هنگامی که آدولف هیتلر به پیشوایی آلمان رسید، روابط دو کشور وارد مرحله جدیدی شد. آلمان‌ها تبلیغات وسیعی در مورد اشتراک نژاد آریایی دو ملت و یکسان بودن هدف‌های ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم آغاز کردند و در سال ۱۳۱۴ ش/۱۹۳۵ م. رضاشاه را تشویق کردند که نام کشورش را در مکاتبات خارجی به جای پرس و پرشیا، ایران موطن آریایی‌ها

۱- نورالدین نعمتی، «گسترش نفوذ آلمان در ایران ۲۰-۱۳۱۳»، پژوهش‌های علوم تاریخی، شماره ۱، ۱۳۹۱، ص ۴.

۲- ایرج ذوقی، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، ۱۳۶۸، ص ۱۸.

بنامد و با این‌گونه کارها محبوبیت بسیاری در میان ایرانیان بدست آوردند.^۱ در آبان ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۳۵ م. دکتر یالمار شاخت، وزیر اقتصاد هیتلر، وارد تهران شد و در خلال مذاکرات او با مقامات ایرانی یک معاهده تجارتي پایاپای مهم بین دو کشور منعقد شد. اصول تجاری تهاتری چیزی بود که به واسطه مشکلات ناشی از بحران اقتصاد جهانی در روابط اقتصادی دو کشور تحمیل شده بود. در این سال دو کشور یک قرارداد تجارت تهاتری به امضا رساندند که روابط اقتصادی را به مدت سه سال، تا سقف ۴۰ میلیون مارک تنظیم می‌کرد و قابل تمدید برای سال‌های بعد بود. صدور مجوزهای صادرات و واردات، مسئله دیگری بود که روابط تجاری دو کشور را تنظیم می‌کرد. بر مبنای این مجوزها، مقرر شد که بازرگانان ایرانی، ۴۰ درصد از کل مبادلات دو کشور را از طریق دریافت این مجوزها در دست داشته باشند.^۲ ایران مواد خام و محصولات کشاورزی و دامی مانند پنبه، غله، حبوبات، برنج، تریاک، پشم، پوست، چرم، دانه‌های روغنی و قالی در اختیار آلمان قرار می‌داد و آلمان نیز تولیدات صنعتی، ماشین آلات، لوازم فنی، وسایل نقلیه، قند و شکر، دارو و مواد شیمیایی و مورد نیاز کارخانجات صادر می‌کرد و از این لحاظ آلمان توانست تدریجاً موقعیت تجاری ممتازی در ایران بدست آورد. در زمینه تجارت خارجی به علت محدودیت‌هایی که دولت ایران از لحاظ اعتبار و پول به وجود آورده بود، انگلیسی‌ها نتوانستند فعالیت‌های اقتصادی چشمگیری در ایران داشته باشند. در مقابل آلمان با تحصیل امتیازات بازرگانی موقعیت خود را تحکیم کرد. آلمان در زمینه‌های صنعتی مانند نساجی، کاغذسازی، چای خشک‌کنی، سیمان، شیشه‌سازی، برق، اسلحه‌سازی و هواپیماسازی در ایران فعالیت داشت.^۳ در طی پنج سال یعنی تا ۱۳۱۹ ش/ ۱۹۴۰ م. مبادلات بازرگانی ایران و آلمان با چنان سرعتی افزایش یافت که صادرات آلمان به ایران پنج برابر شد و آلمان نیز بزرگ‌ترین خریدار موادخام صادراتی ایران

۱- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*. تهران، البرز، ۱۳۸۷، ص ۴۹.

۲- نعمتی، همان، ص ۵.

۳- ایرج، همان، ص ۱۸.

گردید.^۱ همچنین در زمینه مبادلات بازرگانی خارجی قراردادی بین ایران و آلمان در سال ۱۳۱۸ ش/ ۱۹۳۹ م. بسته شد که به موجب آن تجار می‌توانستند قیمت اجناس سفارشی خود را در تهران به بانک ملی پرداخت کنند. چنین نحوه پرداختی در «صندوق توازن حساب آلمان» در برلین نیز امکان‌پذیر بود و این امر مبادلات تجارته بین دو کشور را آسان‌تر کرد. علاوه بر آن، معافیت تجارت آلمانی از دریافت اجاره‌نامه مخصوص ورود کالا، امر دیگری بود که تجارت بین دو کشور را آسان‌پذیر ساخت.^۲

در پرتو این توافقات تهاتری، روابط تجاری رفته‌رفته گسترش یافت و تا سال ۱۳۱۹ ش/ ۱۹۴۰ م. به حد حیرت‌انگیزی رسید که چشم‌انداز بسیار خوبی را در روابط دو کشور نوید می‌داد. به عنوان نمونه، در سال ۱۳۱۱ ش/ ۱۹۳۲ م. واردات از آلمان، ۸ درصد کل واردات ایران بود که این رقم در سال‌های بعدی به ۴۳ درصد رسید. صادرات ایران به آلمان نیز شتاب مشابهی را تجربه کرد و از رقم ۸ درصد در همین دوره، به ۴۸ درصد رسید (جدول شماره ۱).^۳ در سال‌های ۱۳۱۶-۱۷ ش/ ۱۹۳۷-۳۸ م. آلمان با ۲۷ درصد، پس از شوروی، دومین کشور طرف تجارت ایران بود که در سال ۱۳۱۹ ش/ ۱۹۴۰ م. در پی عدم تمدید قرارداد بازرگانی ایران با شوروی، سهم آلمان به ۱/۵ درصد از کل تجارت خارجی ایران رسید.^۴

جدول شماره ۱. میزان افزایش تجارت خارجی ایران با آلمان، در سال‌های ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ ش.

شرح / سال	۱۳۱۱	۱۳۱۲	۱۳۱۳	۱۳۱۴	۱۳۱۵	۱۳۱۶	۱۳۱۷	۱۳۱۸	۱۳۱۹	۱۳۲۰
واردات از آلمان	٪۸	٪۱۰	٪۶	٪۱۵	٪۲۲	٪۲۷	٪۳۸	٪۲۶	٪۴۳	٪۲۴
صادرات به آلمان	٪۸	٪۱۴	٪۶	٪۱۳	٪۲۰	٪۳۰	٪۴۴	٪۴۹	٪۴۸	٪۲۱

۱- هوشنگ مهدوی، همان، ص ۵۰.

۲- مریم میراحمدی، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران بر خورد شرق و غرب در ایران، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، ص ۷۴.

۳- نعمتی، همان، ص ۶.

۴- ابراهیم رزاقی، اقتصاد ایران. تهران، نشر نی، ۱۳۶۷، ص ۱۹.

بر اساس داده‌های جدول بالا، میزان مبادلات تجاری دو کشور از سال ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۳۵ م. که قرارداد تهاتری تجاری منعقد شده بود، روند صعودی را نشان می‌دهد و تا سال ۱۳۲۰ ش/ ۱۹۴۱ م. که جنگ جهانی دوم آغاز شد، این روند رو به رشد است. شیوه تجارت تهاتری در هر صورت به نفع ایران بود، زیرا در سال‌های ۱۳۱۶ ش/ ۱۹۳۷ م. و ۱۳۱۷ ش/ ۱۹۳۸ م. که موازنه تجاری به ترتیب ۲۰ و ۳۲/۶ میلیون مارک بود به زیان ایران رقم خورد. دولت آلمان را برآن داشت برای حفظ موازنه تجاری بکوشد و در سال‌های بعد تا حدی این مسئله جبران شد.^۱

خطوط هوایی

موقعیت خاص جغرافیایی ایران و وجود موانع طبیعی همچون کوهستان‌ها و کویرها، قبل از هرگونه توسعه اقتصادی نیازمند یک سیستم حمل و نقل سریع بود. بنابراین، اصلاح و توسعه راه‌ها و خطوط ارتباطی کشور از اولین اقدامات دولت محسوب می‌شد. در این میان آلمان‌ها در ایجاد خطوط هوایی و تأسیس راه‌آهن ایران سهم عمده‌ای داشتند؛ هر چند اهمیت عهده‌داری این طرح‌ها برای شرکت‌های آلمانی بیشتر کسب منافع مادی بود تا سیاسی، اما طبعاً عهده‌داری این طرح‌ها اهمیت استراتژیکی نیز داشت.^۲ بعد از جنگ جهانی اول و همچنین در زمان جمهوری وایمار آلمان (۱۹۳۲-۱۹۱۹ م.) اهمیت و تفوق بر راه‌ها و وسایل حمل و نقل بارز و چشمگیر شد.^۳ در نوامبر ۱۹۲۷/۱۳۰۶ ش. شرکت آلمانی یونکراس خطوط هوایی کشور ایران را پایه‌گذاری نمود.^۴ شرکت یونکراس اولین شرکتی بود که در سال ۱۳۰۲ ش/ ۱۹۲۳ م. از طریق خارکف، تفلیس و باکو به ایران آمد و به فروش چند فروند هواپیما اقدام کرد. باید یادآوری کرد که آلمان در این سال‌ها تنها فروشنده هواپیما به ایران نبود، بلکه فرانسه

۱- همان، ۷.

۲- پیرا، همان، ص ۱۷۸.

۳- میراحمدی، همان، ص ۷۹.

۴- احسان یارشاطر، *تاریخ روابط ایران و آلمان*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴، ص ۲۹.

و شوروی نیز فروشنده هواپیماهای بمبافکن و اکتشافی به ایران بودند، اما هواپیماهای مسافربری همگی از آلمان خریداری شدند. سرانجام با وجود رقیبی چون فرانسه در سال ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م. شرکت یونکراس امتیاز پرواز بین شهرهای تهران- انزلی، تهران- بوشهر را به مدت ۵ سال به دست آورد.^۱ از مهم‌ترین مفاد قرارداد با شرکت یونکراس آلمان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مجلس شورای ملی حق انحصاری هواپیمایی ایران را در سه خط ذیل برای مدت پنج سال از تاریخ تصویب و امضاء و مبادله این قرارداد به مؤسسه هواپیمایی یونکراس واگذار کرد که بلافاصله خطوط ذیل را برقرار نماید: تهران- بندر پهلوی؛ تهران- بندر بوشهر و تهران- قره تو؛
 - مؤسسه هواپیمایی یونکراس متعهد می‌شود که خطوط پستی هوایی در ماده اول را به خطوط پستی هوایی اروپا متصل نماید و مکلف است لااقل در ظرف سه ماه اول یکی از خطوط فوق را به خط پستی هوایی اروپا مرتبط سازد؛
 - مؤسسه یونکراس متعهد شد که خط پستی هوایی کشور چین را که در نظر گرفته است از طریق ایران (یعنی از مشهد- تهران و تبریز) قرار دهد؛
 - تأسیس یک باب مدرسه فنی هواپیمایی و آوردن طیارات تعلیمی برای تعلیم و تربیت خلبان و مکانیک‌چی ایرانی.^۲
- در همین سال نیز شرکت انگلیسی^۳ موفق به گرفتن امتیاز خطوط هواپیمایی شد که در اثر فشار مجلس ایران عملی نگردید و همکاری شرکت انگلیسی با شرکت یونکراس برای حمل محموله پست از بوشهر به شهرهای دیگر جهان ادامه یافت تا سرانجام در سال ۱۳۰۸ ش/ ۱۹۲۹ م. شرکت یونکراس موفق شد به مدت سه سال از طریق هوا به شهرهای

۱- میراحمدی، همان، ص ۷۰.

۲- فتح الله نوری اسفندیاری، *رستاخیز ایران مدارک و نگارشات خارجی ۱۲۹۹-۱۳۲۳*، تهران، سازمان برنامه، ۱۳۳۵، ص ۱۶۶.

خلیج فارس دست یابد.^۱

در سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۱ ش. که خطوط هوایی ایران در دست آلمان‌ها بود و شرکت یونکراس و خلبان‌های نظامی آن در ایجاد فرودگاه‌های نظامی فعالیت چشم‌گیری داشتند،^۲ اما قرارداد شرکت یونکراس در فوریه ۱۹۳۲ م. به پایان رسید و پس از آن شرکت آلمانی «لوفت هانزا» کارهای این شرکت را ادامه داد. در ماه آوریل سال ۱۹۳۷ م. شرکت لوفت هانزا اجازه یافت تا خط هوایی تهران-مشهد را وارد شبکه فعالیت خود کند.^۳ در سال ۱۳۱۶ ش/۱۹۳۷ م. نیز خط هوایی برلین-بغداد به تهران-کابل پیوند یافت که مسافری خود را ظرف مدت چهل و هشت ساعت از برلین به تهران می‌رساند و همچنین شرکت اجازه یافت در مسیر هوایی برلین-توکیو علاوه بر تهران، در مشهد نیز توقف کند.^۴

راه آهن

در سال ۱۳۰۴ ش/۱۹۲۵ م. تصمیم به احداث راه آهن گرفته شد. در بهمن این سال از یک متخصص آمریکایی دعوت شد تا کار نقشه‌برداری مقدماتی را شروع کند. در اسفند ۱۳۰۵ ش/۱۹۲۶ م. قانون ساخت راه آهن بین بندر شاهپور و بندرگز توسط مخبرالسلطنه هدایت، رئیس الوزراء وقت، به مجلس پیشنهاد شد و به تصویب مجلس رسید. هزینه آن عمدتاً از محل مالیات ویژه بر چای و قند و شکر و کسری آن نیز از طریق وام‌های بانکی و اعتبارات دولتی تأمین شد. احداث این راه آهن سراسری به طول ۱۴۰۰ کیلومتر، با ایجاد ۱۲۷ تونل در مسیر جنوب و ۸۵ تونل و ۱۰۶ پل در شمال، یازده سال به طول انجامید و در خرداد ۱۳۱۶ ش/۱۹۳۷ م. مسیر تهران-بندر شاه مورد بهره‌برداری قرار گرفت.^۵

۱- میراحمدی، همان، ص ۷۰.

۲- پیرا، همان، ص ۱۸۱.

۳- یارشاطر، همان، ص ۳۲.

۴- جورج لنزوسکی، *رقابت روسیه و غرب در ایران*، ترجمه اسماعیل رائین. تهران، جاویدان، ۱۳۵۶، ص ۱۷۵.

۵- محمدرضا خلیلی خو، *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*، تهران، مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸.

در زمینه احداث راه آهن باید از «قانون اجازه استخدام دو نفر معرفه الارض از آلمان و یک نفر متخصص نفت از آمریکا» مصوب ۱۳۰۵ ش/ ۱۹۲۶ م. و قانون «استخدام سی و چهار نفر مهندس و متخصص راه آهن» یاد کرد که طی قانون اول مجلس شورای ملی به وزارت فواید عامه اجازه داده بود برای تهیه مقدمات احداث راه آهن، دو نفر زمین شناس آلمانی استخدام کند که یکی از آنها متخصص معرفه الارض و دیگری متخصص تجزیه مواد باشد. در این بین استخدام یک نفر مهندس طراح پل و پل سازی از آلمان، شش نفر مهندس راه آهن از سوئیس یا آلمان تصویب شده بود. یکی دیگر از مصوبات مجلس برای تأمین آهن در داخل کشور، قانون استخدام مسیو مارتین، تبعه دولت آلمان، برای تأسیس کارخانه آهن ذوب کنی بود.^۱

نظر به اهمیت پروژه راه آهن دولت ایران تصمیم گرفت بدون مشارکت انگلیس در این زمینه اقدام کند. ابتدا احساس می شد برای احداث راه آهن، تولید آهن در کشور ضرورت دارد؛ بنابراین پس از انجام مذاکراتی که وزارت فواید عامه با وزیر مختار آلمان، شولنبورگ، صورت داد، قرارداد دکتر مارتین به عنوان متخصص ذوب آهن در مجلس تصویب شد. شروع طرح از تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۰۷ بود و اجرای بخش شمالی آن بر عهده آلمانی ها و بخش جنوبی آن بر عهده آمریکایی ها قرار گرفت.^۲ اداره راه آهن در سال ۱۳۰۷ ش/ ۱۹۲۸ م. منحل و ضمن قراردادی با سندیکاهای آلمان مقرر شد به کار نقشه برداری خاتمه دهند و قسمتی از راه را بسازند.^۳ در سال ۱۳۰۷ ش/ ۱۹۲۸ م. ساختمان بخشی از راه آهن سراسری ایران در قسمت شمال، یعنی بین بندر شاه تا شاهی، به طول حدود ۴۵۰ کیلومتر، به کمپانی آلمانی جولپوس برگر محول شد.^۴ کارخانجات آلمانی در داخل ایران به ساختن راه ها پرداختند و بررسی های اولیه راه آهن ترانزیتی ایران را انجام دادند. هر چند قراردادهای مهندسی در نهایت به سوئد واگذار

۱- غلامرضا عزیزی، «مجلس و روابط ایران و آلمان ۱۳۲۰-۱۳۰۴»، *اسناد بهارستان*. شماره ۶، ۱۳۹۰، ص ۴.

۲- پیتر آوری، *تاریخ ایران کمبریج دوره پهلوی*، ترجمه تیمور قادری. تهران، بی جا، ۱۳۸۸، ص ۱۸۴.

۳- یارشاطر، همان، ص ۷۹.

۴- ذوقی، همان، ص ۲۹.

شدند، شرکت‌های آلمانی نیز بسیاری از اقلام مورد نیاز برای ساخت راه آهن را تأمین کردند.^۱ شرکت‌هایی حاضر در این طرح عبارت بودند از:

۱. یولن و شرکاء، نیویورک؛
۲. کنسرسیون یولیوس برگر، برلین؛
۳. شرکت سهامی فیلیپ هولزمان - فرانکفورت مورمن؛
۴. شرکت محدود زیمنس باوونین، برلین.^۲

هدف آلمان‌ها از چنین برنامه‌ای هرگز استقبال یا کمک غیرمستقیم به ایران نبود تا ایران را از قید نفوذ انگلیس و شوروی رهایی بخشد، بلکه آنچه آلمان‌ها در ساختن راه آهن ایران در نظر داشتند سه علت مهم داشت: (۱) منافع مادی چنین قراردادی؛ (۲) اهمیت استراتژی آن؛ (۳) گشودن راهی جهت گسترش بازار آلمان در منطقه آسیا بود تا بتوانند در آینده به عنوان «قدرت سوم» در این منطقه اعمال نفوذ کنند.^۳

تقریباً تمام کارکنان عالی مرتبه راه آهن آلمانی بودند، به‌ویژه که کارهای ساختمانی آمریکایی‌ها به شکل مطلوبی پیش نمی‌رفت. از نقشه‌برداری مقدماتی طرح تعداد ۱۰۵۰۴۶۰ توسط آلمانی‌ها در شمال و تعداد ۸۳۲۸۲۸ توسط شرکت یولن آمریکایی در جنوب انجام گرفت. طی این نقشه‌برداری آلمانی‌ها از روش جدید کارتوگرافی (نقشه‌برداری هوایی) استفاده کردند که نتیجه بسیار مطلوبی از آن حاصل شد. اصولاً سرعت و کیفیت کار آلمانی‌ها از نظر دولت ایران مطلوب‌تر از آمریکایی‌ها تلقی می‌شد. آلمانی‌ها توانستند کار خود را تا پایان قراردادشان ادامه دهند.^۴ همچنین به منظور تربیت کادر متخصص مورد نیاز راه آهن، فارغ التحصیلان «مدرسه صنعتی ایران و آلمان» و نیز عده‌ای از دیپلمه‌های دبیرستان به آلمان و در

۱- آوری، همان، ص ۵۰.

۲- آناتول ترسکینسکی، *تاریخچه مختصر راه آهن در ایران*، تهران: بنگاه راه آهن، ۱۳۲۶، ص ۷۰.

۳- میراحمدی، همان، ص ۷۱.

۴- همان، ص ۱۸۵.

همان سال عده‌ای از فارغ‌التحصیلان مدارس متوسطه به بلژیک اعزام شدند.^۱ در سال ۱۳۱۷ ش/ ۱۹۳۸ م، نیز مجدداً عده‌ای از طرف راه آهن برای فراگرفتن رشته‌های تخصصی مربوط به مکانیک لکوموتیو به آلمان اعزام شدند.^۲ به همین منظور می‌توان گفت هدف از ایجاد راه‌آهن سراسری به طول ۱۳۹۴ کیلومتر ظاهراً اتصال شهرها، بنادر و استان‌های تولیدکننده محصولات کشاورزی ایران به یکدیگر و به مرکز و ایجاد ارتباط بین مناطق کشاورزی، صنعتی و مصرفی بود؛ ولی در واقع، هدف اصلی، اتصال خلیج فارس به شمال ایران با اهداف نظامی بود و به همین دلیل و به علت برونزا بودن ایجاد این شبکه، مشابه دیگر اقدامات صنعتی، علمی، فنی، کشاورزی، اداری و نظامی کشور به توسعه مستقل ایران نیانجامید؛ این طرح نتوانست نقشی را که راه‌آهن در کشورهای صنعتی ایفا کرد و به محوری برای توسعه صنعتی، علمی و فنی تبدیل شد، در ایران ایفا کند.^۳

ها در امور مالی و بانکی مشارکت آلمان

در دوره مشروطه دولت در صدد استقراض خارجی برآمد، برخی از رجال و نمایندگان مجلس به مخالفت پرداختند و تلاش کردند زمینه ایجاد یک بانک ملی را در ایران فراهم سازند، اما این کوشش‌ها به جایی نرسید و سرمایه و امکانات لازم در این زمینه فراهم نشد. پس از استقرار نظم و بهبود نسبی وضع خزانه کشور، مجدداً فکر تأسیس بانک ملی برای تحکیم مبانی استقلال سیاسی و نجات اقتصاد ملی از نفوذ بیگانگان مطرح شد. در سال ۱۳۰۶ ش/ ۱۹۲۷ م. هنگامی که هیأت مستشاران مالی آمریکایی به ریاست دکتر میلسپو ایران را ترک کردند، راه برای استخدام متخصصین و مستشاران آلمانی در مؤسسات مالی و بانکی ایران گشوده شد. در ۷ مهر ۱۳۰۶ قانونی به تصویب مجلس رسید که مقرر می‌داشت یک متخصص

۱- خلیلی‌خو، همان، ص ۱۷۵.

۲- محمدرسول آهنگران، *اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۸۲.

۳- رزاقی، همان، ص ۲۱.

عالی رتبه آلمانی به همراه متخصص آلمانی دیگر برای مشاوره در امور مالی و اقتصادی کشور استخدام شود. با توجه به عدم رضایت ایران از اختیارات سابق دکتر میلسپو قرار شد، این متخصصین صرفاً به شکل مشورتی کار کنند. گروه دیگری از کارشناسان آلمانی نیز سرپرستی بخش‌های اداری و شعب آن را بر عهده گرفتند.^۱ در سال ش ۱۳۰۷ / ۱۹۲۸ م. کارشناسان مالی و اقتصادی آلمان سازمان وزارت دارائی ایران را پی‌ریزی کردند که به خصوص باید از میان این متخصصین امور مالی از دکتر شنیوید نام برد.^۲ برای ضرب سکه و توسعه امور اقتصادی و مبادلات پولی جدیدترین ماشین‌آلات موجود در این زمینه خریداری شد و توسط کارشناسان آلمانی نصب و راه‌اندازی گردید.^۳

هیأت دولت لایحه «قانون اجازه تأسیس بانک ملی ایران» را تقدیم مجلس کرد و سپس در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ به تصویب رسید. همچنین قانون «اجازه استخدام متخصص بانکی از اتباع سویس یا آلمان» به تصویب مجلس شورای ملی رسید.^۴

کورت لیندن بلات آلمانی از سوی دولت ایران برای ریاست بانک تازه تأسیس شده ایران (بانک ملی ایران) استخدام شد. این بانک کار خود را از ۱۷ شهریور ۱۳۰۷ ش / ۸ سپتامبر ۱۹۲۸ م. رسماً آغاز کرد، در حالی که یک کارشناس آلمانی به نام اوتواشنی ویند به‌عنوان مشاور ارشد خارجی در وزارت دارایی مشغول به کار شد.^۵ با توجه به اختیاراتی که به بلات تفویض شد، وی برای اداره بانک در تهران و سایر شعبات به استخدام کارمندان آلمانی پرداخت.^۶ اما تأسیس بانک ملی و گسترش نفوذ آن از نظر آلمانی‌ها و نقش آن در روابط دو کشور حائز اهمیت بسیار بود، از آنجایی که بانک، شعبات مختلفی در شهرهای مختلف کشور برقرار کرده بود، کارکنان آلمانی بانک نسبت به امور اقتصادی ایران بصیرت یافتند و توانستند

۱- پیرا، همان، ص ۱۸۷.

۲- ذوقی، همان، ص ۱۸.

۳- حبیب الله مختاری، *تاریخ بیداری ایران*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، ص ۴۰۴.

۴- پیرا، همان، ص ۱۸۹.

۵- یارشاطر، همان، ص ۲۹.

۶- اسکندر دلد، *زندگی پرماجر رضاشاه*، جلد ۳، تهران، گلفام، بی‌تا، ص ۷۶۷.

اطلاعات ذی‌قیمتی در اختیار بازرگانان آلمانی قرار دهند.^۱ گسترش شعبات بانک در شهرستان‌ها، تأمین نیروی انسانی متخصص و با اعزام شش نفر محصل به اروپا، استخدام کارشناسان آلمانی و تأسیس اداره آموزش بانک برای تعلیم علوم بانکی، حسابداری، مبانی اقتصاد و حقوق، و افزایش سرمایه بانک به سیصد میلیون ریال در سال ۱۳۱۴ ش/۱۹۳۵ م. بخشی از مشکلات بانک را به تدریج رفع کرد.^۲ از مهم‌ترین موفقیت‌های بانک ملی در دست گرفتن انحصار صدور اسکناس را از بانک امپراطوری بریتانیا در ایران (بانک شاهی) در سال ۱۳۰۹ ش/۱۹۳۰ م. بود.^۳

تأسیسات

نیاز ایران به مشاورت و مشارکت نیروهای متخصص در برنامه‌های صنعتی کوتاه‌مدت و بلندمدت، اشتها و اهمیت ماشین‌آلات و صنایع آلمان و همچنین آمادگی و امکان استخدام متخصصین فنی آلمانی با درآمدهای مناسب، زمینه هرچه بیشتر همکاری ایران و آلمان را در صنعتی کردن کشور فراهم کرد. به طور کلی، ایران برای برنامه صنعتی کردن کشور در بخش‌های آموزشی و صنعتی از متخصصین و مهندسين آلمانی بهره گرفت.^۴ این کشور ضمن مشارکت در ساخت کارخانه‌هایی چون نساجی، کاغذسازی، سیمان، شیشه‌سازی، برق، اسلحه‌سازی، چای خشک‌کنی و هواپیماسازی، برای راه اندازی کارخانجات کادر لازم را نیز از آلمان می‌آورد و امور آموزش صنعتی را در اختیار گرفته و حتی بر معادن و بهره‌برداری از آن نظارت می‌نمود. در سال ۱۳۰۲ ش/۱۹۲۳ م. هیأت‌هایی برای گفتگو درباره هزینه جنگ‌افزار و کارخانه‌های تفنگ‌سازی به آلمان و چکسلواکی اعزام شد. همچنین از اشمیت، سر مهندس آلمانی متخصص اسلحه و ماشین‌آلات، برای آمدن به ایران دعوت به عمل آمد و در نهایت

۱- همان، ص ۷۹۴.

۲- خلیلی‌خو، همان، ص ۱۹۰.

۳- یارشاطر، همان، ص ۲۹.

۴- پیرا، همان، ص ۱۹۲.

ماشین‌آلات و مصالح لازم از آلمان وارد شد. از این زمان نوعی گسترش مناسبات ایران با آلمان قابل مشاهده است، بدین ترتیب که در همین سال‌ها حدود ۴۵۳ نفر تکنسین، بازرگان و معلم آلمانی در تهران و بعضی از شهرهای دیگر فعالیت می‌کردند.^۱

فعالیت‌های اقتصادی آلمان در ایران بیشتر به صورت تأسیس تجارت‌خانه‌های مختلف بود که در زمینه کار آن‌ها را می‌توان بدین‌گونه برشمرد:

۱. تجارت‌خانه‌هایی که مستقیماً با کارخانجات در ارتباط بوده و همزمان، خط تولید و فروش را در اختیار داشتند. از جمله می‌توان به مؤسسه فرش پتاک اشاره کرد که شعباتی در تبریز، سلطان‌آباد، همدان، کرمان، مشهد و شیراز داشت. شعبه تبریز آن، دارای صنایع رنگرزی و نساجی بود و پشم مورد لزوم در همان کارخانه رنگ و بافته و مستقیماً نیز به خارج صادر می‌شد. با وجود چنین تأسیساتی کشور آلمان، نیازی به واسطه‌گران نداشت و مستقیماً تولیدکننده و فروشنده بود؛

۲. مؤسسات دارویی؛

۳. مؤسسات صدور غله و صدف مانند «ویلهم روور» در شیراز؛

۴. تجارت‌خانه‌هایی که در امور وارداتی فعالیت داشتند، مثل «لون تاج برمن» در تهران.^۲ هم چنین برای راه‌اندازی این کارخانجات و تعلیم و تربیت کادر لازم برای آن‌ها، تعداد زیادی از آلمانی‌ها به ایران اعزام شدند. علاوه بر کارخانجات، آلمانی‌ها سال‌ها اداره معادن کشور را نیز به عهده داشتند. آلمانی‌ها برای تأمین کادرهای لازم مبادرت به تأسیس هنرستان‌های صنعتی در ایران نمودند که به وسیله استادان آلمانی اداره می‌شد. در سال ۱۳۰۴ ش/م. هنرستان صنعتی ایران و آلمان در تهران تأسیس گردید و در سال‌های بعد هنرستان‌های صنعتی دیگر در شهرهای تبریز، اصفهان، مشهد و شیراز دایر شد.^۳

۱- عزیزی، همان، ص ۱۳.

۲- فرزاد رحیم‌زاده، *بررسی نقش و اهمیت آلمان در روابط اقتصادی با ایران*، تهران، موسسه تحقیقاتی تدبیراقتصاد، ۱۳۸۷، ص ۶۹.

۳- ذوقی، همان، ص ۱۸.

در یک بررسی در سالنامه‌های معارف به اسامی معلمین آلمانی زیادی از جمله دکتر هانری اشترونک، معلم و مدیر مدرسه صنعتی، مسیو ویلهلم مایر، معلم نجاری مدرسه صنعتی، هرهیس، معلم آهنگری، دو نفر معلم آلمانی برای آهنگری و نجاری مدرسه صنعتی فارس و معلمینی از این دست بر می‌خوریم. همچنین در سال ۱۳۱۸ ش/ ۱۹۳۹ م. دولت آلمان یک مدرسه صنعتی دیگر به سرپرستی دکتر لندهف دایر کرد که هفت معلم آلمانی در آن تدریس می‌کردند.^۱ شاگردان ایرانی در این مدرسه برای فنون داروسازی، آهنگری، درودگری، مکانیک و سایر حرفه‌ها آموزش می‌دیدند.^۲ بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارتخانه‌ها و صنایع دولتی را در زمینه‌های مالیه و معادن و فلاحت و دارویی و ارتباطات را در اختیار گرفتند. صنایع ساخت آلمان محتاج سرپرستی تکنیسین‌های آلمانی بود، از جمله رادیوی دولتی تهران که از سوی شرکت تلفونکن احداث شده بود. بنادر، مراکز تلفن، ایستگاه‌های تلگراف، سدها و ایستگاه‌های راه آهن تحت مدیریت آلمان‌ها قرار داشت و اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس می‌کردند و ریاست دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی را بر عهده داشتند.^۳

در سال ۱۳۰۵ ش/ ۱۹۲۶ م. مجلس شورای ملی نیز به نوسازی واحد انتشارات خود پرداخت. «قانون استخدام مسیو اتوموزر، تبعه آلمانی جهت مدیریت داخلی مطبوعه مجلس» و «قانون استخدام مسیو ویلهلم وبر، تبعه آلمانی جهت سوار کردن و به کار انداختن ماشین‌های مطبوعه مجلس» و نیز «قانون استخدام مسیو فریتس فن دم‌هاکن، به سمت مهندس و متخصص جنگل‌ها» در همین راستا بود.^۴

تا اواخر سال ۱۳۰۹ ش/ ۱۹۳۰ م. ر حدود ۶۰۰ متخصص آلمانی در پروژه‌های صنعتی، تجاری و آموزشی مختلف استخدام شدند و تا سال ۱۹۸۳-۱۹۸۹ م، آلمان ۴۱ درصد تجارت

۱- ریچارد استوارت، *در آخرین روزهای رضاشاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران، معین، ۱۳۷۰، ص ۱۹۸.

۲- پیرا، همان، ص ۱۹۴.

۳- هوشنگ مهدوی، همان، ص ۵۰.

۴- عزیزی، همان، ص ۱۰.

خارجی ایران را به خود اختصاص داده بود. در نتیجه، همان‌طور که چرچیل گفت، «وجهه و اعتبار آلمان در میان ایرانی‌ها بسیار زیاد شد».^۱ تأسیس مدرسه صنعتی در واقع بر پایه احیا و تجدید سازمان مدرسه آلمانی بود که در طول سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۱۷ م. در ایران برپا بود.^۲ بعدها پس از مذاکرات طولانی وزارت معارف با سفارت آلمان و برلین، قرار شد این مدرسه مجدداً در ایران دایر شود؛ منتهی مقرر شد به یک مدرسه صنعتی برای تربیت محصلین فنی برای تأسیس کارخانجات جدید در ایران تبدیل شود.^۳

نتیجه‌گیری

از خلال مباحث مطرح شده در این پژوهش می‌توان چنین استنباط کرد که دولت ایران و شخص رضا شاه پس از جنگ جهانی اول خواهان پیشرفت اقتصادی و نزدیکی به دولی بود که از نظر جغرافیایی با ایران فاصله داشتند و منافع کشور را تهدید نمی‌کردند. دولت ایران ابتدا جذب متخصصین آمریکایی شد، اما پس از ناکامی دکتر میلسپو در جذب سرمایه‌های آمریکایی، از این کشور فاصله گرفت و به آلمان نزدیک شد. آلمانی‌ها با توجه به محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی کشورشان پس از جنگ جهانی و داشتن زمینه‌های همکاری با دول خاورمیانه از جمله ایران، بیش از سایر کشورها از خود آمادگی نشان دادند و توانستند به میزان بسیار زیادی در نخستین گام‌های ایران به سوی صنعتی شدن کشور مؤثر واقع شود. آلمان‌ها در ساخت نخستین خطوط هوایی و راه آهن و تنظیم امور مالی و بانکی نقش اصلی را بر عهده داشتند. متخصصین و تکنسین‌های آنها در ساخت کارخانه‌های مختلف از جمله نساجی، هواپیماسازی، سیمان‌سازی، شیشه‌سازی و همچنین آموزش و تعلیم نیروهای ایرانی در زمینه‌های گوناگون صنعتی بسیار تأثیرگذار واقع شدند.

۱- آوری، همان، ص ۱۴۷.

۲- برادفورد مارتین، *تاریخ روابط ایران و آلمان*، ترجمه پیمان آزاد و علی امید. تهران: پیک ترجمه و نشر، ۱۳۳۸، ص ۱۵۷.

۳- پیرا، همان، ص ۱۹۳.

کتابنامه

- آهنگران، محمدرسول، (۱۳۸۰)، *اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- استوارت، ریچارد، (۱۳۷۰)، *در آخرین روزهای رضاشاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: معین.
- آوری، پیترو، (۱۳۸۸)، *تاریخ ایران کمبریج دوره پهلوی*، ترجمه تیمور قادری، تهران: بی جا.
- پیرا، فاطمه، (۱۳۷۹)، *روابط سیاسی- اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ترسکینسکی، آناتول، (۱۳۲۶)، *تاریخچه مختصر راه آهن در ایران*، تهران: بنگاه راه آهن.
- خلیلی خو، محمدرضا، (۱۳۷۳)، *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*، تهران: مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی.
- دلدم، اسکندر، (بی تا)، *زندگی پرماجرا رضاشاه*، جلد سوم، تهران: گلفام.
- ذوقی، ایرج، (۱۳۶۸)، *ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم*، تهران: پاژنگ.
- رحیم زاده، فرزاد، (۱۳۸۷)، *بررسی نقش و اهمیت آلمان در روابط اقتصادی با ایران*، تهران: موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.
- رزاقی، ابراهیم، (۱۳۶۷)، *اقتصاد ایران*، تهران: نشر نی.
- لنزوسکی، جورج، (۲۵۳۶)، *رقابت روسیه و غرب در ایران*، ترجمه اسماعیل رائین، تهران: جاویدان.
- مارتین، برادفورد، (۱۳۳۸)، *تاریخ روابط ایران و آلمان*، ترجمه پیمان آزاد و علی امید، تهران: پیک ترجمه و نشر.
- مختاری، حبیب الله، (۱۳۲۶)، *تاریخ بیداری ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- میراحمدی، مریم، (۱۳۶۶)، *پژوهشی در تاریخ معاصر ایران برخورد شرق و غرب در ایران*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*، تهران: البرز.
- یارشاطر، احسان، (۱۳۸۴)، *تاریخ روابط ایران و آلمان*، تهران: امیرکبیر.

مقالات

- عزیزی، غلامرضا، (۱۳۹۰)، «مجلس و روابط ایران و آلمان ۱۳۲۰-۱۳۰۴»، *اسناد بهارستان*، شماره ۴.
- نعمتی، نورالدین، (۱۳۹۱)، «گسترش نفوذ آلمان در ایران ۲۰-۱۳۱۳»، *پژوهش های علوم تاریخی*، شماره ۱.

والیان عباسی خراسان و تحولات سیاسی زمان آنها از روی کار آمدن عباسیان تا برآمدن طاهریان (۱۳۲-۲۰۵ ق.)

دکتر علی یحیایی^۱
اعظم گنجی هرسینی^۲

چکیده

با وجود آن که خراسان و خراسانیان در تأسیس و استقرار حکومت عباسی سهم بسزایی داشتند و نقش آنان در تحولات سده دوم کاملاً روشن است، پژوهشی که وضعیت سیاسی و اداری آن را از برآمدن عباسیان تا روی کار آمدن حکومت طاهریان (به مدت ۷۳ سال)، تعداد والیان اعزامی این دوره از سوی خلافت و علل انتخاب و ویژگی‌های آن‌ها را توصیف و تبیین کند در دست نیست. از آن جا که این ایالت از مهم‌ترین ایالات قلمرو اسلامی بود، شناسایی والیان و بررسی آمد و شد آنان در تحلیل وقایع دوره مورد بحث و درک نقشی که خراسان در وقایع آینده داشت، حائز اهمیت است. در این پژوهش به این سؤال‌ها پاسخ داده می‌شود که عباسیان خراسان را از آغاز پیروزی نهضت‌شان تا واگذاری حکومت به طاهریان چگونه و از طریق چه افرادی اداره کرده و این حاکمان از چه ویژگی‌ها و جایگاهی برخوردار بوده و وضع خراسان چه نقشی در این انتصابات داشته است. نتایج نشان می‌دهد دوری خراسان از مرکز خلافت، وجود اقوام و نژادهای مختلف و نیز طیف‌های فکری گوناگون موجب شد عباسیان در این دوره حدود ۲۵ والی برای خراسان فرستاده که غیر از سه نفر بقیه عرب و از بین افراد با سابقه در دعوت عباسی و وابسته یا افراد نظامی و مورد وثوق به‌آنان بوده‌اند و شرایط اجتماعی و سیاسی خراسان به همراه ویژگی‌های شخصیتی‌شان در انتخاب آنان مؤثر بوده است.

واژگان کلیدی: دعوت عباسیان، والیان عباسی خراسان، اوضاع سیاسی خراسان، طاهریان.

۱- استادیار دانشگاه حکیم سبزواری kadkani2013@gmail.com

۲- کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بیرجند

Governors of Khorasan from the Abbasids Movement up to Taherids (752-825)

Ali Yeahyaei ¹
Azam Ganji Harsini ²

Abstract

Khorasan has always been one of the most effective areas in historical events. Although Khorasan and its people have played a great role in the establishment of Abbasid's Caliphate and their position in that time is quite apparent, there has been no research to date to clarify the administrative status of Khorasan during 73 years (from Abbasid revolution until semi-independent Taherid regime), or to pinpoint the number and character of governors in that area as well as the cause of their coming to office, etc. Since this area has been one of the most prominent provinces in the Islamic realm, and its governors' coming to office and leaving it has been very significant, this study aims at finding how important this area has been to Abbasids and how it has been ruled by them.

According to the nature of the topic, we used historical research method, the descriptive – analytical approach and the way of data collecting has been taking notes and using the library. The results show that Abbasids have sent 25 governors to Khorasan during this time who have been elected due to their personal traits as well as the social and political condition of the area.

Keywords: Abbasid's Governors of Khorasan, Abbasids, Khorasan's political situation, Taherids.

1. Assistant professor of Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran

2. M.A. student of History of Islamic Iran, History Department, Birjand University, Iran

مقدمه

خراسان در دوره اول عباسی اهمیت بسیاری داشت، زیرا ایرانیان و عرب‌های خراسان در روی کار آمدن و تثبیت حاکمیت عباسیان نقش اساسی ایفا کردند و به این دلیل خلفا نگاه ویژه‌ای به آن داشتند. دوری از عراق، موقعیت جغرافیایی، بافت اجتماعی و گرایش‌های فکری نیز بر اهمیت خراسان می‌افزود. با آن‌که پرداختن دقیق به تعداد والیان ولایات و از جمله خراسان و اقدامات آنان به‌عنوان کارگزاران تحول و نمایندگان سیاسی و اداری، در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش اساسی داشته و باید قابل عنایت باشد، این مهم به‌ویژه در میانه سال‌های میان برآمدن عباسیان تا استقلال خراسان توسط طاهریان، در آثار تاریخی چندان مورد عنایت قرار نگرفته است.

تعیین مرزهای خراسان در منابع متقدم به دلیل آنکه محدوده جغرافیایی این ایالت همواره بر اثر حوادث سیاسی در نوسان بوده، دشوار است.^۱ مسلّم است در این برداشت‌ها و تقسیم‌بندی‌ها دو عامل قدرت سیاسی و زبان مورد توجه نویسندگان بوده است.^۲ در تمام دوره ۷۳ ساله مورد بحث ما نیز گرگان و ماوراءالنهر و گاه سیستان حداقل از نظر سیاسی از متعلقات و ملحقات خراسان بوده‌اند.

پیشینه پژوهش

کمبود منابع درباره این دوره مهم‌ترین چالش پیش روی پژوهش حاضر بود، زیرا همانگونه که پژوهش‌های تخصصی تاریخ محلی هم نشان می‌دهند، عمده نوشته‌های موثق همزمان یا نزدیک به آن دوره از میان رفته‌اند.^۳ یا بخش‌های اندکی از آنها مانند تاریخ ولایت خراسان سلامی

۱- احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، (بی‌تا). *تاریخ یعقوبی*. ج ۱. بیروت: دارالصادر، ص ۱۷۶؛ *حدود العالم من المشرق الی المغرب*. (۱۴۲۹ ق.). القاهرة: الدار الثقافیه للنشر، ص ۱۱۴؛ ابواسحاق ابراهیم اصطخری، (۲۰۰۴ م.). *مسالك والممالك*. لیدن افسست بیروت: دارالصادر، ص ۴-۲۵۳.

۲- عبدالرحیم قنوات. (۱۳۹۳). *تاریخ‌نگاری محلی ایران در دوره اسلامی*. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت. تهران: قم، صص ۸-۹.

۳- همان، صص ۸۸-۴۴.

که اخیراً تاحدودی بازسازی شده است^۱ در منابع دیگر مانند کتاب‌های گردیزی و ثعالبی و طبری و ابن اثیر باقی مانده است. برای درک کمبود آگاهی‌ها درباره خراسان دهه‌های مورد بحث مقاله حاضر، در همین بازسازی شده تاریخ ولایت خراسان تنها نام و اطلاعات مربوط به پنج نفر از آنها وجود دارد.^۲

درباره عباسیان و خراسان زمان مورد بررسی ما پژوهش‌هایی موجود است. محمدعبدالحی شعبان در کتاب *فراهم آمدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان*^۳، بعد از معرفی موقعیت جغرافیایی خراسان، به پیشروی اعراب و استقرار آنان در خراسان، سیاست‌های حکومت مرکزی در این ایالت، نقش حجاج و سیاست‌های وی در آن، اقدامات سلیمان و عمر دوم و به‌طور کلی وضعیت خراسان و نقش دولتمردان مروانی در خراسان و نیز زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پرداخته که شرایط را برای فعالیت عباسیان فراهم نمود و به طور ضمنی نظریات ون ولوتن و ولهاوزن را مبنی بر اینکه در روی کار آمدن عباسیان ایرانیان نقش عمده داشته‌اند نقد کرده است. نادر نادری در کتاب *برآمدن عباسیان؛ ایدئولوژی مذهبی و اقتدار سیاسی*^۴ ساختار خلافت عباسی را در دوره نخستین آن (۱۳۲-۲۳۶ ق.) هم از لحاظ ایدئولوژی و هم از جنبه اجتماعی و اقتصادی بررسی و بر اساس شواهد تاریخی تعمیم دادن فرضیه‌ها و دیدگاه‌های ماکس وبر و کارل مارکس یعنی ایدئولوژی مذهبی و استبداد شرقی را در مواردی مانند حکومت عباسیان رد نموده است. *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسی* نوشته التون دانیل^۵ (۱۳۸۳) نیز به مباحثی چون معرفی خاندان عباسی و ریشه

۱- حسین بن احمد سلامی، (۱۳۹۰). *اخبار ولایت خراسان*. پژوهش و بازسازی محمدعلی کاظم‌بیگی. تهران: میراث مکتوب.

۲- همان، صص ۳۳-۱۲۱.

۳- محمدعبدالحی محمد شعبان، (۱۳۸۶). *فراهم آمدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان*. ترجمه پروین ترکمنی آذر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

۴- نادر نادری، (۱۳۸۴). *برآمدن عباسیان: ایدئولوژی مذهبی و اقتدار سیاسی*، ترجمه عبدالحسین آذرننگ. نگار نادری. تهران: سخن.

۵- التون دانیل، (۱۳۸۳). *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسی*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی.

ادعای آنها برای به قدرت رسیدن، فعالیت داعیان عباسی، معرفی ابومسلم و نقش وی در انقلاب عباسی پرداخته و برخی شورش‌های این دوره را از منظر اجتماعی و نقش توده در آنها بررسی و ضمن جریان‌های سیاسی به سه تن از والیان خراسان در زمان عباسیان پرداخته است. بنابراین، با توجه به این‌که نحوه اداره خراسان در این دوره ۷۳ ساله بسیار مبهم و گاه فقط نام برخی از والیان به طور بسیار مغشوش و جسته و گریخته در منابعی نظیر *البلدان یعقوبی*؛ *سنی ملوک حمزه اصفهانی*؛ *تاریخ ولایة خراسان سلامی*^۱ و *زین الاخبار گردیزی* آمده است، اما تاکنون فهرست کاملی از تعداد و جایگاه اجتماعی و علل انتخاب و همچنین اختلاف منابع در مورد نام و زمان حکومت آنها حتی در پژوهش‌ها به دست داده نشده است. در مقاله حاضر کوشش شد این مهم مورد بررسی قرار گیرد. در این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی به داده‌های منابع در موضوع مورد نظر پرداخته و شیوه گردآوری داده‌ها، فیش‌برداری و کتابخانه‌ای بوده است.

زندگینامه، اقدامات و زمینه‌های حکومت والیان

خراسان در آستانه روی کار آمدن عباسیان سرزمینی بسیار آشفته بود و نیروهای اجتماعی و قومی گوناگونی شامل بومیان عمدتاً زردشتی (طرفداران به‌آفرید و سایر زردشتیان) و عرب‌ها (طرفداران امویان، علویان یا عباسیان) در آن زندگی می‌کردند و مورد تهاجم ترکان و گاه عرصه شورش‌ها بود. عباسیان که از حدود سال صدم هجری به طور جدی خراسان را عرصه فعالیت خویش قرار داده بودند در حدود سال ۱۲۸ ابومسلم را برای علنی کردن قیام خود فرستادند و او پس از پیروزی در خراسان ماند و در حقیقت اولین حاکم خراسان شد. با استقرار عباسیان در عراق و انتقال کانون قدرت از دمشق اموی به کوفه و سپس بغداد عباسی، خراسان پرتلاطم جزیری از سرزمین‌های خلافت عباسی شد و آنان تا آمدن طاهریان این ایالت

۱- با تمام تلاشی که در بازسازی تاریخ ولایة خراسان به کار رفته است، فقط درباره پنج والی اطلاعاتی دارد (سلامی، همان، صص ۳۴-۱۲۱) و مثلاً در مورد ابومسلم تنها به سه نکته قیام به آفرید، و تخریب بویباد نیشابور به دست او و فراخواندن روبة العجاج شاعر به دربار و اشعار او اشاره شده است (همان، صص ۲۷-۱۲۱).

را مستقیماً توسط والیان اداره کردند. برای درک بهتر تغییرات خراسان این ۷۳ سال را به دو دوره تقسیم کرده‌ایم: الف) دوره اول از ابومسلم تا مرگ هارون در خراسان و ب) دوره مأمون و گذار.

در دوره دوم واگرایی آنقدر تشدید شد که خلیفه به حکومت نیمه مستقل خراسان رضایت داد نام و ترتیب زمانی حاکمان این دوره که ۲۵ نفر هستند مورد شناسایی به قرار زیر است:

الف) دوره اول: والیان خراسان از آغاز استقرار عباسیان تا آمدن مرگ هارون در ۱۹۳ ق.

۱- عبدالرحمن بن مسلم (ابومسلم) (۱۲۸-۱۳۷ ق.): درباره نام، نژاد و خاستگاه اجتماعی او اختلاف نظرهای جدی وجود دارد.^۱ او در رمضان ۱۲۹ ق. قیام خود را آشکار کرد^۲ و با بیرون راندن امویان و گماردن والیان سیاسی بر شهرها و نواحی سمرقند، طخارستان و طبرستان و فرماندهان نظامی و دنبال نمودن نیروهای امویان تا ساقط کردن آنان^۳، اولین والی عباسیان در خراسان شد. قلمرو امارت او از فارس تا منتهی الیه سرزمین‌های فتح شده شرقی را در برمی گرفت.^۴

ابومسلم در آستانه قیام بر ضد امویان و در آغاز حکومت خود با مشکلاتی روبه‌رو شد. یکی قیام به‌آفرید در میانه ۱۲۹-۱۳۱ ق. بود که به عقیده پژوهشگران قصد التقاط میان ادیان زردشتی و اسلام و اصلاحاتش بیشتر جنبه اجتماعی^۵ داشته است. گرفتن یک هفتم‌داری پیروان برای اصلاح راه‌ها و پل‌ها و بیشتر نبودن کابین زنان از ۴۰۰ درهم و منع کشتن چهارپایان جوان^۶ نشان‌دهنده بحرانی بودن وضع راه‌ها و عدم امنیت غذایی و پایین بودن

۱- علی بهرامیان و صادق سجادی، (۱۳۷۳). «ابومسلم». *دایره المعارف بزرگ اسلامی*. تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی. ج ۶، صص ۲۲۶-۲۴۴؛ عزالدین ابن اثیر، (۱۳۸۵ ق.). *الکامل فی التاریخ*. ج ۵. بیروت: دارالصادر، ص ۳۴۷؛ ابوحنیفه دینوری، (۱۳۶۸ ش.). *اخبار الطوال*. محقق عبدالمنعم عامر و جمال الدین شیال. قم: منشورات الرضی، ص ۳۳۹.

۲- حمزه بن الحسن اصفهانی، (۱۳۴۶). *سنی ملوک الارض والانبیاء*. [بی جا]. [بی نا]، ص ۱۶۵.

۳- دینوری، همان، ص ۳۶۴.

۴- همان، ص ۳۷۱-۷.

۵- علی بهرامیان، «به آفرید»، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، ج ۵، صص ۶۰-۵۸.

۶- سلامی، همان، ص ۱۲۴.

درآمدها در اثر درگیری‌ها و آشفتگی‌های خراسان بوده است که از مطالبات بعدی مردم از حکومت عباسیان نیز بوده است. دیگر قیام شریک بن شیخ المهری در ۱۳۳ ق. بود که مردم را به آل علی دعوت می‌کرد و امرای نواحی بخارا، خوارزم و برزم به او پیوستند^۱ و ابومسلم زیادبن صالح خزاعی را به بخارا فرستاد و او توانست با بخارخدا، وی را سرکوب کند.^۲ سوم چینیان که گویا از نواده یزدگرد حمایت می‌کردند و ابومسلم در همان سال آنها را شکست داد و غنائم زیادی گرفت.^۳ علاوه این، گاه فرماندهان خود او به تحریک خلیفه علیه او شورش می‌کردند.^۴ نظر به اهمیت خراسان، برادر خلیفه سفاح، ابوجعفر منصور، دو بار جهت بررسی اوضاع به خراسان آمد. یکبار در ۱۳۲ ق. و بار دوم در ۱۳۵ ق.^۵ سپس ابومسلم ابومسلم مجال رفتن نزد خلیفه و انجام مراسم حج یافت.^۶ او در پایان این سفر گرفتار توطئه خلیفه منصور و دربار گردید و در ۱۳۷ ق. کشته شد.^۷ وجود طرفداران زیاد ابومسلم در آنجا عباسیان را برآن داشت از آن پس عمدتاً کسانی را که مدتی در تشکیلات دعوت عباسی حضور و با خراسان و خراسانیان آشنایی نسبی داشته‌اند به حکومت این منطقه منصوب کنند تا از شورش احتمالی خراسانیان و بروز اختلال در اداره خراسان پس از واقعه قتل ابومسلم

۱- ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، (۱۳۵۱). **تاریخ بخارا**. تلخیص محمدبن ظفرین عمر. تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۸۶.

۲- همان، صص ۹-۸۶.

۳- ابن اثیر، همان، ص ۴۴۹.

۴- محمدبن جریر طبری، (۱۳۸۷ ق.). **تاریخ الامم و الملوک**. ج ۷. چاپ دوم. بیروت: روائع التراث العربی، صص ۶۶۶-۷.

۵- یعقوبی، (بی‌تا). همان، ج ۲، ص ۳۵۱؛ محمدبن عبدوس جهشیاری، (۱۳۴۸). **الوزرا و الکتاب**. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: بی‌تا. ص ۱۲۶.

۶- **مجمل التواریخ و القصص**. (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعراى بهار. به‌همت محمد رمضانى. تهران، خاور، ص ۳۲۴؛ میرخواند، محمدبن خاوندشاه. (۱۳۸۰). **تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء**. ج ۳. تصحیح جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر، ص ۲۵۴۴.

۷- یعقوبی، (بی‌تا). همان، ج ۲، ص ۳۶۱.

۸- طبری، همان، صص ۲-۴۹۰.

پیشگیری نمایند و به تعبیر التون دانیل به ضد انقلاب دست زنند تا اوضاع را مهار نمایند.^۱ از این رو، منصور، ابوداود که بر اوضاع سیاسی و اداری خراسان احاطه داشت و دارای شایستگی‌های لازم مد نظر خلافت برای اداره خراسان بود به این مقام برگزیده شد.^۲

۲- ابوداود خالد بن ابراهیم الذهلی (شوال یا رمضان ۱۳۷ - ربیع الاول ۱۴۰ ق.): او از نقبای تشکیلات دعوت عباسیان^۳ بود. وی در ۱۳۰ ق. از سوی ابومسلم عامل طخارستان شد^۴ شد^۵ و توانست در ۱۳۳ ق. ختلان را تصرف کند.^۶ پس از آن در ۱۳۴ ق. به کش حمله کرد و آخرین پادشاه آن‌جا را کشت و اموال زیادی به غنیمت گرفت.^۶

ابومسلم در ۱۳۷ ق. و هنگام رفتن نزد خلیفه، او را جانشین خود کرد.^۷ در دوره امارت وی، سه شورش سنباد (۱۳۷ ق.)، جهور بن مرار بجلی (۱۳۸ ق.) و اسحاق ترک (میان سال‌های ۱۳۷ ق. تا ۱۴۰)^۸ رخ داد. هر چند هر سه شورش سرکوب شدند، از حضور شخص

۱- دانیل، همان، ص ۷۱-۱۷۰.

۲- اصفهانی. همان، ص ۱۶۶.

۳- *اخبار الدوله العباسیه* (۱۹۹۷). تحقیق عبدالعزیز دوری و عبدالجبار مطلبی. بیروت، لدار الطلیعه للطباعه و النشر، ص ۲۱۳-۲۱۶.

۴- دینوری، همان، ص ۳۶۴.

۵- طبری، همان، ص ۴۶۰.

۶- همان، صص ۴-۴۶۳.

۷- همان، ص ۴۸۵.

۸- قیام سنباد قیامی ملی- مذهبی بود که توسط ایرانی غیرمسلمان و به بهانه خونخواهی قتل ابومسلم رخ داد (المقدسی، همان، ص ۸۶). این قیام نیشابور، قومس و ری را در بردگرفت (طبری، همان، ص ۴۹۵؛ ابن اثیر، همان، ص ۴۸۱). جهور بن مرار عجلی آن را سرکوب کرد (ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسین. (۱۳۲۰). *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال. به اهتمام محمد رمضانی، تهران: خاور، ص ۱۷۴)، اما هنگامی که جهور به خزانه ابومسلم دست یافت از استرداد آن‌ها به خلیفه امتناع ورزید و خلیفه نیز محمد بن اشعث را به جنگ با جهور فرستاد (طبری، همان، ص ۴۹۷). علی‌رغم آگاهی نسبی از دو شورش مذکور، درباره جنبش اسحاق ترک و این‌که چه زمانی آغاز شده، مرکز آن، تعداد پیروان و هویت آن‌ها و مانند آن اطلاعی در دست نیست. اما نقل شده وی در ترکستان و ماوراءالنهر شورش کرد (ابن‌الندیم، (۱۳۶۶). *الفهرست*. ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد. تهران، امیرکبیر، صص ۱۶-۶۱۵؛ ولی با توجه به این‌که ابوداود در ۱۴۰ ق. مرده است، شورش اسحاق در بین سال‌های ۱۳۷ ق. تا ۱۴۰ ق. اتفاق افتاده است (غلامحسین صدیقی، (۱۳۷۲). *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*. تهران، پازنگ، صص ۹-۱۸۸).

ابوداود به عنوان والی خراسان در این سرکوب‌ها گزارشی در منابع نیامده است و سایر سرکردگان عباسی نظیر جهور و محمدبن اشعث این شورش‌ها را سرکوب کرده‌اند. این احتمال وجود دارد که چون خراسان در این مقطع زمانی آشفته بود، ابوداود مجال شرکت در این سرکوب‌ها را نیافته یا عباسیان با توجه به اهمیت خراسان نخواستند پایگاه اصلیشان (مرو) بدون حاکم بماند. این شورش‌ها و عدم ثبات سیاسی و ناامنی اجتماعی خراسان بعد از مرگ ابومسلم، نهایتاً موجب شورش سپاهیان علیه ابوداود و بیان نارضایتی خود شد که مرگ او را در پی داشت. گویا او به هنگام تماشای هیاهوی ناشی از شورش از بالای قصر افتاد و بر اثر این حادثه مرد.^۱ گردیزی قتل او را به سپید جامگان نسبت داده است.^۲

۳- **ابوعصام عبدالرحمن بن سلیم** (ربیع الاول ۱۴۰-۱۴۱ ق.؟): به نوشته برخی منابع او رئیس شرطه و سالار نگهبانان ابوداود خالدبن ابراهیم بود و با مرگ وی برای مدت یک سال و یک‌ماه به حکومت خراسان رسید.^۳ تنها اقدام گزارش شده از وی کشتن سعیدجولاه^۴ سردار سپاهیان شورشی^۵ بود.

۴- **عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی** (۱۴۱-۱۴۲ ق.): از داعیان دعوت عباسی^۶ و سپس از فرماندهان قحطبه در پیشروی به سوی عراق بود.^۷ در عهد سفاح^۸ و منصور ریاست نگهبانان خلیفه را داشت.^۹ سال نصب وی بر خراسان را ۱۴۰ ق.^{۱۰} ربیع الاخر

۱- ابن اثیر، همان، ص ۴۹۸.

۲- گردیزی. (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران، ارمغان، ص ۲۷۳.

۳- اصفهانی، همان، ص ۱۶۶.

۴- معمولاً هنگامی که از شغل افراد شورشی یاد می‌شود، باب تحقیر است، اما می‌تواند سرنخی برای درک پایگاه و ماهیت اجتماعی قیام او را که از بافندگان بوده نشان دهد.

۵- عبدالحی حبیبی، (۱۳۶۳)، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، ج ۳. تهران، دنیای کتاب، ص ۳۰۶.

۶- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص ۲۱۳-۲۱۸.

۷- همان، ص ۳۲۷.

۸- یعقوبی، همان، ص ۳۶۱.

۹- همان، ص ۳۷۱.

۱۰- خیرالدین زرکلی، (بی‌تا). *الاعلام: قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*. ج ۳. بیروت: دار العلم للملایین، ص ۲۷۴.

۱۴۲ ق. ۱ و ۱۴۸ حتی ق. ثبت کرده‌اند.^۲ در دوره حکومت او فعالیت علویان رو به فزونی نهاد نهاد و گروهی از سرداران عباسی و عاملان برخی شهرهای خراسان به محمدبن نفس زکیه گرویدند. عبدالجبار آنان را به اتهام دعوت برای آل علی (ع) به قتل رساند.^۳ دوره او آکنده از ستم بر خراسانیان و افزایش خراج شهرها بود. عملکرد ناصواب عبدالجبار مخالفت مردم نواحی مختلف خراسان را در پی داشت و خود او نیز در همراهی با یکی از هاشمیان علم‌ها را سپید کرد.^۴ این امر می‌تواند نشانگر اوج نارضایتی از عباسیان و ناچار شدن حاکم از همراهی با مردم برای نجات خود باشد. منصور پسرش مهدی را برای ساماندهی امور به خراسان فرستاد^۵ و عبدالجبار در سال ۱۴۲ سرکوب شد. مهدی سپس خازم بن خزیمه را به حکومت خراسان انتخاب کرد و به مرو فرستاد.^۶

۵- **خازم بن خزیمه (حدود ۱۴۲ ق.):** وی از نظراء النقبای تشکیلات دعوت عباسی بود^۷ و به هنگام قیام ابومسلم، مرورود را فتح کرد^۸ و در پیشروی سپاه عباسی به سوی عراق حضور داشت.^۹ او قبل از انتصاب به خراسان، صاحب شرطه عباسیان بود^{۱۰} و در جریان سرکوب شورش‌های بعد از پیروزی عباسیان از فرماندهان سپاه آنان در جنگ‌ها بود.^{۱۱} سلامی و

۱- اصفهانی، همان، ص ۲۰۰.

۲- یعقوبی، (۱۴۲۲). *البلدان*. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۸-۱۳۷.

۳- ذهبی، محمد بن احمد. (بی تا). *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام*. ج ۸. محقق عمر عبد السلام تدمری. بیروت: دار الکتب العرب، ص ۶-۳۶۵.

۴- گردیزی، همان، ص ۵-۲۷۴.

۵- یعقوبی، (۱۴۲۲ ق.). همان، ص ۱۳۸.

۶- گردیزی؛ همان، ص ۲۷۵. اصفهانی، همان، ص ۱۶۷.

۷- اخبار الدوله العباسیه. (۱۹۹۷). همان، ص ۲۲۰-۲۱۹.

۸- طبری، همان، ص ۳۶۰.

۹- همان، ص ۴۱۲.

۱۰- علی بن احمد ابن حزم. (بی تا). *جمهره انساب العرب*. محقق لجنة من العلماء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ص ۲۳۰.

۱۱- خلیفه بن خیاط. (بی تا). *تاریخ خلیفه بن خیاط*. محقق نجیب فواز. بیروت: دار الکتب العلمیه، ص ۲۷۳.

اصفهانی وی را به‌عنوان یکی از والیان عباسی خراسان ذکر کرده‌اند،^۱ اما گردیزی او را جانشین جانشین مهدی دانسته است^۲ و برخی منابع نیز از او را والی بخشی از خراسان^۳ دانسته‌اند. از فعالیت‌ها و عملکرد وی گزارشی نداریم و گویا او فقط برای مدتی از سال ۱۴۳ در مرو حاکم بوده است.

۶- ابوعون عبدالملک بن یزید جرجانی (۱۴۳-۱۴۹ و ۱۶۰ ق.): او نیز در تشکیلات دعوت، جزو نظراء النقباء بود.^۴ در ۱۳۳ مدتی حاکم مصر شد. ابوعون دو بار حاکم خراسان شد، اما درباره تاریخ و مدت حکومت وی اختلاف است. برخی بار اول حکومتش را ۱۴۳ و مدت آن را هفت سال^۵ و برخی در ۱۴۶ و مدت را شش سال نوشته‌اند. البته این نکته با تاریخی که خود این منابع برای آمدن حاکم بعدی در ۱۴۹ ق. داده‌اند،^۶ تناقض دارد. در بار دوم به گفته برخی در ۱۵۹^۷ و به نظر برخی در ۱۶۰^۸ به حکومت رسید، اما در همین سال مغضوب و عزل شد.^۹

دوره اول او با شورش سربازان برای دریافت مستمری و کشته شدن حسن بن حمران از (نظراء النقباء) همراه بود.^{۱۰} خراسان در دوره دوم حکومت وی نیز به سبب شورش مُقنَّع و یوسف بَرَم آشفته و ناامن گردید.^{۱۱} شورش یوسف بَرَم ماهیتی اجتماعی- مذهبی داشت.^۱

۱- سلامی، همان، ص ۱۲۷. اصفهانی، همان، ص ۱۶۷.

۲- گردیزی، همان، ص ۲۷۶.

۳- اصفهانی، همان، ص ۱۶۷؛ علی بن حسن ابن عساکر، (بی‌تا). *تاریخ مدینة دمشق*. ج ۱۵. محقق علی شیری. بیروت: دار الفکر، ص ۲۹۰.

۴- *اخبار الدولة العباسیه*. (۱۹۹۷). همان، ص ۲۱۹.

۵- گردیزی، همان، ص ۲۷۶.

۶- اصفهانی، همان، ص ۱۶۷.

۷- طبری، همان، ج ۸، ص ۱۲۳.

۸- گردیزی، همان، ص ۲۸۰.

۹- طبری، همان، ج ۸، ص ۱۲۸.

۱۰- *اخبار الدولة العباسیه*، همان، صص ۲۲۰-۲۱۹.

۱۱- صدیقی، همان، صص ۲۲۲-۲۲۱.

۷- ابومالک اسیدبن عبدالله خزاعی (رمضان ۱۴۹-۱۵۰ / ۱۵۱ ق.): از داعیان عباسی بود که در دوران دعوت در نسا فعالیت می‌کرد.^۲ وی اولین شخصی بود که هنگام آشکار شدن قیام به ابومسلم لبیک گفت^۳ و از پیشقراولان سپاه او در ورود به مرو^۴ و در پیشروی نیروها به عراق عراق نیز حاضر بود.^۵ به گفته برخی منابع وی اولین فردی بود که پس از قتل ابومسلم به حکومت خراسان رسید و از وی خواسته شد تا کارگزاران ابومسلم را فرو بگیرد.^۶ به گفته اصفهانی او از سوی خود منصور به حکومت خراسان منصوب شد و تأکید شد از مهدی اطاعت نماید. او در رمضان ۱۴۹ ق. به مرو وارد شد و تا زمان مرگش در ذیحجه ۱۵۰ ق. در این مقام بود.^۷ از وقایع مهم زمان وی شورش استادسیس بود که به تقلید از به‌آفرید ادعاهایی در نبوت داشت.^۸ این شورش که برخی آن را در ۱۴۷ ق.^۹ و برخی دیگر در ۱۵۰ ق. دانسته‌اند^{۱۰} و در ۱۵۱ ق. به شکست انجامید^{۱۱} با انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی و اقتصادی روی داد و شهرها و مناطقی چون بادغیس، گنج رستاق، هرات، سیستان و نواحی دیگر را دربرگرفت.^{۱۲}

۸- عبده بن قدید (حدود ۱۵۱ ق.): درباره شخصیت او اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم در محرم ۱۵۱ ق. به حکومت خراسان منصوب شد و مدت ۷ ماه بر خراسان حکومت

۱- یعقوبی، (بی‌تا). همان، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص ۲۱۸.

۳- دینوری. (۱۴۱۰). الامامه و السیاسه معروف بتاریخ الخلفاء. ج ۲. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالاضواء، ص ۱۵۸.

۴- طبری، همان، ج ۷، ص ۳۷۹.

۵- همان، ۴۲۰ ص.

۶- دینوری. (۱۴۱۰). همان، ص ۱۸۷.

۷- اصفهانی، همان، ص ۱۶۷.

۸- گردیزی، همان، صص ۲۷۷-۲۷۶.

۹- یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۸۰.

۱۰- طبری، همان، ج ۸، ص ۳۳-۲۹.

۱۱- همان، ص ۳۲.

۱۲- المقدسی، همان، ص ۸۶.

کرد و سپس معزول شد.^۱ شاید آشفتگی‌های خراسان و ناتوانی او سبب عزلش شده باشد. البته البته حمزه اصفهانی نامی از وی نبرده و می‌نویسد بعد از مرگ اسیدبن عبدالله، حازم بن خزیمه دوباره به حکومت خراسان رسید.^۲

۹- حمیدبن قحطبه (شعبان ۱۵۱/۱۵۲-۱۵۹ ق): او نیز از نظراءالتقباهای عباسیان بود^۳ که با پدر و برادرش در حمله سپاه ابومسلم به عراق حضور داشت^۴ در دوره سفاح او عموی خلیفه را در شام و در لشکرکشی‌ها همراهی می‌کرد^۵ و در دوره منصور مدتی عامل جزیره^۶ و سپس عامل مصر^۷ بود. در ۱۴۵ ق. در لشکرکشی به مدینه و سرکوب نفس زکیه نیز حضور داشت.^۸

درباره سال انتصاب وی به حکومت خراسان اختلاف نظر وجود دارد. برخی ورود وی به مرو را شعبان ۱۵۱ ق. دانسته‌اند.^۹ برخی نیز آن را در ۱۵۲ ق. و به بهانه غزای کابل نوشته‌اند.^{۱۰} نوشته‌اند.^{۱۱} او تا هنگام مرگش در شعبان ۱۵۹ ق. حدود هشت سال بر خراسان حکومت کرد.^{۱۱} با توجه به این که والی قبل از وی، عبده بن قدید در محرم ۱۵۱ ق. به حکومت خراسان منصوب و هفت ماه بعد یعنی شعبان همین سال معزول شد، می‌توان گفت تاریخ نخست، تاریخ روی کار آمدن حمید است. گویا خراسانیان از عملکرد وی که خود اصالتاً خراسانی بود،

۱- گردیزی، همان، ص ۲۷۷.

۲- اصفهانی، همان، ص ۱۶۷.

۳- *اخبار الدوله العباسیه*، همان، ص، ۲۱۹.

۴- اسماعیل بن عمر ابن کثیر، (بی‌تا). *البدایه و النهایه* (دار الفکر)، ج ۱۰، بیروت، دار الفکر، ص ۳۸.

۵- یزید بن محمد ازدی، (بی‌تا). *تاریخ موصل*. (ج ۱). محقق احمد عبدالله محمود. بیروت: دار الکتب العلمیه، ص ۳۲۷.

۶- طبری، همان، ج ۷، ص ۴۹۶.

۷- همان، ص ۵۱۴.

۸- ازدی، همان، ص ۳۸۹.

۹- اصفهانی، همان، ص ۱۶۷.

۱۰- ابن اثیر، همان، ص ۶۰۸.

۱۱- اصفهانی، همان، ص ۱۶۷.

راضی بوده‌اند، زیرا اولاً نسبت به بقیه حاکمان مدت طولانی‌تری حکومت کرد و پس از مرگش هم فرزندش جای او را گرفت. در اواخر حکومت او، مقنع سر به شورش برداشت؛^۱ شورش‌هایی که یکی از چالش‌های بزرگ و در ابعاد ملی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی بود و چهار والی خراسان، حمید بن قحطبه، ابو عون عبدالملک بن یزید، معاذ بن مسلم و مسیب بن زهیر درگیر آن بودند. آغاز فعالیت مقنع به بعد از قتل ابومسلم و شورش برمی‌گشت که در خراسان در زمان عبدالجبار ازدی روی داد. او خود را پیامبر خوانده بود.^۲ مقنع بعد از آزادی از زندان بغداد، به مرو رفت و این بار ادعای خدایی کرد. یکی از علل پیوستن مردم به او، دعوت آن‌ها به مبارزه علیه نابرابری‌های اقتصادی بود.^۳ مردم کش، نخشب، سغد و بخارا به وی پیوستند و علاوه بر مردم عادی، پادشاه بخارا، بنیات بن طغشاده که تازه مسلمان بود نیز به آن پیوست.^۴ نهایتاً این قیام در ۱۶۶ ق. در زمان مسیب بن زهیر سرکوب شد.^۵

۱- عبدالله بن حمید (شعبان ۱۵۹- تا صفر ۱۶۰ ق.): بعد از مرگ پدر تا آخر ۱۵۹ ق. اداره خراسان را برعهده داشت.^۶ حمزه اصفهانی نام او را به‌عنوان والی جداگانه و با عبارت «کتب الی عبدالله حمید یعهده فعمل سته اشهر بها»^۷ آورده که می‌تواند نشان دهد خود خلیفه او را بر گمارده و نه صرفاً به دلیل آن‌که بایستی تا رسیدن والی جدید حکومت را حفظ می‌کرد. از آن‌جا که حاکم بعدی، در صفر ۱۶۰ ق. به خراسان رسید، به نظر می‌رسد وی بیش

۱- ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۳۸.

۲- صدیقی، همان، صص ۲۱۵-۲۱۴.

۳- رضا رضازاده لنگرودی، (۱۳۸۵). «قیام مقنع- جنبش روستایی سپیدجامگان»، جنبش‌های اجتماعی در ایران پس از اسلام (مجموعه مقالات). تهران، فرهنگ نشر نو، ص ۸۸.

۴- نرشخی، همان، ص ۱۴.

۵- روایت‌ها سال‌های متفاوتی را برای سرکوب مقنع ذکر کرده‌اند. بعضی مرگ او را در ۱۶۱ ق. بیان کرده است (ابن اثیر، همان، ج ۶، صص ۲-۵). برخی آن را در ۱۶۳ ق. دانسته است (ابن خیاط، همان، ص ۲۸۸). صدیقی به نقل از تاریخ بخارا سرکوب آن را در ۱۶۷ ق. نوشته است (صدیقی، همان، ص ۲۲۳). اما با توجه به این‌که مسیب بن زهیر در ۱۶۶ ق. از حکومت خراسان معزول شده است (نرشخی، همان، ص ۲۸۵)، پس احتمال سرکوب آن در ۱۶۶ ق. بیشتر است.

۶- گردیزی، همان، ص ۲۸۰.

۷- اصفهانی، همان، ص ۱۶۸.

از یک ماه از سال ۱۶۰ ق. را نیز امیر خراسان بوده است. در دوره وی یوسف بن ابراهیم ثقفی خارجی مشهور به یوسف برم همراه حکم طالقانی و بومعاذ فاریابی شورش کردند و بر مرورود و گوزگانان غلبه یافتند و پوشنگ را از مصعب بن زریق جد طاهریان گرفتند.^۱

۱۱- ابوعون عبدالملک بن یزید (۱۵۹ / ۱۶۰ - ۱۶۱ ق.): گفته شده که وی دو بار حاکم خراسان شد. انتصاب وی را ۱۵۹ ق.^۲ و برخی ۱۶۰ ق.^۳ بیان کرده‌اند. او در اواخر ۱۶۰ ق. مغضوب مهدی و از حکومت خراسان عزل شد.^۴ در این دوره شورش یوسف تا حدی سرکوب و معاذ فاریابی دستگیر و در بغداد به دار آویخته شد،^۵ اما اوضاع خراسان به سبب تقارن شورش مقنع و یوسف برم^۶ (۱۶۰ ق.) همچنان آشفته و ناامن بود.^۷

۱۲- معاذ بن مسلم (۱۶۱-۱۶۳ ق.): گویا آشفتگی‌های ناشی از شورش‌ها، شخصی نظامی را برای به سامان آوردن خراسان ایجاب می‌کرد. از این رو، مهدی عباسی، معاذ را در نظر گرفت: «ثم ولیها معاذ بن مسلم حیث وجه لقتال المقنع».^۸ وی در ربیع الاخر ۱۶۱ ق. به خراسان آمد^۹ و سراسر دوره او در درگیری با مقنع سپری شد.^{۱۰} در زمان وی، در برخی نواحی خراسان خراسان قحطی سختی روی داد که بی تفاوتی معاذ و والیان نسبت به آن نارضایتی مردم را به دنبال داشت.^{۱۱} با این که او و سردارانش قیام مقنع را تا حد زیادی مهار کردند، معلوم نیست او

۱- گردیزی، همان، ص ۲۸۰.

۲- طبری، همان، ص ۱۲۳.

۳- گردیزی، همان، ص ۲۸۰.

۴- طبری، همان، ج ۸، ص ۱۲۸.

۵- گردیزی، همان، ۲۸۰.

۶- این شورش دارای ماهیت اجتماعی و مذهبی بود و به دستور مهدی توسط یزید بن مزید شیبانی سرکوب شد (یعقوبی، همان، ج ۲، ص: ۳۹۷).

۷- صدیقی، همان، ص ۲۲۲-۲۲۱.

۸- اصفهانی، همان، ص ۱۶۸.

۹- سلامی، همان، ص ۱۲۸.

۱۰- همان.

۱۱- همان.

به چه علتی از حکومت خراسان استعفا داد و مهدی نیز با این خواسته موافقت کرد.^۱ سال کناره گیری او در منابع نیامده، اما از آنجا که حکمران بعدی در ۱۶۳ ق. منصوب شده است،^۲ باید او در این سال کنار رفته باشد.

۱۳- مسیب بن زهیر^۳ بن عمر بن مسلم الضبی (۱۶۳-۱۶۶ ق): وی از نظراء النقباء بود.^۴ مسیب از فرماندهان ابومسلم در پیشروی به سوی عراق^۵ و در دوره سفاح رییس شرطه^۶ و برای خلفای عباسی شخصی مورد وثوق و در عزل و نصب‌های حکومتی طرف مشورت بود.^۷ مهدی، او را در ۱۶۳ ق.^۸ و درست در زمان آشفتگی‌های ناشی از شورش مقنع در ماوراءالنهر^۹ به حکومت خراسان منصوب کرد. سن بالای او و جایگاهش نزد عباسیان و حضور دیرینش در تشکیلات سیاسی و اداری از او شخصیتی مجرب و بانفوذ ساخته بود. او در آغاز ورود به خراسان^{۱۰} و گویا برای تجهیز نیرو جهت مقابله با مقنع، خراج را جمع‌آوری و پس از اندکی به مصاف مقنع رفت و جنبش او را سرکوب نمود.^{۱۱} در نتیجه محبوبیتی نزد خلیفه و برخی از مردم منطقه بدست آورد. اما بر اساس گزارش‌های تاریخی، او در ایام امارتش از ظلم و ستم ابا نداشت و بسیاری از خراسانیان از خراج بیش از اندازه شاکی بودند. این مسئله منجر

۱- گردیزی، همان، ص ۲۸۱

۲- ابن خیاط، همان، ص ۲۸۸.

۳- در کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء نام وی را زهیر بن مسیب نوشته است (اصفهانی، همان، ص ۲۰۱)، در حالی که سایر منابع او را مسیب بن زهیر نوشته‌اند.

۴- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص ۲۱۹.

۵- طبری، همان، ج ۷، ص ۴۰۵.

۶- همان، ۴۶۴.

۷- ازدی، همان، ج ۱، ص ۴۲۱.

۸- ابن خیاط، همان، ص ۲۸۸.

۹- نرشخی، همان، ص ۹۹.

۱۰- در تاریخ بخارا انتصاب او به امارت خراسان در مرو، جمادی الاول ۱۶۳ و ورود او به بخارا برای سرکوبی مقنع، رجب همان سال قید شده است (ابوبکر محمد بن جعفر، همان، ص ۹۹).

۱۱- گردیزی، همان، ص ۲۸۲.

به شورش شد و خلیفه را به عزل وی در ۱۶۶ ق.^۱ یا در ۱۶۵ ق. ناچار کرد.^۲

۱۴- ابوالعباس فضل بن سلیمان تمیمی طوسی (۱۶۶-۱۷۱ ق.): بیشتر او را ایرانی دانسته‌اند، اما برخی مانند فاروق عمر فوزی معتقدند او از عرب‌های تمیمی بود که به دلیل سکونت و زاده شدن در شهرهای ایران، ایرانی دانسته شده‌اند.^۳ در زمان انقلاب عباسیان از داعیان و گستره تبلیغش ابیورد بود.^۴ او آخرین نفر از داعیان بود که به حکمرانی خراسان رسید. احتمالاً وی بیشتر در امور اداری و دیوانی مشغول به کار بود، زیرا ابوجعفر منصور در ۱۵۳ ق. امور مهاداری (خاتم) را به او واگذارده بود،^۵ البته بنا به تاریخ طبرستان، «ابوالعباس طوسی» پیش از آن برای مدتی از حدود ۱۴۶ ق. والی طبرستان شد و با ایجاد پادگان‌هایی در بیش از چهل شهر و نقطه سوق‌الجیشی از تمیشه در مشرق تا چالوس و کلار در مغرب طبرستان، سلطه مسلمانان را بر آنجا امکان‌پذیرتر ساخته و مدتی بعد عزل شده بود.^۶ بر این اساس، با توجه به خدمات و توانایی‌هایش، مهدی عباسی او را در ۱۶۶ ق.^۷ یا ۱۶۵ ق. به حکومت خراسان گماشت.^۸ گویا دوره حکومت او بر خراسان دوره‌ای توأم با آرامش نسبی بوده است. در آغاز ورود به مرو، اصلاحاتی در کشاورزی، مالی، عمرانی، فرهنگی و امنیتی در خراسان شروع کرد. در ۱۶۶ ق. حنان بن نعمان السعدی از سوی او جهت مساحت کردن زمین‌های هرات^۹ و گویا برای اصلاح امر خراج فرستاده شد. او به مظالمی رسیدگی کرد که از

۱- طبری، همان، ج ۷، ص ۱۶۲.

۲- ابن خیاط، همان، ص ۲۸۹.

۳- ابوالقاسم ذکاوتی قراقرلو، (۱۳۸۰)، جاحظ، تهران، طرح نو، ص ۱۶.

۴- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص ۲۱۸.

۵- جهشیاری، همان، ص ۱۶۵.

۶- ابن اسفندیار، همان، ص ۸۱-۱۷۸.

۷- طبری، همان، ج ۸، ص ۳-۱۶۲.

۸- ابن خیاط، همان، ص ۲۹۱.

۹- فصیح خوافی، (۱۳۸۶). **مجمعل فصیحی**، ج ۱، مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصر آبادی. تهران، اساطیر، ص ۲۶۲.

سوی بزرگان و اقویا به مردم می‌شد. مبلغ اضافه مسیب بر خراج را کم کرد و حتی گفته شده خراج مناطق و شهرهایی چون قهستان، طبسین، آمل، بی‌آورد، هرات و پوشنگ را بخشید. مسجد مرو را توسعه داد. همچنین برای گسترش باغ‌ها و گورستان‌های مرو زمین‌هایی را از مردم خریداری کرد.^۱ افزایش حقوق و مستمری فرماندهان سپاه یکی دیگر از اقدامات او بود. او به ساخت استحکامات دفاعی دو شهر سغد و بخارا نیز اقدام نمود و شهر فضل‌آباد را ساخت.^۲ در سال ۱۷۱ ق. از طرف هارون به بغداد فراخوانده و امور خاتم (مهرداری) دوباره به به وی سپرده شد^۳ و اندکی بعد در همان‌جا درگذشت.^۴ شاید بتوان گفت او شایسته‌ترین حاکم حاکم این دوره بوده است.

۱۵- جعفر بن محمد بن اشعث خزاعی (۱۷۱-۱۷۳ ق): پدرش محمد از سوی ابومسلم به حکومت فارس منصوب شده بود.^۵ از آنجا که وی در ۱۷۱ ق. مهرداد خلیفه هارون بوده^۶ و ذکری از فعالیت‌های نظامی از وی در هیچ جنگی نشده است، می‌توان استنباط کرد او در مسائل دیوانی دستی داشته و بر اساس شناخت حکومت از وی و به اعتبار نام پدرش، هارون حکومت خراسان را به وی داده است.^۷ جعفر در دوره امارت بر خراسان به طخارستان و کابل لشکرکشی داشت^۸ و سکه زد.^۹ برخی منابع نوشته‌اند او تا ۱۷۳ ق. که درگذشت حکمران خراسان بود.^{۱۰} برخی هم نوشته‌اند او در همین سال از سوی هارون به

۱- گردیزی، همان، ص ۲۸۴-۲۸۳.

۲- همان، ۲۸۴.

۳- طبری، همان، ج ۸، ص ۲۳۵.

۴- همان.

۵- همان، ج ۷، ص ۴۵۸.

۶- همان، ج ۸، ص ۲۳۵.

۷- اصفهانی، همان، ص ۱۶۹.

۸- همان.

۹- گردیزی، همان، پاورقی ص ۲۸۴.

۱۰- یعقوبی، (۱۴۲۲ ق.). همان، ص ۱۳۹.

عراق فراخوانده شده است.^۱

۱۶- **عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث خزاعی (۱۷۳-۱۷۵ ق):** او بلافاصله بعد از پدر در ۱۷۳ ق. به حکومت خراسان رسید. درباره او در منابع چیزی یافت نشد. فقط می‌دانیم او پس از سه سال در ۱۷۵ ق. از حکومت خراسان عزل شده است.^۲

۱۷- **غطریف بن عطا الکندی (۱۷۵-۱۷۶ ق):** غلامی گمنام بود که زندگی فقیرانه‌ای داشت تا این‌که از سوی مهدی عباسی مورد توجه واقع شد و به دربار راه یافت.^۳ در اقدامی عجیب از از سوی هارون به حکومت خراسان، گرگان و سیستان منصوب شد.^۴ به‌هرحال، در زمان غطریف مردم مجدداً جو ناامن سال‌های قبل از حکومت فضل بن سلیمان را تجربه کردند. طالبیان خراسان به خاطر فشارهای سیاسی شورش کردند.^۵ یعقوبی وی را حاکمی ضعیف قلمداد کرده است.^۶ فرماندهانش جبویه را از فرغانه راندند، اما حصین خارجی که در سیستان قیام کرد، عامل او را شکست داد و تا پوشنگ، هرات و اسفزار پیش راند و بسیاری از نیروهای اعزامی غطریف را کشت تا این‌که در اسفزار کشته شد.^۷ به‌هر حال، وی بعد از کمتر از یک سال حکومت در ۱۷۶ ق. از سوی هارون عزل شد.^۸

اقدام جالبی که غطریف در مدت امارت بر خراسان انجام داد، ضرب نوعی سکه برای داد و ستد در شهر بخارا بود که به غطریفی نام یافت^۹ و در نوع خود بی‌نظیر بود.

۱۸- **حمزه بن مالک بن هشتم خزاعی (۱۷۶-۱۷۷ ق):** پدرش از دوازده نقیب اصلی تشکیلات

۱- اصفهانی، همان، ص ۱۶۹؛ گردیزی، همان، ص ۲۸۵.

۲- گردیزی، همان، ص ۲۸۵.

۳- یعقوبی، (بی‌تا). همان، ج ۲، ص ۳۹۹.

۴- گردیزی، همان، ص ۲۸۶.

۵- یعقوبی، (بی‌تا). همان، ج ۲، ص ۴۰۴.

۶- همان.

۷- گردیزی، همان، ص ۲۸۶.

۸- طبری، همان، ج ۸، ص ۲۵۲.

۹- نرشخی، همان، ص ۵۲-۴۹.

دعوت عباسی بود. خود وی از سرداران سپاه عیسی بن علی عموی خلیفه در جنگ با محمدنفس زکیه بود.^۱ در ۱۵۹ ق. والی سیستان^۲ و در ۱۷۶ ق. از طرف رشید به حکومت خراسان منصوب^۳ و در صفر ۱۷۷ ق. وارد آن دیار شد.^۴ وجهه بارز شخصیت وی نظامیگری بود، اما هیچ اقدامی از وی در مدت امارتش بر خراسان ثبت نشده و در ۱۷۷ ق. عزل شده است.^۵

۱۹- فضل بن یحیی برمکی (۱۷۷-۱۷۹ ق): از شخصیت‌های شاخص دیوانی بود که با برادرانش در محیطی فرهنگی با آداب درباری پرورش یافته و تحت تعالیم پدر با شیوه حکمرانی آشنا و در فصاحت از سرآمدان روزگار بوده است. رشید به قولی در ۱۷۶ یا ۱۷۷ ق. او را به حکومت خراسان و سیستان، جرجان و جبال گماشت.^۶ فضل در خراسان رفتار نیکویی نیکویی پیش گرفت و شروع به کارهای عمرانی و عام‌المنفعه و ساخت مساجد و رباط‌هایی نمود^۷ و برای جلوگیری از ورود ترکان غارتگر به خراسان در گذرگاهی به نام راشیت دروازه‌ای احداث کرد.^۸ او ظلم و بیداد را از بین برد و دستور داد دفاتر بقایای مالیاتی را بسوزانند.^۹ همچنین به غذای ماوراءالنهر رفت و شاه اشروسنه را به اطاعت^{۱۰} و یحیی بن عبدالله را به تسلیم واداشت. فضل در خراسان به تشکیل سپاهی از ایرانیان خراسانی پرداخت

۱- طبری، همان، ج ۷، ص ۵۹۶.

۲- برخی به اشتباه نام وی را حمزه بن مالک بن زهیر بن محمد العائذی نامیده‌اند (ابن خیاط، همان، ص ۲۹۱).

۳- ازدی، همان، ج ۱، ص ۵۰۶.

۴- اصفهانی، همان، ص ۱۷۰.

۵- ذهبی، همان، ج ۱۱، ص ۱۷.

۶- طبری، همان، ج ۸، صص ۲۴۲ و ۲۵۵؛ خوافی، همان، ج ۱، ص ۲۷۲.

۷- طبری، همان، ج ۸، ص ۲۵۷؛ نرشخی، همان، ص ۶۹.

۸- ابو عبدالله محمد الشریف الادرسی، (۱۴۰۹). *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، ج ۱. بیروت: عالم الکتب، صص ۴۹۰-۱.

۹- جهشیاری، همان، ص ۲۴۵.

۱۰- طبری، همان، ج ۸، ص ۲۵۷.

که عباسیه نامیده می‌شدند که به طور اغراق‌آمیزی تعداد آنها را پانصد هزار نفر نوشته‌اند.^۱
۲۰- منصور بن یزید (۱۷۹-۱۸۰ ق): دایی مهدی عباسی بود.^۲ مهدی او را در ۱۶۴ ق. به حکومت یمن منصوب کرد،^۳ اما دو سال بعد معزول شد.^۴ او در ۱۷۹ ق. از جانب هارون به امارت خراسان منصوب شد.^۵ درباره حکومت او تقریباً اطلاعی در دست نیست، اما گفته شده در آغاز کارش حمزه آذرک در خراسان ظهور کرد و در قهستان از مردم مال ستاند.^۶ او در ۱۸۰ ق. عزل شد.^۷ شاید یکی از علل آن عدم واکنش مناسب و ضعف او در برابر حوادثی مانند شورش حمزه بوده است.

۲۱- علی بن عیسی بن ماهان (۱۸۰-۱۹۱ ق): اصفهانی جعفر بن یحیی برمکی را حاکم بعدی خراسان دانسته است، اما گویا او قبل از آمدن عزل گردید.^۸ منابع دیگر همگی، حاکم بعدی را علی بن عیسی بن ماهان دانسته‌اند که از سرداران صدر حکومت عباسی و ابومسلم بود. او مانند پدرش شخصیتی نظامی و در دوره مهدی از زمره کشیکبانان موسی، پسر خلیفه، بود که بعداً در ۱۶۸ ق. با لقب هادی به خلافت رسید.^۹ جایگاه او نزد ولی نعمتش روزبه‌روز بهبود و در ۱۶۳ ق. به سالاری نگهبانان ارتقا یافت.^{۱۰} در ۱۶۷ ق. همراه او در جنگ با حکمران طبرستان حضور داشت.^{۱۱} از سال ۱۸۰ ق. در عهد هارون به حکومت خراسان منصوب شد.^{۱۲} به گزارش

۱- همان.

۲- اصفهانی، همان، ص ۲۰۲؛ گردیزی، همان، ص ۲۸۹.

۳- طبری، همان، ج ۸، ص ۱۵۱.

۴- همان، ص ۱۶۳.

۵- گردیزی، همان، ص ۲۸۹.

۶- همان.

۷- ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۱۵۰.

۸- اصفهانی، همان، ص ۱۷۰.

۹- طبری، همان، ج ۸، ص ۱۸۷.

۱۰- همان، ص ۱۴۴.

۱۱- همان، ص ۱۶۴.

۱۲- اصفهانی، همان، ص ۱۷۰.

همه منابع، حکومت وی در خراسان با نهایت بی‌رحمی همراه بود، به گونه‌ای که نه تنها عامه، بلکه بسیاری از بزرگان خراسان از آزارهای او در امان نماندند و اموال آنان مصادره شد.^۱ این‌گونه برخوردها موجب بروز اعتراضات و شکایات و حتی شورش علیه وی شد. در حکومت او سه شورش حمزه آذرک (۱۷۹-۲۱۳ ق.)، ابوالخصیب (۱۸۳-۱۸۶ ق.) و رافع بن لیث (۱۹۰-۱۹۴ ق) رخ داد یا گسترش یافت. شورش حمزه در این زمان چهره واقعی خود را نشان داد. این شورش پرخطرترین شورش از سوی خوارج این دوره در خراسان و سیستان بود که مدت زیادی دوام آورد. حمزه برای پیشبرد اهدافش علاوه بر تشکیلات داعیان، دارای تشکیلات نظامی و اداری نیز بود.^۲ عمق فعالیت‌هایش به گونه‌ای بود که نه تنها دغدغه حکومت خراسان، بلکه دستگاه خلافت شد و هارون ناچار گردید به شرق سفر کند.^۳ هارون ابتدا به مکاتبه با حمزه پرداخت،^۴ در این نامه نگاری‌ها مشخص شد مشکل چنان عمیق است که جز با شمشیر قابل حل نیست، اما مرگ هارون در ۱۹۳ ق. مانع رویارویی خلیفه با حمزه شد.^۵ در نهایت این شورش مدت‌ها بعد در ۲۱۳ ق. سرکوب گردید.^۶ شورش دیگر توسط شخصی ایرانی به نام وهیب بن عبدالله معروف به ابوالخصیب از اهالی نسا رهبری می‌شد.^۷ درباره علل و شخص شورشی اطلاع چندانی در دست نیست. این شورش در ابتدا محدود به نسا می‌شد، اما به تدریج دامنه آن نیشابور، ابیورد و طوس را فرا گرفت و سه سال والی خراسان را مشغول کرد. گویا این شورش هم واکنشی به حکومت ظالمانه علی بن عیسی بود.

۱- جهشیاری، همان، ص ۲۹۰.

۲- عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، (۱۳۸۸). ترجمه الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام. ترجمه النکت الاعتقادیه شیخ مفید، محمد جواد مشکور. چاپ ششم، تهران، اشراقی. صص ۵۹-۶۰.

۳- البته در برخی منابع علت سفر وی را قیام رافع نوشته‌اند (طبری، همان، ج ۸، ص ۳۳۸).

۴- تاریخ سیستان. (۱۳۸۱). به تصحیح ملک الشعرا بهار. تهران، دنیای کتاب، ص ۲۱۲.

۵- همان، صص ۲۱۸-۲۱۹.

۶- همان، ص ۲۲۹. بغدادی، همان، ص ۶۱.

۷- ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۱۶۴.

ابوالخصیب به حدی قوی شد که توانست مرو، کرسی والی خراسان، را به محاصره در آورد.^۱ او بعد از آن به سرخس رفت و در آن جا نیز پیروان زیادی یافت. علی بن عیسی در ۱۸۶ ق. شخصاً رهبری لشکر را به عهده گرفت و ابوالخصیب را کشت.^۲

قیام رافع بن لیث در سمرقند و در ۱۹۰ ق. روی داد که نوه نصر بن سیار، آخرین حاکم اموی خراسان و عرب تبار بود و واکنش دیگری به رفتارهای ظالمانه علی بن عیسی بود.^۳ کار رافع به حدی بالا گرفت که به گفته برخی منابع هارون برای مقابله با وی به خراسان آمد،^۴ اما ابتدا هرثمه بن اعین را به سمرقند فرستاد.^۵ گستردگی شورش رافع تقریباً تمام نواحی ماوراءالنهر از جمله چاچ، فرغانه، خجند، اشروسنه، بخارا، خوارزم، بلخ، طخارستان، چغانیان، ختل و سغد را دربرگرفت. حتی ترکان خُرخی و سپاهیان تبت نیز به او پیوستند.^۶ پیوستن شهرهای مختلف و اقوام گوناگون به رافع کاملاً گویای نارضایتی عمومی مردم از حکمران عباسی، علی بن عیسی و عدم ثبات و آرامش سیاسی است. رافع نیز نهایتاً با آمدن مأمون در ۱۹۳ ق. به خراسان، از وی امان خواست^۷ و سرانجام ستم‌ها و چپاول ثروت مردم و شکایات اعیان و اشراف خراسان موجب عزل علی در ۱۹۱ ق. شد.^۸

۲۲- هرثمه بن اعین (۱۹۱-۱۹۲/۱۹۳ ق.): ویژگی بارز شخصیت او نظامی‌گری بود. پیش از

این در ۱۷۸ ق. عامل فلسطین و در همین ایام مأمور سرکوب شورشی در مصر شد.^۹ در ۱۸۰

۱- همان، ص ۱۶۸.

۲- همان، ص ۱۷۴.

۳- دینوری، همان، ص ۳۹۱.

۴- طبری، همان، ج ۸، ص ۳۳۸.

۵- یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۲۵.

۶- همان.

۷- طبری، همان، ج ۸، ص ۳۷۵.

۸- ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۲۰۳.

۹- طبریف همان، ج ۸، ص ۲۵۶.

ق. از سوی جعفر برمکی سالار نگهبانان هارون گردید.^۱ با توجه به شناختی که هارون از وی و توانایی‌هایش و سابقه او در اداره حکومت داشت و به‌منظور بازگرداندن آرامش به خراسان، او را به حکومت آن‌جا منصوب کرد. برخی سال انتصاب وی را ۱۹۱ ق.^۲ و برخی اواخر ربیع‌الآخر ۱۹۲ ق.^۳ آورده‌اند.

در میان امیران این دوره خراسان، هرثمه تنها امیری بود که انتصابش پنهانی صورت گرفته بود، شاید بدان سبب که علی‌بن عیسی از عزل خود بی‌اطلاع باشد و دست به شورش یا فرار نزند. عزل علی‌بن عیسی و دستگیری وی، فرزندان، دبیران و عاملانش بزرگ‌ترین خدمت هرثمه به خراسانیان بود و موجب محبوبیت او در میان مردم شد. از دیگر اقدامات هرثمه در ولایتداری خراسان، سرکوب شورش رافع‌بن لیث بود،^۴ اما او نیز قادر به سرکوب این شورش نبود تا این‌که سرکوب آن به مأمون سپرده شد.^۵

ب- دوره مأمون و گذار

۲۳- مأمون (۱۹۳-۲۰۳ ق.): مأمون در ۱۹۲ ق. در پی آشفتگی‌های ناشی از شورش حمزه و رافع بن لیث همراه هارون به شرق آمد. مأمون از همان بدو ورود به‌عنوان امیر خراسان به سرکوب شورش رافع مشغول شد. با مرگ هارون در ۱۹۳ ق. مأمون همچنان به عنوان حاکم شرق خلافت در این ناحیه ماند و با برادرش امین به عنوان خلیفه جدید بیعت کرد و از خراسانیان برای او بیعت گرفت،^۶ اما در اثر اختلاف او با امین بر سر قدرت و خلأ قدرت ناشی از مرگ هارون، قدرت‌های آن سوی ماوراءالنهر برای برآشفتن خراسان برانگیخته شدند و

۱- همان، ص ۲۶۶.

۲- ازدی، همان، ج ۱، ص ۵۴۱.

۳- اصفهانی، همان، ص ۱۷۱.

۴- طبری، همان، ج ۸، ص ۳۲۴.

۵- طبری، همان، ص ۳۷۵.

۶- ر. ک. اصفهانی، همان، ص ۲- ۱۷۱.

در راه استقلال کوشیدند. در ۱۹۵ ق. جبغویه^۱ و خاقان تبت که تابعیت دولت عباسیان را پذیرفته بودند سر از اطاعت تافتند و شاه کابل نیز درصدد گسترش قلمرو و تصرف نواحی اطراف بود. شاه اترار از پرداخت خراج سرپیچید. تقارن این وضعیت با اختلاف با امین، مأمون را بر آن داشت از مقابله با آنها پرهیز کند تا با خیالی آسوده‌تر برای به‌دست آوردن خلافت تلاش کند.^۲ در ۱۹۶ ق. با شکست سپاه امین^۳ مرحله دوم اقامت مأمون در خراسان، یعنی دوره خلافتش، آغاز شد.

مأمون به‌خاطر گسترش تکاپوهای علویان و شورش‌های آنها علی‌بن موسی‌الرضا را به ولایت‌تعدی انتخاب کرد و او را در ۲۰۰ ق. به خراسان آورد.^۴ در همین سال در خراسان فعالیت‌هایی از سوی نوه یوسف برم اتفاق افتاد.^۵ تنها منبع ما درباره این شورش، تاریخ یعقوبی یعقوبی است که فقط اشاره‌ای گذرا به این شورش دارد. بنابراین، از انگیزه شورش، چگونگی و مدت و سرکوب‌گر آن هیچ اطلاعی در دست نیست. مأمون در سال ۲۰۳ ق. به بغداد بازگشت.

وی قبل از حرکت به سوی بغداد سعی کرد پادشاهان نواحی اطراف خراسان را از طریق صلح و مکاتبه به اطاعت خود درآورد^۶ و رجاء‌بن‌ابی‌ضحاک را به‌جای خود به حکومت خراسان گماشت. برخی نویسندگان مانند حمزه اصفهانی فضل‌بن‌سهل را برای بخشی از دوره مأمون، یعنی از ۱۹۶ ق. به بعد، حاکم خراسان دانسته‌اند و پس از مأمون نام وی را به عنوان حاکم خراسان ذکر کرده‌اند.^۷

۱- پادشاه غزیه (=غرها) و پادشاه خرلیخیه را می‌گفتند (خوارزمی، ۱۳۸۳)، *مفاتیح العلوم*. ترجمه سید حسین خدیو جم.

تهران، علمی و فرهنگی. ص ۱۱۴).

۲- طبریف همان، ج ۸، صص ۴-۴۰۳.

۳- همان، صص ۴۲۳-۴۱۸.

۴- میرخواند، همان، ج ۳، ص ۲۶۲۷.

۵- یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۵۰.

۶- یعقوبی، همان، ص ۱۴۱.

۷- اصفهانی، همان، ص ۱۷۲.

۲۴- رجاء بن ضحاک (۲۰۳-۲۰۴ ق): از خادمان هارون و کسانی بود که از طرف وی مأمور مصادره اموال برمکیان در رقه بود.^۱ بعد از براندازی علی بن عیسی، احتمالاً در سرکوب قیام رافع بن لیث شرکت داشت و هنگامی که مأمون به خراسان رسید به وی پیوست، زیرا در ۲۰۰ ق. از سوی مأمون و به خاطر نزدیکی به فضل بن سهل، مأمور آوردن امام رضا به خراسان شد.^۲ بنابراین، مأمون با شناختی که از وی داشت جرجان (در ۲۰۳ ق.) و خراسان را به غیر از ماوراء النهر به او داد.^۳ اما از آنجا که وی شخصیتی نظامی بود و با شیوه‌های حکومتی آشنایی نداشت در اداره خراسان ناتوان ماند و عملکرد ضعیف موجب عزل سریع وی شد.^۴ مأمون که در ربیع الاول ۲۰۴ ق. به بغداد رسید^۵ ناگزیر حکومت خراسان را به غسان بن عباد واگذار کرد.

۲۵- غسان بن عباد (رجب ۲۰۴-۲۰۵ ق): آخرین حکمران عباسی این دوره ۷۳ ساله و عموزاده فضل و حسن بن سهل و سالار نگهبانان مأمون^۶ و ایرانی بود. در رجب ۲۰۴ ق. از سوی مأمون به حکومت خراسان، سیستان، کرمان، جرجان، طبرستان، رویان، دماوند و قومس منصوب شد.^۷ او وضعیت سیاسی خراسان را که بر اثر عملکرد ضعیف رجاء آشفته شده بود، اصلاح کرد.^۸ در دوره حکومتش نوح بن اسد سامانی را به سمرقند گماشت.^۹ همچنین فرغانه را را به احمد بن اسد، چاچ و اشروسنه را به یحیی بن اسد و هرات را به الیاس بن اسد واگذار

۱- طبری، همان، ج ۸، ص ۲۹۶.

۲- یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳- اصفهانی، همان، ص ۱۷۲.

۴- یعقوبی، (۱۴۲۲ ق.)، همان، ص ۱۴۱.

۵- یعقوبی، (بی تا)، همان، ج ۲، ص ۴۵۳.

۶- طبری، همان، ج ۸، ص ۵۵۰.

۷- اصفهانی، همان، ص ۱۷۲؛ گردیزی، همان، ص ۲۹۶.

۸- یعقوبی، (۱۴۲۲ ق.)، همان، ص ۱۴۱.

۹- گردیزی، همان، ص ۲۹۶.

نمود؛^۱ بنابراین بذرهای اولیه حکومت سامانیان در زمان امارت او افشانده شد. نحوه حکومت وی همچنین سبب اعطای حکومت به طاهریان هم شد. مدت امارت او بر خراسان و همه نواحی یاد شده دیگر بنا به برخی منابع دو سال کامل بود.^۲ برخی آن را کم‌تر و از نیمه‌های دویست و چهار و تا چند ماه از دویست و پنج دانسته‌اند.^۳ وی بر اثر توطئه‌ای از سوی طاهربن حسین از حکومت خراسان برکنار شد.^۴ با آمدن طاهر و اعلام استقلال او که منجر به ایجاد سلسله طاهریان شد، دوره ۷۳ ساله اداره خراسان از سوی والیان مستقیم عباسیان پایان یافت و تاریخ سیاسی ایران وارد مرحله نوینی گردید که از حیثه بحث فعلی خارج می‌شود. شاید بتوان ۲۵ حاکم این دوره خراسان را که مجموعاً ۷۳ سال حکومت کردند، به جز سه حاکم با عملکرد پیشین ناشناخته در سه گروه دسته‌بندی کرد:

۱. حاکمان برآمده از تشکیلات دعوت عباسیان (۸ نفر)؛

۲. حاکمان نظامی (۹ نفر)؛

۳. حاکمان برآمده از تشکیلات دیوانی (۴ نفر).

کوتاهی کلی مدت امارت والیان خراسان که میانگین آن دو سال و نه ماه است و نیز اینکه در مجموع ۱۷ تن از آنان برآمده از نظام دعوت یا افرادی نظامی بوده‌اند، تأییدی است بر نظر التون دانیل که معتقد به غلط بودن این پندار تاریخنگاران است که چون شورش عباسیان و هواداران از خراسان شروع شد، پس همواره تا حکومت طاهریان سنگر پشتیبانی عباسیان ماند. او می‌گوید «شورش‌ها و مخالفت‌های بسیار علیه عباسیان تنها از طرف خوارج و شیعیان یا به دلیل آشفتگی ولایت همجوار یعنی سیستان روی نمی‌داد، بلکه به دلیل ارتجاعی بود که عباسیان بر خلاف آرزوهای خراسانیان مسلط کردند و «با گذشت زمان شورشیان خراسان یا دست کم آنان که در خراسان مانده بودند، دریافتند که دودمانی که با یاری ایشان بر مسند

۱- خوافی، همان، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲- اصفهانی، همان، ص ۱۷۲.

۳- یعقوبی، همان، صص ۲- ۱۴۱.

۴- یعقوبی، (بی‌تا)، همان، ج ۲، صص ۶- ۴۵۵.

دست یافته بود چندان دل بستگی با آرمان‌های آنان ندارد»^۱.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد موقعیت جغرافیایی، گستردگی و ثروتمند بودن خراسان و بی‌ثباتی‌های ناشی از آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی پس از آن، خلفای عباسی را بعد از رسیدن به خلافت و استقرار در عراق، به ویژه با توجه به استقلال‌طلبی ابومسلم، بر آن داشت تا کارگزاری به این منطقه گسیل دارند که حافظ منافع آن‌ها در این ایالت مهم باشند. به‌طور کلی، خراسان در این ۷۳ سال توسط ۲۵ تن از والیان و امیرانی اداره شد که مستقیماً دست‌نشانده عباسیان بودند و عمدتاً وفاداریشان به اثبات رسیده بود. گرچه گاه خود این والیان نیز علیه عباسیان شورش می‌کردند یا از میان برداشته می‌شدند.

به‌طور کلی، می‌توان این والیان را به چهار گروه کلی تقسیم کرد: ۱- آنان که سابقه حضور در تشکیلات داعیان را داشتند؛ ۲- والیانی که خط مشی سیاسی- اداری داشتند که اغلب ایرانی بودند و با درک شرایط مردم به اقدامات اصلاحی دست زدند، اما از آن‌جا که بیشتر گرایش به مردم داشتند تا حکومت، خلفای عباسی در پی منافع خود کسانی را به منطقه گسیل می‌داشتند که به فکر منافع دستگاه حکومتی باشند؛ ۳- گروه سوم نظامیانی بودند که عملکرد اصلی آن‌ها به عنوان حکمران، سرکوب شورش‌های بزرگی بود که اساس حکومت عباسیان را در خراسان و ماوراءالنهر و سیستان تهدید می‌نمودند. اقدامات برخی از آن‌ها در اواخر این دوره نارضایتی و شورش مردم را در پی داشت که خلیفه هارون را جهت حفظ خراسان و برگرداندن آرامش به منطقه کشاند. او فرزندش مأمون را برای تداوم تسلط بر مناطق شرقی‌تر فرستاد تا خطر تجزیه را از بین ببرد که تا حدودی نیز موفق بود. اما با اختلافی که در دستگاه خلافت بین امین و مأمون رخ داد و سرانجام به پیروزی مأمون انجامید، وی مدتی از آغاز خلافتش را در خراسان گذراند. این رویداد در ارتقای موقعیت خراسان و تحولات بیشتر اداری اهمیت داشت، زیرا بی‌گمان باید در این دوره برخی تشکیلات مورد نیاز خلافت در رقابت با بغداد،

۱- التون، همان، صص ۷۱- ۱۷۰.

در خراسان شکل گرفته باشد. با بازگشت مأمون به بغداد، مجدداً نارضایتی‌ها بروز نمود و شرایط تجزیه نسبی این ناحیه فراهم شد و خلافت ناگزیر حکومت را به طاهریان سپرد. ۴- علاوه بر این سه گروه از والیان، گروه چهارمی نیز بودند که اطلاعی چندانی از شخصیت و عملکردشان قبل از ولایتداری خراسان در منابع نیامده است. از این‌رو، وجه بارز شخصیتی آن‌ها مجهول مانده است.

همان‌طور که ملاحظه شد از عوامل انتخاب والیان سابقه خدمات نظامی یا اداری و تبلیغی به عباسیان، مورد وثوق بودن، داشتن سن بالا و تجربه کافی (شیخوخیت)، شناخت، حفظ و کنترل منطقه و آشنایی نسبی با زبان فرهنگ و روحیات مردم خراسان، بود. میانگین دوره حکومت این والیان کمتر از سه سال و نیم بود و مشکلات مختلف خراسان یا ترس عباسیان از مشکلات احتمالی توسط این والیان به تغییر پی در پی آنان منجر می‌شده است. این مقاله کوشید این والیان را شناسایی و به طور روشن معرفی و اقدامات آنها را در جایگاه امارت بیان کند. با این همه کمبود منابع سبب شد تا از رقابت‌های والیان برای رسیدن به این منصب و سرنوشت آنان بعد از عزلشان و نیز اختیارات یا همراهان آنان آگاهی‌های بسنده در دست نباشد. اما می‌توان در مجموع یکی از علل کمبود آگاهی را علاوه بر از بین رفتن منابع در تغییرات گوناگون و از میان رفتن رقابت‌های اعراب شمالی و جنوبی و نیز کم‌رنگ شدن مسئله فتوحات و پررنگ‌تر شدن مسائل داخلی خلافت دانست که بر تاریخ‌نویسی نیز تأثیر نهاده است. تأثیر آمد و شد این والیان و اقدامات آنان و همراهانشان بر نظام اداری خراسان تأثیر گذاشت و باید در جای دیگر به آن پرداخت.

کتابنامه

- ابن اثیر. عزالدین. (۱۳۸۵ ق.). *الکامل فی التاریخ*. ج ۵. بیروت: دارالصادر.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسین. (۱۳۲۰). *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال. به اهتمام محمد رمضان، تهران: خاور.
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۶۶). *الفهرست*. ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد. تهران: امیرکبیر.
- ابن حزم، علی بن احمد. (بی تا). *جمهره انساب العرب*. محقق لجنه من العلماء بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن عساکر، علی بن حسن. (بی تا). *تاریخ مدینه دمشق*. ج ۱۵. محقق علی شیری. بیروت: دار الفکر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (بی تا). *البدایه و النهایه*. ج ۱۰. بیروت: دار الفکر.
- اخبار الدوله العباسیه*. (۱۹۹۷). تحقیق عبدالعزیز دوری و عبدالجبار مطلبی. بیروت: لدار الطلیعه للطباعه و النشر.
- ازدی، یزید بن محمد. (بی تا). *تاریخ موصل*. ج ۱. محقق احمد عبدالله محمود. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۲۰۰۴ م.). *مسالك والممالک*. لیدن افست بیروت: دارالصادر.
- اصفهانى، حمزه بن الحسن. (۱۳۴۶). *سنی ملوک الارض و الانبیاء*. [بی جا]. [بی نا].
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر. (۱۳۸۸). *ترجمه الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام*. ترجمه النکت الاعتقادیه شیخ مفید، محمد جواد مشکور. چاپ ششم. تهران: اشراقی.
- بهرامیان، علی و صادق سجادی. (۱۳۷۳). «ابومسلم». *دایره المعارف بزرگ اسلامی*. ج ۶. تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- تاریخ سیستان. (۱۳۸۱). *به تصحیح ملک الشعرا بهار*. تهران: دنیای کتاب.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس. (۱۳۴۸). *الوزرا و الکتاب*. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: بی نا.
- حیبی، عبدالحی. (۱۳۶۳). *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*. ج ۳. تهران: دنیای کتاب.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب*. (۱۴۲۹ ق.). القاهره: الدار الثقافیه للنشر.
- خلیفه بن خیاط. (بی تا). *تاریخ خلیفه بن خیاط*. محقق نجیب فواز. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف. (۱۳۸۳). *مفاتیح العلوم*. ترجمه سید حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.

خوافی، فصیح. (۱۳۸۶). **مجمعل فصیحی**. ج ۱. مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصر آبادی. تهران: اساطیر.

دانیل. التون. (۱۳۸۳). **تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسی**. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: علمی و فرهنگی.

دینوری. ابن قتیبه. (۱۴۱۰). **الامامه و السیاسه معروف بتاریخ الخلفاء**. ج ۲. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالاضواء.

دینوری. ابوحنیفه. (۱۳۶۸ ش). **اخبار الطوال**. محقق عبدالمنعم عامر و جمال الدین شبالی. قم: منشورات الرضی. ذکاو تی قراگزلو، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، **جاحظ**، تهران، طرح نو.

ذهبی، محمد بن احمد. (بی تا). **تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام**. ج ۸. محقق عمر عبد السلام تدمری. بیروت: دار الكتاب العرب.

رضازاده لنگرودی، رضا. (۱۳۸۵). «قیام مقنع - جنبش روستایی سپیدجامگان» **جنبش های اجتماعی در ایران پس از اسلام** (مجموعه مقالات). تهران: فرهنگ نشر نو.

زرکلی، خیرالدین. (بی تا). **الاعلام: قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین**. ج ۳. بیروت: دار العلم للملایین.

الشریف الادریسی. ابو عبدالله محمد. (۱۴۰۹). **نزه المشتاق فی اختراق الآفاق**. ج ۱. بیروت: عالم الکتب.

شعبان، محمد عبدالحی محمد (۱۳۸۶)، **فراهم آمدن زمینه های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان**، ترجمه پروین ترکمنی آذر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

صدیقی، غلامحسین. (۱۳۷۲). **جنبش های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری**. تهران: پازنگ.

طبری. محمد بن جریر. (۱۳۸۷ ق.). **تاریخ الامم و الملوک**. ج ۷ و ۸. چاپ دوم. بیروت: روائع التراث العربی. قنوت، عبدالرحیم (۱۳۹۳)، **تاریخ نگاری محلی ایران در دوره اسلامی**، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، تهران - قم.

سلامی، حسین بن احمد. (۱۳۹۰). **اخبار ولای خراسان**، پژوهش و بازسازی محمد علی کاظم بیگی. تهران: میراث مکتوب.

گردیزی. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود. (۱۳۶۳). **تاریخ گردیزی**. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: ارمغان.

مجمعل التواریخ و القصص. (۱۳۱۸). بتصحیح ملک الشعراى بهار. به همت محمد رمضانى. تهران: خاور.

المقدسى، مطهر بن طاهر. (بی تا). **البدء و التاریخ**. الجزء الرابع و الجزء السادس. بورسعيد: ناشر مكتبة الثقافه

الدینیه.

میرخواند، محمدبن خاوندشاه. (۱۳۸۰). *تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء*. ج ۳. تصحیح جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.

میرخواند، محمدبن خاوندشاه. (۱۳۸۰). *تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء*. ج ۳. تصحیح جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.

نادری، نادر (۱۳۸۴) *برآمدن عباسیان: ایدئولوژی مذهبی و اقتدار سیاسی*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، نگار نادری. تهران: سخن.

نرخعی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۵۱). *تاریخ بخارا*. تلخیص محمدبن ظفر بن عمر. تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح). (۱۴۲۲ ق.). *البلدان*. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه.

-----، احمد بن ابی یعقوب. (بی تا). *تاریخ یعقوبی*. ج ۱ و ۲. بیروت: دارالصادر.

آیین بودا در دوران پیش از اسلام^۱

رونالد امّریک

ترجمه: پیمان ابوالبشری^۲

خاستگاه و گسترش آغازین آیین بودا

کیش بودا در سده ششم پیش از میلاد در شمال شرقی هندوستان و به دنبال تعلیمات بودای تاریخی، شاکیا مونی، به وجود آمد. طی سال‌های پس از درگذشت بودا (۴۸۳ ق.م)، پیروانش در برپایی متون اصیل و قوانین مذهبی روزانه در میان جوامع بودایی فعالانه شرکت جستند. با این حال، جامعه بودایی به علت تشّت آرا به فرقه‌های بی‌شماری منشعب شد. با وجود کشمکش‌های داخلی شاید بتوان گسترش بودیسم را معلول حمایت امپراتور مشهور هندی، آشوکا، دانست که در سال ۲۶۸ ق.م به تخت نشست. او در نتیجه کشتاری که پس از غلبه بر منطقه کالینگا (آریستا) در حدود ۲۶۰ ق.م رخ داده بود، با هدف دوری از خشونت به آیین بودا گروید. اغلب یافته‌ها درباره سلطنت آشوکا از کتیبه‌های وی به دست آمده که تا نقاط دوردست امپراتوری گسترده شده بودند. مهم‌ترین آن‌ها فرامین صخره و قوانین پیلا نام دارد. کتیبه‌ها دارای مضامین گوناگونی است، اما همواره هنجارهای اخلاقی تعالیم بودایی را ترویج می‌کند.

اغلب سنگ‌نوشته‌ها با الفبای پراکریت (براهمی) حکاکی شده است؛ گرچه الفبای خارشتی در شمال غرب که از نوشته‌های آرامی منشعب شد پیش از این در دو کتیبه مشهور آشوکا مورد استفاده قرار گرفت. ناگفته نماند زبان آرامی به تنهایی برای چندین سنگ‌نوشته در شمال غرب به کار گرفته شد. یکی از این سنگ‌نوشته‌ها در سال ۱۹۵۸ در قندهار افغانستان کشف شد که به

1- Buddhism i. In pre-Islamic Times / By: Ronald E. Emmerick

۲- دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه فردوسی مشهد. Peiman.ab@gmail.com

دو زبان یونانی و آرامی بود. کاربرد الفبای آرامی و خاڑشتی در دو کتیبه فرامین صخره، تأثیر ایران را آشکار می‌سازد که حتی از واژه‌های ایرانی خالی نیست. گسترش آیین بودا در میان مردم غیرهندی، در مرزهای سرزمین ایران (تحت کنترل یونانیان) و کشور هند میسر گشت که مردمان یونانی، هندی و ایرانی در کنار هم زندگی می‌کردند.

در سال ۱۹۶۳ سنگ‌نبشته‌ای طولانی به زبان یونانی در قندهار کشف شد که ترجمه‌ای از فرامین آشوکا (فصولی از همان دو کتیبه صخره) بود و به حمایت او از فعالیت مبلغان مذهبی گواهی می‌داد. علاوه بر این، بقایای فعالیت‌های ساختمانی، مدرک آشکار دیگری به شمار می‌رفت. در افسانه‌های عامیانه، تأسیس ۸۴ هزار معبد استوپه را به او نسبت داده‌اند. استوپه‌های دوره آشوکا و جانشینانش از آنچه بعدها در عصر کوشانی بنا شد مشخصاً متمایز است. پیش از این، هسون تسیانگ، زائر مشهور چینی، در قرن هفتم میلادی به این تفاوت اشاره کرد. او تعداد زیادی استوپه به سبک آشوکا در شمال غرب، مانند سه استوپه در تاکشاهایلا (تاکسیلا)، دو بنا در اودیانا، پنج ساختمان در گندهاره، سه استوپه در نزدیکی ناگاراها (جلال آباد)، دوازده بنا در جاگوده (نزدیک گندهاره) و حتی یک استوپه در کاپیسی (بگرام) مشاهده کرده بود.

رواج آیین بودا در باکتريا

زمان دقیق برپایی آیین بودا در باکتريا هنوز آشکار نیست. برخی محققان زمان ظهورش را یک قرن قبل از میلاد و حتی پیشتر می‌دانند، اما بعضی دیگر، از نظریه گسترش بودیسم به دست کوشان‌ها حمایت می‌کنند.^۱ آنچه مشخص است، گسترش تأثیر حکومت کوشانی در سده‌های آغازین میلادی در چین است. کاربرد نوشته‌های پراکریت در شمال غرب با الفبای خاڑشتی به عنوان زبان اداری پادشاهی شان-شان (در شرق سرزمین ختن) کاملاً روشن است. این اسناد بین ۲۰۰ و ۳۲۰ میلادی تاریخگذاری شده است.^۲ کتیبه‌ای به زبان خاڑشتی که

1. Staviskij, pp201ff

2. Brough, 594-604

احتمالاً در اواسط سده دوم میلادی حجاری شده، در ایالت لویانگ چین کشف شد. در آغاز قرن سوم میلادی در همین منطقه، حداقل دو دیر بودایی به همراه عدّه‌ای بسیار از مترجمان خارجی فعالیت داشتند.^۱ فاسین در ۴۰۰ میلادی تخمین می‌زند که بیش از چهارهزار راهب در شان-شان به تبلیغ کیش بودایی مشغول بوده‌اند.^۲

گسترش آیین بودا در ترکستان چین

تاریخ نفوذ بودیسم را در ترکستان چین به آسانی نمی‌توان ردیابی کرد. داستان‌های قدیمی، شکل‌گیری ختن را با پسر و وزیر اعظم آشوکا مرتبط می‌دانند. طبق این منابع، تأسیس ختن در نتیجه سازش میان گروه‌های تبعیدشده هندی و چینی بود. بسیاری از محققان چنین گزارش‌هایی را افسانه تلقی کرده و آن را نادیده گرفته‌اند؛ با این حال باید گفت، عوامل گوناگونی به این روایات اعتبار می‌بخشد. بدون تردید در سده نخست پیش از میلاد، زمانی که اولین گزارش‌های تاریخی از ختن تهیه شده است (سالنامه‌های هان) این منطقه به دو نیمه تقسیم شده بود: جوامعی از مردمان چین و هند. علاوه بر این، از یوتکان، سرزمین باستانی ختن، مجموعه‌ای از سکه‌های قرن نخست میلادی به دست آمده است که در یک سو افسانه‌های چینی و در جهت دیگر، الفبای پراکریت هندی را نشان می‌دهد.^۳ هدف نویسندگان این متون، اختصاص زمان کهن‌تری برای رسیدن بودیسم به ختن بوده است. آن‌ها تمایل داشتند این پدیده را به عصر آشوکا پیوند دهند، اما روایات تبتی نقل می‌کنند، بودیسم در سال ۸۴ ق.م در ختن، یعنی، ۱۶۵ سال بعد، اشاعه یافت.^۴ اگرچه این موضوع، دور از ذهن نیست،^۵ با این حال به طور کلی، تأسیس آیین بودا در ختن به زمان‌های بسیار دور مرتبط می‌شود.^۶

1. Zürcher, 1959, pp. 30ff

2. Beal, I, p. xxiv

3. Stein, pp. 204-05, 575, 76; Hoernle, pp. 1-16; Thomas; Cribb

4. Emmerick, 1967, p23

5. Zürcher, 1959, p. 23

6. Daffinà, pp. 187-91

بودیسم در حکومت کوشان‌ها

تبار نژادی مردم کوشان مشخص نیست، اما باید گفت، آن‌ها به زبان ایرانیان سرزمین‌های باختری صحبت می‌کردند. آن‌ها بر جاده مشهور تجاری ویژه‌ای نظارت داشتند که از تاکسیلا و از سوی منطقه بامیان به بلخ و از آنجا به ترمذ می‌رسید. تردیدی نیست که از همین مسیر، آیین بودا به آسیای مرکزی و ترکستان چین راه یافت و رابطه‌اش را با هندوستان حفظ کرد. در سراسر این جاده به سمت شرق، آثار باستان‌شناسی کوشان‌های بودایی گسترده شده است. روزگار حکومت کوشانی، عصر مشهورترین معماری بودایی در میان ایرانیان و حجاری تندیس بوداهای عظیم‌الجثه و بلند ۳۵ و ۵۳ متری در دل کوه‌های بامیان افغانستان تلقی می‌شود. این مجسمه‌های غول‌آسا به شدت مورد تحسین هسون‌تسیانگ در سده هفتم میلادی قرار گرفت.^۱ در غرب هم برای نخستین بار *توماس هاید* در ۱۷۰۰ میلادی به آنها اشاره کرد.^۲ استوپه‌های بودایی در سرزمین کوشان شامل بناهایی در منطقه *وارداک* در ۳۰ مایلی غرب کابل، تعدادی در کاپیسی (بگرام)، استوپه‌های *هدا* و *بیماران* در ناحیه *جلال آباد* (ناگاراهاارا) و تپه رستم در خارج بلخ بودند. در سرزمین ترمذ، در مرز شوروی [سابق] و افغانستان، روس‌ها نیز دست به حفاری‌هایی زدند و آثار بودایی دیگری از دوره کوشانی کشف شد. جالب‌ترین آن‌ها کتیبه *ایرتم* و دیر غارکند بوداییان در تپه‌قره بود. به نظر می‌رسد این صومعه در آغاز قرن دوم میلادی، در شمال غرب و در نزدیکی ترمذ تأسیس شده است.^۳

سرخ کُتل

در شرق مسیر کاروان، منطقه مشهوری به نام سرخ کُتل (باقلان باستانی) قرار دارد که هسون تسیانگ به آن اشاره کرده است.^۴ در همین نقطه، اولین سنگ‌نبشته بزرگ کوشان‌ها به زبان باختری، زبان مردمان شمال شرق ایران، حک شد. کتیبه به شرح استقرار اماکن مقدس و

1. Beal, pp. 49-53

2. Hyde, p. 132

3. Frumkin, p. 111; Litvinsky, p. 21

4. Beal, I, p. 43

حمایت کانشکا، مشهورترین فرمانروای کوشان، از انتشار کیش بودا می‌پردازد. به نظر می‌رسد ساکنان این منطقه ارتباطی با بودیسم نداشتند. شاید هم از آیین مذهبی خاص یا از فرقه بودایی مهجوری تبعیت می‌کردند. به هر حال مناطق بودایی‌نشین در سده سوم میلادی با یورش‌های حکومت ساسانی روبرو و متحمل صدماتی شد.

نوبهار

اعتقاد بر این است که عبارت فارسی نوبهار به معنای معبد جدید، همان شکل سانسکریت ناوا-ویهارا است. محتمل است فرقه‌های بودایی ایران، این واژه را انتخاب کرده باشند.^۱ برجسته‌ترین معبد نوبهار در منطقه بلخ برپا بود، اما در منابع نام نوبهار، در بخارا، سمرقند و در غرب تا همدان پراکنده شده است. مادامی که معنای دقیق این عبارت، آشکار نشود، نمی‌توان نتیجه گرفت مناطق مذکور با مراکز مهم بودایی در ارتباط بوده‌است.

بودیسم در خوارزم و سغد

دودمان کوشانی در مناطق شمالی، در خوارزم و سغد تأثیر زیادی گذاشته بود، اما تردیدهای جدی وجود دارد که آیا این نواحی تحت سلطه حکومت کوشانی بوده‌اند یا نه. آثار برج مانده بودایی اندکی در این حوزه‌ها در عصر کوشانی وجود دارد. برخی از نخستین مترجمان متون مقدس بودایی در چین خاستگاه سغدی داشتند، مانند کانگ و مینگ هسیانگ که در ۹۹ - ۱۹۴ میلادی در سرزمین لو-یانگ فعالیت داشتند.^۲ البته این موضوع به سختی می‌تواند، مدرکی در راستای استقرار بودیسم در سغد محسوب شود. باستان‌شناسی نیز قادر به روشن کردن این مسئله از طریق بقایای آثار بودایی در شمال ناحیه جیحون (ترمذ، ایرتم و...) نیست. حوزه‌های حفاری شده در وارخاشا و افراسیاب (نزدیک بخارا) و پنچیکنت (نزدیک سمرقند) به طور آشکاری غیربودایی است؛ در حالی که مناطق بودایی در شرق دور، در تپه

1. Bulliet; see also ii, below

2. Zürcher, 1959, p. 23

آجینا نزدیک کورگان - تیوب در کووه در فرغانه و در آکبشیم نزدیک فرونزیه همگی متعلق به قرن هفتم و هشتم میلادی هستند. در چنین زمانی، بودیسم نمی‌توانست حتی در مناطق نزدیک به بخارا و سمرقند با اهمیت تلقی شود. هسون‌تسیانگ در سده هفتم میلادی، تنها اقلیتی بودایی را در سمرقند یافته است^۱ و از تغییر کیش مردم یاد می‌کند. با آغاز قرن هشتم نیز زائر گُره‌ای، هوئی - چا، از سمرقند بازدید کرد و فقط یک صومعه بودایی یافت که آخرین راهب را در خود جای داده بود.^۲ در همه جا زرتشتی‌گری تبلیغ می‌شد. منابع سعیدی اشاره می‌کنند که با وجود پیشرفت مغان زرتشتی، به سختی ردپایی از بوداییان در سده هشتم میلادی برجای مانده بود.

بودیسم در غرب ایران

چگونگی گسترش و نفوذ بودیسم در بخش‌های غربی چندان آشکار نیست. طبق یافته‌های باستانشناسی، کیش بودا هرگز در غرب انتشار نیافت و ارتباطی هم با مسیر بلخ و قندهار پیدا نکرد. این راه به مسیر فوجر، باستانشناس فرانسوی، معروف شد.^۳ پس از اینکه دین زرتشت در ۲۲۴ میلادی، به‌عنوان مذهب رسمی حکومت ساسانی پذیرفته شد، همان‌گونه که در کتیبه کرتیر مَغ نیز به آن اذعان شده است، با ادیان دیگر، مانند شمن‌ها و برهمن‌ها (بودایی‌ها و هندوها) با مدارا رفتار نشد.^۴ ظاهراً تنها می‌توان گفت، بودیسم در مناطق شرقی رشد بیشتری نسبت به سرزمین‌های غربی داشت. با این وصف، روس‌ها استوپه‌ای بودایی در گیارکالا در نزدیکی منطقه بگرام-آلی، در ۴۰۰ کیلومتری غرب بلخ و در سرزمین مرو کشف کردند. این نمونه، نظریه فوجر را رد می‌کند. آنچه حتمی است، اینکه با وجود شواهد اندک، آیین بودا در شرق رشد فوق‌العاده‌ای نسبت به نواحی غربی داشت و حتی در نمونه گیارکالا، ساختن بنای استوپه در سده سوم، ناتمام رها و در سده پنجم ویران شد.^۵

1. Beal, 1911, p. 45; Litvinsky, p. 42

2. Fuchs, p. 452

3. Foucher, I, pp. 155-57; II, pp. 281-82

4. Foucher, 415

5. Litvinsky, p. 29

نقش ایرانیان در ارتباط با آیین بودا

سهم ویژه ایرانیان در رابطه با کیش بودا انکارناپذیر است، به‌ویژه هنگامی که دانسته شود، بودیسم از طریق سرزمین ایران به ترکستان چین رسیده است. بنابراین، تأثیر ایرانیان بسیار پررنگ به نظر می‌رسد؛ به خصوص، رشد مذهب بودا در حوزه فرمانروایی کوشانی و بخش‌های شمالی و همزمان با آن گسترش هنر، ادبیات و تعالیم بودایی و اینکه مردم باختر، سکاها و مردمان پارت قطعاً در آن مشارکت داشتند. در چنین وضعیتی، مکتب مهاییانه و سبک هنر بودایی، مشهور به *گندهاره*، ظاهر شد. این حوادث در پیوند عمیق باهم شکل گرفت. احتمال دارد بسط بودیسم در نتیجه تماس میان یونانیان، ایرانیان و تأثیرات هندوها در شمال غرب بوده باشد. در مکتب مهاییانه، بودای تاریخی، شاکيامونی، تنها یکی از بی‌شمار بوداها محسوب می‌شود. بنابراین، بودا شدن یک آرمان غیرقابل دسترس نبود. ویژگی هنر گندهاره نشان دادن تمثال بودا در شکلی انسانی است. برجستگی نقش عوام در هنر فرقه مهاییانه انعکاس یافت. یکی از افسانه‌های مشهور در دوره کوشانی، داستان دو برادر بازرگان به نام‌های *تراپوسا* و *بالیکاست* که غذای بودا را فراهم می‌کردند. ایشان در سده دوم میلادی با جامه‌های هندوستانی و ریش انبوه در ناحیه *شترک* حجاری شده‌اند.^۱ دیری نگذشت که نام بالیکا با کلمه بلخ پیوند خورد.

پرستش بودیساتوا نیز در هنر گندهاره بازتاب یافت. آرمان بودیساتوا در فرقه مهاییانه، جایگزین کردن مفهوم *آرَهت* در بودیسم است. به طور کلی، برجسته‌ترین بودیساتواها در دوره کوشان، همان بودای *مایتریای آینده* است. غالباً این مفهوم با عقیده معاصر در باب *مُنجی* در آیین یهود و مبحث رستگارشناسی سوشیانت، ناجی زرتشتیان، به هم مرتبط می‌شود.^۲ در مسلک مهاییانه، مفاهیم *بودیساتوا آمیتا* و *آوگوکیتسوارا* که به شدت مورد علاقه مردم در شرق است، تحت تأثیر زُرّوان ایرانیان و میترا شکل گرفت.^۳ البته چنین موضوعاتی، به میزان زیادی در حد فرضیه باقی مانده است و آشکار ساختن حوزه‌هایی که ایرانیان در آن نقش ایفا کردند،

1. Meunié, pp. 45-46; Rosenfield, pp. 220-22

2. Rosenfield, pp.227 ff

3. de Mallmann, pp. 85-95

بیش از این ممکن نیست.

با این حال، ایرانیان عامل اصلی در انتقال بودیسم به شرق محسوب شدند. در میان مترجمان نخستین متون بودایی در چین، عده‌ای پارسی، سغدی و ختنی بودند (اولین آن‌ها به نام آنشی-کاو از پارتیان شناخته شده است). تردیدی نیست اگرچه این مترجمان با سنن فرهنگی ایران در نواحی غرب آشنا بودند، با این حال ترکستان چین سرزمینی بود که در آن فعالیت‌های تبلیغی داشتند و احتمال دارد که تأثیر ایرانیان بر اندیشه و فرهنگ بودایی، بیشتر در همین ترکستان چین، اعمال شده باشد. زمینه‌های فکری برای این موضوع وجود دارد که تبادلات فرهنگی بین بوداییان ایرانی در شرق ایران و مردمان مناطق دورتر در شمال و شرق برقرار بوده است.

کیش بودا و آیین مانوی

مانی (۷۴-۲۱۵ میلادی)، بنیان‌گذار آیین مانوی، یک سال را در شمال غرب هند گذراند و از این طریق با بودیسم ارتباط یافت.^۱ کاربرد اصطلاحات بودایی در برخی از متون مانوی-پارتی این احتمال را قوی‌تر می‌کند که این دو آیین در منطقه‌ای نزدیک به هم شکوفا شده‌اند.^۲ چنین مرکزیت برجسته‌ای در واقع همان بلخ از سده سوم تا هشتم میلادی بود. متون مانوی-سغدی همگی از سرزمین تورفان در ترکستان چین بدست آمده‌اند؛ همان محلی که مانویان از دست اعراب بدانجا پناه بردند و در کنار زرتشتیان، مسیحیان و بوداییان زیستند.^۳

بودایی‌گری در ترکستان چین

با آغاز عصر مسیحی، شهرهای عمده در طول جاده‌های شمالی به طرف ترکستان چین، کوچا، کوراشار (پین‌چی) و واحه‌های سرزمین تورفان به دست مردمانی فتح شد که به زبان تُخاری تکلم می‌کردند. تأثیر چین در تورفان به یک سده پیش از میلاد بازمی‌گشت؛ یعنی

1. cf. Sundermann, pp.87-90

2. Sims-Williams

3. cf. Lieu, esp. chaps. VII-VIII

زمانی که شهر مهم و اصلی کوآ-چانگ (کوچو) در تاریخ تورفان تأسیس شد.^۱ آیین بودا به همه مناطق ذکر شده وارد شد و مردمان کوچه-آن در ژمره اولین مترجمان به زبان چینی بودند.^۲ سُغدیان بودایی، مانویان و مسیحیان از سده پنجم تا نهم در کوچو سکونت داشتند. متون بودایی سغدی از سرزمین‌های تورفان و تون هانگ ترکستان چین به دست آمد که تمامشان متون مهاییانه‌ای بشمار می‌رفتند و از زبان چینی ترجمه شده و در برگردان آن‌ها دقت نسبتاً کمی از سوی سُغدیانی به کاررفته بود، زبان چینی زبان تجارت سغدیان بود. ظاهراً سغدیان، از طریق سرزمین چین با کیش بودا آشنا شدند.

بر اساس گفته‌های هویی-چا، جمعیت محلی در کوچو، از مکتب هینایانه بودیسم پیروی می‌کرد، به علاوه متون باقیمانده به زبان کوچه‌این (تخاری) این مسئله را به رغم فعالیت انجمن‌های چینی در راه انتشار آیین مهاییانه^۳ تأیید می‌کنند. البته ترجمه بودایی ناقص و مجهولی از تخاری به سغدی وجود دارد،^۴ اما مشخص است ترجمه‌های تخاری در این دوره، برگردانی از نسخه‌های اصیل هندی بودند.

در میان گروه‌های دیگر ایرانی که بودیسم مورد پذیرش فراوان‌شان قرار گرفت، سکاها بودند. آن‌ها طبقه حاکمه در ختن را تشکیل می‌دادند که پادشاهی بزرگی در تاریخ جنوب ترکستان چین تلقی می‌شد. براساس منابع چینی، جامعه بودایی از سده دوم میلادی در ختن سکونت داشت و می‌دانیم که زائری از چین در میانه سده سوم به ختن سفر کرده است.^۵ هنگامی که فا-سین در ۴۰۰ میلادی به هند سفر کرد، این شهر به یک مرکز مهم در آموزش تعالیم بودایی تبدیل شده بود. هسون تسیانگ نیز، در سده هفتم در راه بازگشت از هند به چین، چندین ماه را در ختن گذراند بود. بودیسم در این دوره گسترش بیشتری یافته بود. هر دو زائر به تعداد بی‌شمار دیرهای بودایی درختن اشاره کرده‌اند.^۶ هویی-چا^۷ی گره‌ای نیز در

1. Pelliot, 1959, pp. 162 ff

2. Zürcher, 1959, pp. 68-69, 103, 226

3. Fuchs, p456

4. Henning, pp.59-62

5. Beal, I, p. x

6. Beal, I, pp. xxv-xxvii, II, p. 309

سده هشتم این موضوع را تأیید می‌کند.^۱ بر اساس روایات ختنی نیز دین بودا در سده نهم و دهم میلادی در اوج بوده است. بدون شک، نفوذ شهر ختن، چشمگیر است. سندی از تبت روایت می‌کند که چگونه پادشاه ختن، فرمانروای کاشغر را به کیش بودا درآورده است؛^۲ گرچه باید اذعان کرد، مکتب هینایانه در این منطقه پیروان اصلی را در خود جای می‌داد که حاکی از ارتباط چشمگیر منطقه مذکور با شهرهای شمالی است. یکی از این شهرها، تومشووک است که گمان می‌رود صومعه بودایی‌اش در سده چهارم یا پنجم میلادی ساخته شده باشد.^۳ تاریخ این شهر هنوز روشن نیست، اما سبک هنری آثار باقیمانده، پیوند عمیقش را با ناحیه کویبیزیل در سرزمین کوچا نشان می‌دهد. سکونت راهبان سکایی در این شهر با کشف یک دستخط به اثبات رسید که شامل مراسم آیینی برای نذر زنان غیر راهب بود.^۴ نوشته‌های تومشووک به یکی یکی از زبان‌های ایرانی است که با کلام ختنی پیوستگی دارد.

تعیین نقش ختن در پیشرفت آیین مهاییانه قابل ارزیابی نیست، اما احتمال می‌رود مسئولیت شایان توجهی را ایفا کرده باشد. مردمان ختن، خودشان را محدود به ترجمه متون بودایی-هندی به زبان بومی‌شان نکردند و گرچه مجموعه‌ای جذاب از متون ترجمه به زبان ختنی باقی مانده است، آثار اصیلی به زبان ختنی تولید شد.^۵ یکی از متون جذاب آن‌ها، کتاب رسمی *زامباستا*، چکیده‌ای منظوم از بودیسم، بود. در میانه دوم سده دهم نیز، مردمان ختن آثار اصیل تانتریک را نگاشتند. احتمال دارد که متون کهن‌تر به زبان سانسکریت خلق شده باشد که در ختن به عنوان زبان مقدس آیین بودا به آن نگریسته می‌شد.

خاموشی کیش بودا در میان ایرانیان

با در نظرگرفتن این موضوع که در قرن دهم میلادی، بیشترین آثار ادبی در ختن تولید شد، می‌توان نتیجه گرفت آیین بودا در منطقه مذکور بیشتر از هندوستان در این بُرهه پیشرفت کرد،

1. Fuchs, p. 456

2. Emmerick, 1967, pp. 45ff

3. Hambis, 1964, p. 43; Pelliot, 1923, p. 59

4. Emmerick, 1985

5. cf. Emmerick, 1979

اما احتمالاً فعالیت‌هایش با هجوم مسلمانان در سده یازدهم متوقف شد. در این زمان پایتخت یوتقان در نزدیکی شهر جدید هو-تیین تسلیم مسلمانان شد.^۱ طبق نوشته‌های مارکوپولو که در سده سیزدهم از ختن دیدن کرد، تمامی ساکنانش، مسلمان بودند.^۲ به نظر می‌رسد، آیین بودا مدت مدیدی در ناحیه کوچو دوام آورده است. در ۱۴۲۰ میلادی گزارش‌هایی مبنی بر وجود معابد بزرگ بودایی در این منطقه ارائه شده است، درحالی که آیین بودا از بیشتر نواحی چین و غرب ترکستان رخت بر بسته بود.^۳ در سده سوم میلادی، آیین بودا در غرب با مانعی جدی به نام دولت ساسانی مواجه شد، ولی به رغم آزار و اذیت پیروان و به آتش کشیدن اماکن مقدس‌شان همچنان در دوره‌های بعدی باقی ماند. در مناطقی مانند بامیان، آن‌ها تا سده هشتم یا نهم فعالیت داشتند.^۴ بودایی‌گری با وجود گسترش اسلام و حملات اعراب از سده هفتم میلادی به این سو و در دوره‌های بعد ایستادگی کرد، با این حال زمانی که فرمانروایان بامیان در پایان قرن هشتم به دین اسلام درآمدند، غروب کیش بودا در این نواحی آغاز شد.

1. Barthold, *Turkestan* 2, p. 281; Grenard, pp. 5-79; Samolin, pp. 80-82.

2. Yule, I, p. 188

3. Pelliot, 1959, p. 164

4. cf. Marquart, *Ērānšahr*, p. 292; Melikian-Chirvani, pp. 21ff

Bibliography

- M. Back, Die sassanidischen Staatsinschriften, Acta Iranica 18, Tehran and Liège, 1978. S. Beal, Si-yu-ki. Buddhist Records of the Western World, 2 vols. in one, London, n.d. Idem, tr., The Life of Hiuen-Tsiang by the Shaman Hwi Li, London, 1911, repr. New Delhi, 1973. A. Belenitsky, Central Asia, tr. J. Hogarth, London, 1969. J. Brough, "A Kharoṣṭhī Inscription from China," BSOAS 24, 1961, pp. 517-30. Idem, "Comments on Third-Century Shan-Shan and the History of Buddhism," BSOAS 28, 1965, pp. 582-612. R. W. Bulliet, "Naw Bahār and the Survival of Iranian Buddhism," Iran 14, 1976, pp. 140-45. M. Bussagli, "Afghanistan," in Encyclopaedia of World Art I, New York, 1959, cols. 32-47. J. Cribb, "The Sino-Kharoṣṭhī Coins of Khotan," pt. 1, NC 144, 1984, pp. 125-52; pt. 2, NC 145, 1985, pp. 136-49. P. Daffinà, "Sulla più antica diffusione del buddismo nella Serindia e nell'Iran orientale," in Monumentum H. S. Nyberg I, Acta Iranica 4, Liège and Tehran, 1975, pp. 179-92. R. E. Emmerick, Tibetan Texts Concerning Khotan, London, 1967. Idem, A Guide to the Literature of Khotan, Tokyo, 1979. Idem, The Tumshuqese Karmavācana Text, Mainz, 1985. A. Foucher, La vieille route de l'Inde de Bactres à Taxila, 2 vols., Paris, 1942, 1947. G. Frumkin, Archaeology in Soviet Central Asia, Leiden and Cologne, 1970. W. Fuchs, "Huei-ch'ao's Pilgerreise durch Nordwest-Indien und Zentral-Asien um 726," SPAW, phil.-hist. Kl., Berlin, 1938, pp. 426-69. A. von Gabain, "Der Buddhismus in Zentralasien," in HO I/VIII, 2, Leiden, 1961, pp. 496-514. S. Gaulier, R. Jera-Bezard, and M. Maillard, Buddhism in Afghanistan and Central Asia, 2 pts., Leiden, 1976. F. Grenard, "La légende de Satok Boghra Khân et l'histoire," JA 15, 1900, pp. 5-79. L. Hambis, "Asia: Central," in Encyclopaedia of World Art I, cols. 815-38. Idem, Toumchouq II, Paris, 1964. G. Hambly, ed., Zentralasien, Fischer Weltgeschichte 16, Frankfurt am Main, 1966. H. W. Haussig, Die Geschichte Zentralasiens und der Seidenstrasse in vorislamischer Zeit, Darmstadt, 1983 (esp. pt. II). W. B. Henning, Sogdica, London, 1940. A. F. R. Hoernle, Report on the British Collection of Antiquities from Central Asia I, JASB 68, Suppl. 1, 1899. T. Hyde, Historia Religionis Veterum Persarum, Eorumque Magorum, Oxford, 1700. G. Koshelenko, "The Beginning of Buddhism in Margiana," Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae 14, 1966, pp. 175-83. E. Lamotte, "Sur la formation du Mahāyāna," in Asiatica. Festschrift Friedrich Weller, Leipzig, 1954, pp. 377-96. Idem, Histoire du bouddhisme indien des origines à l'ère Saka, Louvain, 1958. S. N. C. Lieu, Manichaeism in the Later Roman Empire and

Medieval China. A Historical Study, Manchester, 1985. B. A. Litvinsky, Outline of Buddhism in Central Asia, Moscow, 1968. B. A. Litvinskiï and T. I. Tseïmal', Adzhina Tapa, Moscow, 1971. G. P. Malalasekera, ed., Encyclopaedia of Buddhism, Ceylon, 1961-. M.-T. de Mallmann, Introduction à l'étude d'Avalokiteçvara, Paris, 1967. A. S. Melikian-Chirvani, "L'évocation littéraire du bouddhisme dans l'Iran musulman," *Le monde iranien et l'Islam* 2, 1974, pp. 1-72 (reviewed by G. Fussmann, *JA*, 264, 1976, pp. 197-200). G. Meunié, *Shotorak*, MDAFA 10, Paris, 1942. P. Pelliot, review of A. von Le Coq, *Die buddhistische Spätantike in Mittel Asien*, pt. 1, Berlin, 1922, in *T'oung pao* 22, 1923, pp. 57-59. Idem, *Notes on Marco Polo*, Paris, 1959. J. M. Rosenfield, *The Dynastic Arts of the Kushans*, Berkeley and Los Angeles, 1967. W. Samolin, *East Turkestan to the Twelfth Century*, The Hague, 1964, pp. 80-82. N. Sims-Williams, "Indian Elements in Parthian and Sogdian," in *Sprachen des Buddhismus in Zentralasien*, ed. K. Röhrborn and W. Veenker, Wiesbaden, 1983, pp. 132-41. B. Ja. Staviskij, *La Bactriane sous les Kushans. Problèmes d'histoire et de culture*, rev., ed., and tr. by P. Bernard et al., Paris, 1986. B. Y. Stavisky and G. M. Bongard-Levin, eds., *Central Asia in the Kushan Period*, 2 vols., Moscow, 1968. M. A. Stein, *Ancient Khotan*, Oxford, 1907. Shinsho Hanayama *Bibliography on Buddhism*, Tokyo, 1961. W. Sundermann, "Zur frühen missionarischen Wirksamkeit Manis," *Acta Orientalia Hungarica* 24, 1971, pp. 79-125. F. W. Thomas, "Sino-Kharoṣṭhī Coins," *NC* 4, 1944, pp. 83-98. H. Yule, *The Book of Ser Marco Polo, the Venetian, Concerning the Kingdoms and Marvels of the East*, tr. and ed., with notes, 2 vols., London, 1903. E. Zürcher, *The Buddhist Conquest of China*, Leiden, 1959; repr. 1972. Idem, *Buddhism. Its Origin and Spread in Words, Maps and Pictures*, London, 1962.

سلطنت شاه عباس و امپراتور باری اکبر^۱

شعله کوئین^۲
ترجمه: فرشید نوروزی^۳

مقدمه

سه سلسله پسامغولی جهان اسلام، یعنی عثمانی‌ها، صفویان و بابرین که به اصطلاح «امپراتوری‌های باروت»^۴ نامیده می‌شوند، مشخصات عمومی خاصی داشتند. یکی از این مشخصات گسترش غنای تاریخ‌نگاری بود که عمدتاً به دو زبان فارسی و ترکی عثمانی نشر یافته است. وقایع‌نگاری درباری یکی از زیر انواع اصلی در میان نوشته‌های تاریخی است. در سنت وقایع‌نویسی تمرکز عمده بر شخص شاه بود. مورخان عثمانی، صفوی و بابرین از طریق شیوه‌هایی که منعکس‌کننده مشروعیت مذهبی و سیاسی رایج زمانه بود، شاه خود را به تصویر می‌کشیدند. چگونگی انجام این کار در واقع بستگی تامی به وسعت حیطه تجربه و پیشینه آنان داشت. به هر روی آنها با بهره‌گیری از تکنیک‌های تاریخ‌نگاری در جای جای تاریخ نوشته‌هایشان به صورت عام به تبیین و مشروعیت شاهی می‌پرداختند و در بخش‌های آغازین آثارشان به صورت ویژه‌ای بر این مهم تأکید می‌ورزیدند. در بخش‌های آغازین یعنی در

1- The kingship of shah Abbas and the Mughal Emperor Akbar / By: Sholeh A.Quin

۲- چهارمین میزگرد صفویه، بامبورگ، آلمان، ۳-۶ جولای ۲۰۰۳

۳- کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی Farshidnorozi20@gmail.com

۴- این اصطلاح اشاره دارد به دورانی که کنفدراسیون‌های قبایلی ترک و مغولی از گسستگی در شیوه زندگی سیاسی به سوی ساحت جدیدی از حیات جغرافیایی و سیاسی متمرکز وارد شدند که از زیست گذشته حیات قبایلی فاصله گرفته بود و ضمن حفظ پاره‌ای از سنت‌های گذشته، تحت تأثیر فرهنگ فارسی، نظام متمرکز شاهی را به‌عنوان گونه غالب نظام سیاسی پذیرفت و آن را با اندیشه سیاسی اسلام آمیخت. این تحول با ورود اثرگذار باروت به عرصه رقابت‌های نظامی- منطقه‌ای همراه بود، لذا عده‌ای از محققان به این دوران لقب دوران «امپراتورهای باروت» داده‌اند.

دیباچه‌ها و درآمدی بر خاستگاه‌های سلسله‌ای ما به نمونه‌هایی نظیر شجره‌نامه سلطنتی، روایات روی‌پردازانه، ذکر حوادث اعجاز‌آمیز، زیج‌ها، تنجیم و طالع‌ات و فهرستی از فضایل شاهی دست خواهیم یافت. هدف این مقاله مقایسه و بررسی آخرین جزء این عناصر است که من آن را «فهرست فضایل شاهی» نامیده‌ام. موضوع این مقاله به واسطه تمرکز بر دو سلسله از سه سلسله از امپراتوری‌های باروتی، یعنی بابریان و صفویان، و نیز توجه ویژه به فضایل شاهی دو پادشاه یعنی عباس اول و اکبر به ترتیب در دو وقایع‌نامه تاریخ عالم آرای عباسی و تاریخ اکبری محدود خواهد شد.^۱ در ابتدا لازم است توضیحاتی کلی از روابط بین تاریخ‌نگاری بابر و صفوی ارائه کنم.

تاریخ‌نگاری بابر و صفوی

تاریخ‌نگاری بابر و صفوی جدای از هم توسعه نیافته‌اند، بلکه در یک مسیر واقعی تاریخ‌نگاری بابر متأثر از سنت ایرانی صفوی بود، زیرا تعدادی از وقایع‌نگاران ایرانی عصر صفوی برای ارائه آثارشان رو به دربار بابرین هند نهادند و شعرای عصر صفوی نیز همین شیوه را در پیش گرفتند.^۲ از آنجایی که میزان تأثیر متقابل سنت‌های تاریخ‌نگاری بابر و

۱- جان ای وودز در یک مقاله مهم در خصوص پیدایش تاریخ‌نگاری تیموری شرحی از میراث تیمور به دست می‌دهد و بیان می‌کند که در سه منطقه ماوراءالنهر، خراسان و افغانستان و نه در هند، خاطره فرمانده فاتح در اذهان نویسندگان وقایع‌نویس درباری و داستان‌های عامه به صورت یکسان بکار گرفته شد و تداوم یافت. John E woods "The Rise if Timurid Historiography" Journal of Near Eastern Studies 46(1987);106 همچنین ببینید

Thomas W. Lentz and Glenn D. Lowery Timur and the Princely vision: Persian Art and Museum of Art and Culture in the Fifteenth Century (Los Angeles and Washington D.C: Los Angeles County Museum of Art Smithsonian Institution 1989 304

۲- ببینید:

Babur The Baburnama: Memoris of Babur Prince and Emperor trans and ed Wheeler M Thackston (New York: Oxford University Press 1996) 403-442. Khvandamir Qanun-I Humayuni ed Hidayat Hosain (Calcutta: Royal Asiatic Society of Bengal 1940) xv. Khaliq Ahmad Nizami On Historians in Medieval India (New Delhi: Munshiram Manoharal 1983) 25.

به عقیده بدایونی همکار نقیب خان و نویسنده منتخب التواریخ، نقیب خان بسیار پر کار و دانشمند فاضلی بود که شبانه‌روز در خدمت امپراتوری بود و تمامی آثار تاریخی نسل‌های گذشته، کتاب‌های داستان، و حکایات و افسانه‌های ایرانی و هندی را مطالعه نموده بود. نقل قول از نظامی ۲۲۵ یا ۲۲۶.

صفوی بر یکدیگر مشخص است، انتظار می‌رود به روش‌های مشابه توصیف مفاهیم سلطنت در وقایع‌نگاری‌های مرتبط با این دو سلسله دست یابیم. نخستین همانندی مهم در تاریخ‌نگاری صفوی و بابر در تأکید بیش از اندازه بر ویژگی‌ها و صفات شاه است که اصولاً در ابتدای وقایع‌نگاری‌ها جای دارد. این تشابه حداقل در این دو وقایع‌نامه به صورت فهرستی طولانی از فضایل و ویژگی‌های شاه بیان شده است که در بخش‌هایی با جزئیات فراوان و در بخش‌هایی نیز با اشارات مختصری توضیح داده شده است.

دو وقایع‌نگاری از دوره عباس اول و امپراتور اکبر فرصتی را برای مقایسه و هم‌سنجی مفاهیم سلطنت صفوی و بابر فراهم می‌کند. نخستین وقایع‌نامه مربوط به دوران صفوی و زمان سلطنت شاه عباس اول است که توسط یکی از مهم‌ترین دبیران دربار شاه عباس اول به نام اسکندر بیگ منشی نوشته شده است (تکمیل در ۱۶۲۹ م و قسمت اول ۱۶۱۶ م) و دومین وقایع‌نامه مربوط به دوران بابرین هند و زمان حکومت اکبر است که توسط یکی از ماموران عالی رتبه دربار امپراتور اکبر به نام محمد عارف قندهاری نوشته شده است (تحریر در ۹۸۸ ه. ق / ۱۵۸۰ م).^۱

وقایع‌نامه اسکندربیگ به سه رساله (یا کتاب)، (صحیفه) تقسیم شده است. رساله نخست از دوازده گفتار (مقاله) و نیز قسمت‌های مقدماتی تشکیل شده است. نخستین گفتار صحیفه اول مشتمل بر شجره‌نامه شاه عباس اول و گزارش مختصری در خصوص اجدادش است. این گزارش به شرح خاستگاه‌های فرقه صوفیه صفوی و سلطنت پادشاهان پیش از او می‌پردازد که با شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰ ه. ق / ۱۲۰۱-۱۵۲۴ م) شروع و به حکومت سلطان محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۵ ه. ق / ۱۵۷۸-۱۵۸۷ م) منتهی می‌شود. در صحیفه اول و از گفتار دوم تا دوازدهم

۱- نگاه کنید به Douglas E. Streusand *The Formation of the Akbar Nama* (Delhi: Oxford University Press, 1999) زمان به من اجازه پرداختن به *اکبرنامه* ابوالفضل را نمی‌دهد. این وقایع‌نامه یک نمونه از مجموع آثار فراوانی است که توسط یکی از نویسندگان پرکار امپراتور اکبر به نام ابوالفضل نگاشته شده است. امپراتور اکبر به ابوالفضل مأموریت داده بود تا تاریخ رسمی سلسله بابرین از بدایشان را به رشته تحریر درآورد و او هم تألیف این اثر را تا زمان مرگش در سال ۱۰۱۱ ه. ق. / ۱۶۰۲ م. ادامه داد. این اثر، وقایع‌نامه بسیار تأثیرگذاری بود و نویسنده آن با وقایع‌نامه‌نویس‌های عصر صفوی مثل اسکندر بیگ منشی نیز آشنا بود. ببینید EnIr,s v.Akbarnameh

به فضایل شاهی شاه عباس اول اشاره شده و سرانجام در صحیفه‌های دوم و سوم وقایع زمان فرمانروایی شاه عباس اول بیان شده است. بنابراین، صحیفه اول اساساً مختص به مفاهیم مختلف سلطنت است و گفتارهای دوم تا دوازدهم بخش‌هایی هستند که تأکید ویژه ما بر آنهاست. اسکندر بیگ منشی خود در پایان صحیفه اول به ما می‌گوید که چرا تصمیم به نوشتن فضایل شاهی در گفتار اول می‌گیرد و اینکه چرا تصمیم گرفت فهرست فضایل شاهی را در جایی قرار دهد که اشاره کرده است.

خواندگانی که صحیفه اول را مطالعه می‌کنند به تصویری از قدرت خلاق شاه عباس، توانایی‌اش به‌عنوان فرمانروا و دیگر خصوصیات برجسته‌اش می‌رسند که نصرت خداوند او را قادر می‌سازد چنان پیروزی‌های عظیمی را بدست آورد و امکانات پیشرفت امرای حکومتی را فراهم آورد و مسائل و مشکلات مردمش را سامان داده و حل نماید به نحوی که هم کارگزاران و هم مشاورانش (سلاطین کشور گیر و ارباب رأی و تدبیر) این رویه را سرمشق خویش قرار دهند (چون نظر بر دیباچه دیوان تقدیر اندازد قوانین پسندیده‌اش را قانون کردار و دستورالعمل اطوار خود سازند).^۱

با گفتاری که وی در صحیفه اول ارائه می‌دهد به خواندگانش می‌فهماند که چگونه باید به نکات حقیقی و واقعی در صحیفه دوم و سوم برسند. او با مهیا کردن چارچوبی به‌عنوان مقدمه نظری برای حکایت‌های واقعی خودش در خصوص سلطنت شاه عباس اول و شاید ارائه سرنخی برای درک واقعی حکایت‌های هر قسمت به خواننده راهنمایی لازم را ارائه می‌دهد. او بیان می‌کند صحیفه اول برای حاکمان و مشاوران شاه عباس اول در نظر گرفته شده است تا نمونه‌هایی از چگونگی فرمانروایی و قوانینش را بخوانند و به‌عنوان راهنمایی برای اعمال و رفتار خودشان استفاده کنند. اسکندر بیگ این توصیه‌ها را برای این منظور ارائه می‌دهد که خواننده‌اش را برای درک گفتارهای دوم تا دوازدهم از صحیفه اول آماده نماید. نظر به اهمیت این بخش از تاریخ عالم آرای عباسی توضیح بیشتری ارائه خواهد شد.

۱- TAAA,514 English در نسخه اصلی فارسی بعد از این بخش نیز ادامه دارد و به *ظفرنامه و مطلع السعدین* نیز اشاره دارد یا شاید اینگونه به نظر می‌رسد. ببینید ۳۷۳-۳۷۴ نسخه فارسی.

یازده فضیلتی که اسکندر بیگ در گفتار دوم تا دوازدهم از سلطنت شاه عباس اول ذکر می‌کند شامل موارد ذیل است: ۱- پارسایی، پرهیزگاری و دینداری شاه عباس اول (توجه و استغراق)؛ ۲- داوری، قضاوت و دانش الهی و حسن تدبیرش که منطبق بر خواست و اراده الهی هستند؛ ۳- طالع سعدش (صاحب قران)؛ ۴- عدالتش و توجه به امنیت راه‌ها (طرق) و بهبود وضعیت رعایایش (ترقی حال عباد)؛ ۵- اقتدار و رفتار مقتدرانه (امر قهری) که از اسرار الهی (از حکمت‌های الهی) هستند؛ ۶- سیاست و اداره امور (آیین جهاننداری و فرمانروایی)؛ ۷- زندگی ساده و بی‌غل و غش (درویش نهادی) بی‌آلایشی (بی‌تکلفی) و تجمل‌پرهیزی؛ ۸- توجه او به حقوق رعایایش و دست‌درازی نکردن به اموال و دارایی‌هایشان؛ ۹- دید و دانش وسیعش نسبت به موضوعات و دانش جهانی و طبقات جامعه (تعارف احوال عالم و طبقات امم)؛ ۱۰- کارهای عام‌المنفعه و ساخت عمارات و ابنیه؛ ۱۱- نبردها و پیروزی‌هایش (محاربات و فتوحاتش).

برای فضایی که در بالا به آن اشاره شده است توضیحات اندکی ارائه شده است و این توضیحات از یک و نیم صفحه تا شش صفحه را دربرمی‌گیرد که بخش عمده این توضیحات از یک و نیم صفحه بیشتر نیستند. اسکندر بیگ در خصوص هر یک از صفاتی که در بالا به آن اشاره شده است در توضیحاتش مثال‌های خاصی ارائه می‌نماید، چرا که می‌خواهد به خواننده بنمایاند که شاه عباس چگونه واجد این فضایل شده است. برای مثال در گفتار یازدهم که در مورد ساخت ابنیه توسط شاه عباس است، اسکندر بیگ به بناهای خاصی اشاره می‌کند که شاه عباس اخیراً ساخته یا به اصلاحات ویژه‌ای که او برای تعمیر و بازسازی این عمارت‌ها انجام داده است. اسکندر بیگ توضیح می‌دهد شاه عباس چگونه در اردبیل مزار شیخ زاهد گیلانی را بازسازی کرد و نرده‌های طلا در اطراف مقبره مقدس شیخ جبرئیل کشید. علاوه بر این، اسکندر بیگ تأسیس مسجد جامع، پل چهلستون در اصفهان، کاروانسرای در قزوین، حمام عمومی در کاشان و موارد بسیار دیگری را به‌عنوان پروژه‌های ساختمانی نام می‌برد و در کنار آن تقریباً به بیش از ۶۵ اصلاح و بناها و عمارت‌های جدید به دست شاه عباس اشاره می‌کند. سؤال این است که با وجود نمونه‌های تاریخ‌نگارانه در بخشی از تاریخ‌هایی از این دست،

چرا هنوز مطالعه و بررسی صورت نگرفته است. یکی از گزینه‌های قابل اشاره در وقایع‌نامه‌های ایرانی که نه در ایران عصر صفوی، بلکه در هند زمان بابریان به رشته تحریر درآمده است، یعنی *تاریخ اکبری* محمد عارف قندهاری است. محمد عارف قندهاری احتمالاً اثر تاریخی خودش را (مشهور به *تاریخ قندهاری* یا *مظفرنامه*) در سال ۹۸۸ ه.ق. / ۱۵۸۰ م. تکمیل کرده بود.^۱ *تاریخ اکبری* گذری است اجمالی به حکومت همایون (سلطنت ۹۳۷-۹۴۷ ه.ق. / ۱۵۳۰-۱۵۴۰ م. و ۹۶۲-۹۶۳ ه.ق. / ۱۵۵۵-۱۵۵۶ م.) که با گزارش مفصل و مشروح از حکومت اکبر تا سال ۹۸۸ ه.ق. / ۱۵۸۰ م. ادامه پیدا می‌کند. *تاریخ اکبری* به چهل و پنج بخش یا فصل تقسیم شده است. شش گفتار نخست شامل موضوعات مقدماتی چون داستان‌های رؤیایی و گزارش حوادث معجزه‌آسا و شرح صادقانه مباحث تاریخی است. قندهاری همانند اسکندر بیگ یک فصل کامل (فصل ششم) را به فضایل و اعمال شاه اختصاص داده که بلافاصله بعد از گزارش قندهاری از تاجگذاری اکبر آمده است. این فضایل شاه‌سی و چهار فضیلت است و حدوداً سه برابر فضایی است که اسکندر بیگ برای شاه عباس ذکر می‌کند. توضیحات *تاریخ اکبری* در خصوص این فضایل بسیار کوتاه‌تر از توضیحاتی است که اسکندربیگ در عالم آراء عباسی ارائه می‌دهد و عمدتاً به یک یا دو جمله محدود می‌شود، اما مقداری از این یادداشت‌ها به نیم صفحه می‌رسد. به جز در مواردی که قندهاری شرحی ساده در خصوص صفات خاص اکبرشاه ارائه می‌دهد، در بقیه موارد همانند اسکندر بیگ نمونه‌های خاصی را برای اثبات ادعاهای خویش به کار می‌گیرد. فضایل شاه‌سی امپراتور اکبر شامل ویژگی‌های کلی چون تواضع، فروتنی، پختگی و خوش‌اقبالی، عدالت و ویژگی‌های جزئی چون مهارت در سوارکاری، علاقه‌اش به نقاشی و نیز فیلهای فراوانی است که او دارد.^۲

۱- حاجی محمد عارف قندهاری، *تاریخ اکبری*، معروف به *تاریخ قندهاری*، حاجی سید معین‌الدین ندوی، سید ازهر، علی دهلوی، امتیاز علی، ارشی Rampur:Hindustan Printing Va Raks,1382-1962 ترجمه تسنیم احمد با نام *تاریخ*

اکبری. Delhi: Pragati Publications, 1993.2.

۲- ۱- تواضع و فروتنی، ۲- تدبیر، ۳- حامی رعایا و مردم خویش، ۴- فرمانروایی سراسر گیتی، ۵- او مقتدر است، ۶- ←

علیرغم تفاوت‌های موجود در فهرست فضایل پادشاهی طرح شده از سوی هر یک از این وقایع‌نگاران، می‌توان آنها را در شش طبقه کلی دسته‌بندی کرد: ۱- ویژگی‌ها و فضایل شخصی؛ ۲- قدرت نظامی؛ ۳- سعادت و نیکبختی؛ ۴- عدالت؛ ۵- اعمال سستی شاه؛ ۶- سازندگی و رفاه. من اعتقاد دارم جنس این فهرست‌ها نه در طبقه ادبیات اندرزنامه‌ای و نه حتی در طبقه آیین‌های شهریاری قرار می‌گیرد. اگرچه تعدادی از مفاهیم این فهرست کاملاً شبیه به متون اندرزنامه و آیین‌های شهریاری هستند، هیچکدام از فضایل این فهرست دستوری نیستند. این دو وقایع‌نامه‌نویس در خصوص اینکه شاهشان باید دارای چه فضایی باشد تا سلطانی سعادت‌مند و خوب باشد، همانند مورد قابوسنامه یا رساله‌های شاهی اواخر دوره صفویه که توسط ملامحسن فیض کاشانی یا ملامحمد باقر مجلسی نوشته شده و هر دو این نویسندگان در پی این بودند که نمونه‌هایی از فضایل خوب شاهی را از متون حدیثی و

→ ۷- او از پختگی و نیک بختی جوانی برخوردار است، ۸- او از بزرگواری و کرامت برخوردار بوده و مطیع قوانین حکومتی و قضائی است، ۹- او سوارکار و چوگان باز ماهری است، ۱۰- او تفریحاتی مثل شکار را دوست دارد، ۱۱- او نابودکننده لشکرهاست، ۱۲- اسوه عدل و منجی ملک از شر خوارگی و فحشا است. ۱۳- او دریادل و خیرخواه است، ۱۴- او مهمان نواز است، ۱۵- صلح و سعادت در پادشاهی‌اش گسترده است، ۱۶- او مطیع‌کننده جهان است، ۱۷- تاج و تختش در اوج حکومت‌داری است، ۱۸- او پناه دهنده و حامی است و در بردارنده تمام ویژگی‌ها و صفات است، یعنی او رعیت و بزرگان را دعوت می‌کند و گفتگوهای زیادی را با آنها انجام می‌دهد و مشکلاتشان را بررسی می‌کند، ۱۹- او در اجرای وظایف و مسئولیت‌های حکومتی توانا است، ۲۰- جهانگیری است که در اطراف دژهایش خندق‌های عمیقی وجود دارد، ۲۱- او سازنده است، یعنی ابنیه‌های بزرگی را بنا نهاده است، ۲۲- بزرگترین بوجود آورنده سرگرمی و شادی است، یعنی حیواناتی مثل گوزن و بز را برای شادی مردم تربیت می‌کند، ۲۳- او پادشاهی بلند مرتبه و شایسته تقدس، تکریم و تحسین است (یعنی دربار و درگاه و قصرش ستودنی است)، ۲۴- او متخصص و خبره در جاسوسی است، ۲۵- او طراحی بزرگ است، ۲۶- او مروارید و جواهر را در خزانه امپراتوری سرازیر می‌کند (یعنی شایستگی دارد)، ۲۷- فاتحی که عمل و کردار بد را ممنوع کرد، ۲۸- او در حل مشکلات سخت و از عهده کارهای مشکل برآمدن بهترین است، ۲۹- او علاقه‌ای بی‌نظیر به هنر نقاشی دارد، ۳۰- او مناره‌هایی از آگرا تا اجمیر ساخته است. این مناره‌ها از شاخ‌های گوزن قرمز ساخته شده است، ۳۱- او زمام حکومت را به دست دیگران نمی‌دهد، ۳۲- او فیل‌های فراوانی دارد، ۳۳- او امنیت در طرق را برقرار کرده و دزدان جرات دست‌درازی به این راه‌ها را ندارند، ۳۴- او گاهی اوقات به شکار پلنگ می‌رفت و آنها را شکار می‌کرد، ۳۵- و چیزی در حدود پنجاه لک (هر لک معادل ۱۰۰ هزار) برای فیل‌های خودش هزینه می‌کرد و غیره.

غیره ارائه دهند، هیچ‌گونه پندی ارائه نمی‌دهند.^۱

اگرچه وقایع‌نگاران صفوی و باری بدون تردید با متون آیین‌های شهریاری آشنایی داشتند، تنها یک نمونه از این فضایل به رابطه وقایع‌نگاری‌ها و آثار آیین‌های شهریاری دلالت دارد. بررسی کوتاه موضوعات اصلی در اثر معروف نظام‌الملک (سیاستنامه) نوشته شده در سال ۴۸۴ ه.ق. / ۱۰۹۱ م. نشان می‌دهد مفهومی که وی در رئوس مطالب فصل اول کتاب خودش از سلطنت ارائه می‌دهد، در واقع همانندی کاملی با مفاهیم اسکندر بیگ و قندهاری دارد. برای وزیر سلجوقیان، یک پادشاه نمونه و عالی شخصی است که برگزیده خداوند باشد و امنیت را برای رعایایش ایجاد کند. سعادت و نیکبختی را باور کرده و از آن برای برگزیدن وزیران کاردان و مأموران زبده استفاده نماید. پروژه‌های ساختمانی، ابنیه و عمارات مثل کانال‌ها، پل‌ها، استحکامات نظامی، شهرهای جدید، ساختمان‌های بلند و با شکوه را به وجود آورد.^۲ شاه از دیدگاه نظام‌الملک خوش ظاهر، خوش خلق، شجاع، جوانمرد، ماهر در هنر سوارکاری و استفاده از سلاح‌ها، ورزیده و ماهر در هنرها، دارای ایمان و عقیده، برپادارنده نماز و روزه، احترام به علما و روحانیون، سخاوتمندی در دادن صدقه و خیرات و کمک به فقرا است با این وجود نظام‌الملک شخص خاصی را واجد این فضایلی که او برای شاه بر می‌شمرد، نمی‌داند، بلکه او به توصیف نظری شاه لایق و کاردان می‌پردازد. در مقابل اسکندر بیگ و قندهاری برای هر یک از فضایل دستوری شاه لایقی که نظام‌الملک ارائه کرده است با استفاده از نمونه‌های غیردستوری از سلطنت شاه عباس اول و امپراتور اکبر در وقایع‌نگاری خودشان این فضایل را به آنان نسبت دادند، که ممکن است پاسخی به متونی شبیه سیاستنامه باشد.

چرا وقایع‌نگاران این امکان را پیدا کردند که چنین کاری را انجام دهند؟ لیندا دارلینگ اخیراً در مقاله «منظومه عدالت و ادبیات اندرنامه‌ای فرمانروایان مسلمان هندی» بیان کرده است که امپراتور اکبر همزمان با ایرانی‌سازی دیوانسالاری‌اش در سال ۱۵۷۵ م. و در برنامه جدیدش

۱- نگاه کنید به مقاله chittick

۲- نظام‌الملک، کتاب سیاستنامه، سیرالملوک، تصحیح عطاء... تدین، تهران، ۱۳۷۳، صص ۴۶-۴۸؛ کتاب پادشاهی ترجمه Hubert Drake T9-11.

برای دیوانسالاران تعدادی از آثار خاورمیانه‌ای را که به بیان نظریه منظومه عدالت پرداخته بودند، شامل *اخلاق ناصری* نصیرالدین طوسی و تاریخ خواند میر گنجانده بود.^۱ بنابراین، نتیجه می‌گیرد وزرا و دیوانسالاران بابر کاملاً با نوع ادبیات آیین شهریاری آشنا شده بودند. به این دلیل است که مورخانی همانند قندهاری به نحو مقتضی از این مفاهیم جدید بهره گرفته یا دست کم در اظهار فضلشان به بیان آن مفاهیم تمایل پیدا کرده بودند.

یکی از افتادگی‌های مهم و جالب در هر دو فهرست فضایل شاهی عدم استفاده (اسکندر بیگ و قندهاری) از مفاهیم اسلامی شیعی یا سنی یا دین الهی برای مشروعیت سلطنت عباس و اکبر است. در واقع اسکندر بیگ درباره مذهب شیعه شاه عباس در بخش مربوط به فضایل شاهی وقایع‌نگاری‌اش به صورت موجز سخن گفته است. برای مثال با وجودی که اسکندر بیگ نخستین فضیلتی که در فهرست ارائه می‌دهد، پارسایی و پرهیزکاری است، نمونه‌های او برای پرهیزکاری و دینداری شاه کاملاً معمولی است: خواندن قرآن و عبادت خداوند.^۲ حتی در اشارات اندکی که او از اعمال با انگیزه‌های مذهبی پادشاهش می‌آورد با فضایل و مفاهیم شیعی، سنی یا دین الهی ارتباطی ندارد. به عنوان مثال، در مقاله پنجم که به عدالت پادشاه اختصاص دارد اسکندر بیگ اظهار می‌دارد تمام مالیات‌های دیوان برای تمام شیعیان ساکن در امپراتوری در طول ماه رمضان لغو گردید و کل درآمدهای حکومت در این یک ماه که بر طبق محاسبه مأموران دیوان بالغ بر هزار تومان شده بود به عنوان صدقه به مردم اختصاص داده شد و دستور این بود که آنها باید از فشار مطالبات مالیاتی در طول این ماه مقدس و ملکوتی که ماهی مختص به خدمت و عبادت خداوند آزاد باشند.^۳

۱- لیندا دارلینگ، عدالت پیشه کن، عدالت پیشه کن برای اینکه آن سعادت و نیکبختی است، *Middle Eastern Advice*

for Indian Muslim Rulers, *Comparative Studies of South Asia, Africa and Middle East* 22(1-2)2002, 8.

۲- با توجه به این موضوع سعید امیرارجمند بیان می‌کند که آنها با گلچینی از آیات قرآن شامل آیات مرتبط با حق حاکمیت به عنوان دلیل و فرصتی برای سفارش و امر به اطاعت از پادشاه استفاده می‌کنند. از طرف دیگر اصول اخلاقی پادشاه را وادار می‌کند تا عدالت را سرلوحه حکومت خویش قرار دهد و ظلم و ستم را از بین ببرد. نگاه کنید به: سعید امیر ارجمند، *سایه خدا و امام غائب*، ص ۱۸۱.

3. TAAA, 523, English

این نمونه اگر چه موضوعی مذهبی دارد، برای نشان دادن و اثبات عدالت شاه مورد استفاده قرار گرفته بود. اسکندر بیگ توضیح می‌دهد، شاه عادل و منصف بود که فرمانی صادر کرده است مبنی بر اینکه رعایای شیعه‌اش از فشار سنگین مالیات در طول ماه رمضان آزاد باشند. در همان گفتار اسکندر بیگ اشاره دارد که شاه عباس مالیات احشام را در عراق کاهش داده بود و برای تسکین سختی‌ها و مشقات فقرا تلاش می‌کرد و در این راه به تعدادی از سادات و دیگر نجبا و کسانی که در سال‌های گذشته به سختی افتاده بودند، به واسطه بخشیدن بدهی آنان از خزانه شاهی با این هدف که زندگی بدون دغدغه مالی داشته باشند و به چنگ رباخواران نیفتند کمک کرده بود.^۱ اگر چه تعدادی از این نمونه‌ها تا اندازه‌ای مفهوم مذهبی دارد، عمدتاً در زمینه سخاوتمندی و عدالت شاه قابل فهم هستند تا در خصوص دینداری شاه.

سعید امیرارجمند این پدیده را ضمن مفهوم‌پردازی^۲ عناصر مشروعیت‌زا در دوران صفویه تحلیل می‌نماید. روزگاری که شاهان صفوی در درون متن سنتی سلطنت ایرانی قرار می‌گرفتند، مشکل چندانی برای کسب مشروعیت نداشتند. اما کسب مشروعیت برای سلطنت صفوی با استفاده از مفاهیم مذهب شیعه اثنی‌عشری، به ویژه در طول حکومت شاه عباس، سخت و دشوار بود.^۳ با توجه به این مسئله این احساس در وقایع‌نگاران برانگیخته شد که اگرچه در خصوص کسب مشروعیت برای سلطنت صفوی بر اساس مفاهیم مذهب تشیع دوازده امامی محدودیت دارند، دست کم می‌توانند به وسیله افزایش یا تکمیل کردن دیگر راه‌های قابل دسترس برای کسب مشروعیت، من جمله استفاده از مفهوم سلطنت ایرانی برای کسب مشروعیت، اقدام نمایند.

1. TAAA, 524, English

2. problematic

۳- امیر ارجمند در توضیحش در خصوص موافقت مجلسی با سلطنت صفویه بر ماهیت دنیوی این تأیید، تأکید می‌کند: به هر حال این تأکید بیش از اندازه نخواهد بود، حتی اگر سخنان پیامبر و امامان دلیلی برای امر به اطاعت از فرمانروایان دنیوی باشد اما مجلسی مشروعیت سلطنت را به‌عنوان حکومت دنیوی می‌پذیرد و نه به‌عنوان حکومت مذهبی و یا سیاسی. پذیرش مبانی مشروعیت حاکمیت مذهبی پادشاهان صفوی به معنی تأیید حکومت جائر (Heritage of extremism) بود و این امر مغایر با دکتربین شیعی بوده و بنابراین نمی‌تواند به وسیله علمای شیعی تأیید شود (تأکید در متن است) نگاه کنید به ارجمند، سایه خدا، ص ۱۸۴.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد می‌توان کار اسکندر بیگ و قندهاری را درک کرد. برای نمونه اسکندر بیگ تبیینی طبیعت محورانه از فرمانروایی شاه عباس ارائه می‌دهد، یعنی تصویری که عمدتاً از شاه عباس ارائه می‌دهد، تصویری سعادت‌مندانه در معنای خاص اصطلاح صاحبقران (قرانات سعادت) است. او همچنین پیشگویی‌های مبتنی بر طالع‌بینی ملامحی‌الدین اناری پیازی [بیاضی منتسب به بیاض کرمان و به رسم الخط قدیم پیازی] ارائه می‌دهد و ذکر می‌کند یکی از پیش‌گویی‌های طالع‌بین درست از آب درآمده است. ظاهراً اناری پیازی پیش‌بینی ظهور فرمانروایی خوش اقبال کرده بود که سلطنتش از دل دوران ناآرام و آشوب‌زده و تغییر اقبال مذاهب مختلف و ویرانی تعدادی از ایالت‌ها و غارت و کشتار و گروگان‌گیری ظهور خواهد کرد.^۱ البته راجر سیوری در اثر خودش به صورت پانویس اشاره دارد که این پیش‌گویی استثنایی می‌توانست برای هر دوره از تاریخ و یا هر سلطنتی به کار رود.

اسکندر بیگ گفتار خودش را در خصوص سعد و نیک طالعی با فهرستی از نمونه‌های هفت‌گانه از بحران‌ها و مشکلات بزرگ دوران حیات شاه عباس به پایان می‌برد و در کل نشان می‌دهد شاه عباس مؤید و مستظهر به گردش ستارگان است. اسکندر بیگ در ذیل وقایع‌نگاری‌اش اشاره دارد که لغت صاحبقران می‌تواند به معنای آشوب‌های بزرگی باشد که شاه پشت سر گذاشته است. مثال‌هایی که او برای بحران‌های بزرگ زمان شاه عباس ارائه می‌دهد، شامل ۱- بحران‌هایی که سبب گردید شاه به هنگام طفولیت از پدر و مادرش جدا گردد (تلاش اسکندر بیگ برای استفاده از روانشناسی تاریخی)؛ ۲- سوءقصد به جان شاه؛ ۳- رهایی از خطرات میدان جنگ؛ ۴- درمان بیماری‌های صعب‌العلاج و متعدد شاه. اسکندر بیگ برای هر یک از این سختی‌ها عمدتاً تفسیری با مضمون آزمایش و امتحان در این جهان ارائه می‌دهد. برای نمونه این حوادث را ناشی از ۱- مشیت و اراده الهی در کار؛ ۲- تولد شاه در ساعت سعد؛ ۳- یاری خداوند؛ ۴- یاری روح مقدس امام رضاع (به قوت جاذبه روح مقدس امام جن و انس؛ چرا که احتمالاً شاه در مسیر مشهد بود که این اتفاق رخ داده بود)؛

1- TAAA, 112, ترجمه: ۵۱۹-۵۲۰. همانگونه که راجر سیوری در ترجمه خودش خاطر نشان می‌سازد این پیش‌گویی استثنایی به این دلیل مبهم بود که می‌توانست برای هر دوره تاریخی و در حقیقت برای هر پادشاهی بکار رود.

۵- اقبال خداداد به قول سیوری عنایت خداوندی (لطف الهی).^۱

در خصوص مشروعیت حکومت بابریان به نظر می‌رسد قندهاری کمتر به مفاهیم مذهبی مشروعیت‌زا نظر داشته است و بیشتر به آن نوع از مفاهیم مشروعیت نظر دارد که در اوایل حکومت بابریان و تیموریان جاری و ساری بود. برای نمونه او بخش مربوط به فضایل شاهی امپراتور اکبر را با بیان اینکه امپراتور اکبر از خاطرات سلسله‌های حاکم گذشته و پادشاهانشان مثل قیصر روم، ساسانیان، خانان چین، بنی عقیل عرب، تابعه یمن، رایاندهای هندوستان، فرمانروایان سامانی، بویه‌ها و سلجوقیان درخشش بیشتری دارد، به پایان می‌برد. در اینکه چرا قندهاری این فرمانروایان و سلسله‌ای خاص را برگزیده، یک دلیل احتمالاً وجود داشته باشد و آن این است که او می‌خواست تا حد امکان یک شبکه وسیع را در فهرست خودش قرار دهد که شامل اعراب قبل از اسلام، شیعه، سنی، مسیحی، زرتشتی و فرمانروایان چینی، ایرانی، ترک، عرب و هندی می‌شد. او با این روش به ادعاهای جهانی اکبر برای سلطنت اشاره دارد و این در واقع یکی از موضوعات فهرست فضایی او است (اکبر فرمانروای تمام جهان است).

در پایان به نظر ضروری می‌رسد که فهرست فضایل شاهی وقایع‌نگاران صفوی و بابری را در بستر دیگر عناصر مشروعیت‌بخش جانمایی کنیم. این عناصر شامل نسب‌شناسی‌ها، حکایت‌ها و داستان‌های رؤیایی، رویدادهای معجزه‌آسا و حکایت‌های مربوط به خاستگاه سلسله‌ها. در خصوص صفویان، تبارشناسی ارتباط عملی شاهان صفوی را با امام هفتم شیعیان برقرار می‌کرد و بدین‌وسیله حاکم صفوی با استفاده از مفاهیم مذهب شیعه اثنی‌عشری مشروعیت می‌گرفت و این امر یکی از سه ارکان مشروعیت‌زای حکومت صفویان را نشان می‌دهد. تأکید عمده گزارش‌ها در باب خاستگاه صفویان بر زندگی شیخ صفی‌الدین است و این مورد تقریباً در تمام وقایع‌نگاری‌های عصر صفوی حضوری پررنگ دارد. چنین گزارش‌هایی که برای مشروعیت‌بخشی به حاکم صفوی به کار می‌رود، دومین رکن مشروعیت‌بخش سلطنت صفوی است که در آن شاهان صفوی مرشد فرقه صوفیه صفویه

۱- TAAA, 1102-1103 ترجمه، ۵۱۹-۵۲۱ (رساله ۴). همچنین ببینید ارجمند، *سایه خلد*، ص ۱۸۱.

محسوب می‌شوند. سومین رکن مشروعیت که شاهان صفوی را سایه خدا بر روی زمین معرفی می‌کند در فهرست فضایل شاهی نیز انعکاس داشته است.

در خصوص بابریان نیز مشروعیت سلطنت بر چند رکن استوار بود. این ارکان شامل مفهوم نژاد تیموری است که در آثار تبارشناسان بابر نامود دارد، نژاد بابریان هند را به تیمور می‌رساند و حتی در بعضی از موارد از طریق چنگیز خان و تعدادی از شخصیت‌های متعدد کتاب مقدس به حضرت آدم می‌رسانند. سلطنت بابر نامی که به مفهوم هندوئیسم مرتبط شده را می‌توان در وقایع‌نگاری بابر نامی همچون *اکبرنامه* دید که شامل سبک‌های هنری طالع‌بینی اکبر نامی می‌شود. داگلاس اشتروند صریحاً بیان می‌کند، وقایع‌نگار متأخر بابر نامی یعنی ابوالفضل نویسنده مشهور *اکبرنامه*، که مفهوم سلطنت تیموری و اصول اشراقی صوفیه را به هم پیوند داد، در سلطنت اکبر تبلور یافته بود.^۱ البته به این مفاهیم می‌بایست مفاهیم سنتی سلطنت ایرانی را نیز اضافه نمود که در فهرست فضایل شاهی قندهاری منعکس شده است.

1. Streusand, 130.

بررسی و نقد کتاب

« محتشم السلطنه »

به کوشش: منصوره اتحادیه (نظام مافی) و رقیه آقابالا زاده

تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۹۶

منصوره کریمی قهی^۱



معرفی کتاب

کتاب *محتشم السلطنه* مجموعه‌ای سه جلدی در شرح زندگی، افکار و آثار میرزا حسن اسفندیاری، از رجال سیاسی عصر قاجار و پهلوی، و حاصل کوشش محققانه منصوره اتحادیه و رقیه آقابالا زاده است که به همت نشر تاریخ ایران به زیور طبع آراسته شده است.

۱- دکتری تاریخ اسلام از دانشگاه الزهراء (س) karimighahi@gmail.com

جلد اول کتاب، با عنوان *محتشم السلطنه* (زندگی نامه سیاسی حسن اسفندیاری) در ۶۹۴ صفحه منتشر و از یک پیشگفتار و یازده فصل تشکیل شده است. پیشگفتار کتاب به قلم منصوره اتحادیه، نویسنده کتاب، است که اشاره مختصری به روند گردآوری اطلاعات و اسناد، چگونگی تدوین کتاب با همکاری رقیه آقابالازاده و سعاد پیرا، ویراستار اثر، و دیگر همکاران مؤلف و اندک توضیحی درباره محتوای سه مجلد کتاب دارد. فصل های یازده گانه کتاب به ترتیب عقاید و افکار، زندگی و مشاغل سیاسی محتشم السلطنه را در دوران انقلاب مشروطه، جنگ جهانی اول و سلطنت رضاشاه بررسی و اقدامات و سخنان وی را در سمت های وکیل و رئیس مجلس، وزیر عدلیه، وزیر مالیه و وزیر خارجه ارزیابی می کند.

جلد دوم، با عنوان *محتشم السلطنه* (آثار و افکار حسن اسفندیاری) در ۲۳۴ صفحه منتشر شده است و مقدمه و متن دو رساله از محتشم السلطنه با عنوان *علل بدبختی ما و علاج آن* و *اخلاق محتشمی*، تصاویر و فهرست اعلام را دربرمی گیرد. مقدمه جامع این مجلد به معرفی عقاید و افکار میرزا حسن خان محتشم السلطنه، از خلال دو رساله وی می پردازد. هر چند نویسنده، شرح دوباره آثار و افکار محتشم السلطنه را در این مقدمه، به دلیل شناخت شخصیت و ذهنیت محتشم السلطنه از منظری دیگر بر می شمارد (ج ۲، ص ۷). با توجه به شرح مبسوط این مطالب در فصل اول جلد اول بهتر بود برای پرهیز از تکرار، آن فصل از جلد اول حذف و در این مجلد گنجانده می شد یا اینکه این مجلد صرفاً به معرفی آثار محتشم السلطنه اختصاص می یافت و بحث از عقاید وی به فصل اول مجلد اول منحصر می شد که در این صورت لازم بود عنوان مجلد دوم به *محتشم السلطنه* (آثار حسن اسفندیاری) تغییر کند.

جلد سوم، با عنوان *محتشم السلطنه* (منتخبی از اسناد حکومت ارومیه حسن اسفندیاری) در ۲۹۳ صفحه منتشر شده و شامل پیشگفتار، مقدمه، مجموعه اسناد حکومت ارومیه، تصاویر و فهرست اعلام است. در مقدمه این مجلد به قلم رقیه آقابالازاده، به بهانه مطالعه و بررسی زندگینامه محتشم السلطنه، شرح کاملی درباره تاریخ تحولات روابط ایران و عثمانی در دولت های صفویه و قاجار و وقایع ارومیه و نواحی مرزی ایران و عثمانی در زمان حکومت محتشم السلطنه در آذربایجان ارائه شده است. نگارنده اذعان داشته است بدون دسترسی به

اسناد آرشیو عثمانی، تصویر موثقی از تحولات مرزی ایران و عثمانی و نحوه عملکرد دو طرف در مقابل کمیسیون‌های تشکیل شده و نیز فعالیت و جانبداری اکراد و عشایر، قابل ترسیم نیست.

کتاب از حیث آنکه به یکی از چهره‌های سیاسی مؤثر دوران پرتلاطم انقلاب مشروطه تا سلطنت رضاشاه پرداخته و اندیشه، آثار و عملکرد وی را در عرصه اخلاق، سیاست و حکومت واکاوی کرده است، اثری ارزشمند به شمار می‌آید. بررسی زندگی و اقدامات این شخصیت سیاسی با توجه عمیق به بافت موقعیتی که وی در متن آن بالیده و نقش‌آفرینی کرده است نیز این کتاب را اثری در خور توجه کرده است. ضمن آنکه از نظر صفحه‌آرایی، حروف‌نگاری، تبویب و انسجام اثر، به رغم گستره اطلاعات و اسناد موجود در آن، شایسته توجه است. با وجود محاسن پیش گفته، این کتاب خالی از اشکالات محتوایی، نگارشی و ویرایشی نیست.

اشکال‌های محتوایی

از جمله اشکالات محتوایی کتاب، اطناب و حاشیه‌روی بی‌دلیل و غیرموجه است. برای مثال نویسنده در مقدمه جلد دوم و نیز مجلد اول، به منظور اثبات تأثیرپذیری محتشم‌السلطنه از اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی، شرح مفصلی از اندیشه و آثار سید جمال‌الدین ارائه می‌کند که چهار صفحه از مقدمه را در بر می‌گیرد. همچنین در دو صفحه از مقدمه به اندیشه غریزدگی جلال آل احمد می‌پردازد تا یادآوری کند محتشم‌السلطنه نیز چنین افکاری داشته است. این مقایسه که بی‌ارتباط با اهداف کتاب است، اگر در یک یا دو جمله بازگو می‌شد، خالی از اشکال بود، اما اختصاص شش صفحه از مقدمه به آن، نشان‌دهنده اطناب و حاشیه‌روی است.

از دیگر اشکال‌های محتوایی، استفاده از واژگان متناقض یا غیرمرتبط در توصیف شخصیت محتشم‌السلطنه است. برای مثال در جمله «محتشم‌السلطنه... فیلسوفی که وارد دنیای سیاست شد، اما پایبند سنت ماند» (ج ۱، ص ۱۲)، نویسنده هیچ دلیل و مدرکی برای ذکر چنین توصیفی

درباره محتشم السلطنه ارائه نمی‌کند؛ ضمن آنکه از نظر منطقی، ارتباطی بین ورود یک فیلسوف به دنیای سیاست و پایبندی به سنت وجود ندارد.

یکی از اشکالات محتوایی متن به علت از قلم افتادن برخی واژگان یا استفاده از عبارت نامناسب ایجاد شده است. برای مثال در جمله «کشکول محتشمی را که مجموعه اشعار و گفتارهایی است در سال ۱۳۳۶ ق. آغاز کرد» (ج ۱، ص ۱۳)، موضوع اشعار و گفتارها از قلم افتاده و به معنی جمله آسیب رسانده است. لازم بود نویسنده با افزودن عبارت «در اخلاق» بعد از واژه «گفتارهایی» معنی جمله را کامل کند. در جمله «او هموطنانش را دعوت می‌کرد تا «انصاف پاک و وجدان تابناک یک ایرانی برای حقیقت‌شناسی و ترقی امروز و تعالی فردا حکم می‌کند» (ج ۱، ص ۹)، جمله «او هموطنانش را دعوت می‌کرد تا» با نقل قولی که نویسنده ذکر کرده است، هم‌خوانی محتوایی و معنایی ندارد.

از دیگر اشکال‌های محتوایی کتاب، فزونی حاشیه و فروع مطالب نسبت به مباحث اصلی است که در فصل‌های سوم تا دهم کتاب به نحو چشمگیری خودنمایی می‌کند. در این فصل‌ها، نویسنده شرح مبسوط و گاه نامربوط از اوضاع و احوال زمانه محتشم السلطنه ارائه می‌کند، در ادامه به اختصار یا تفصیل کمتر، به اقدامات، مشاغل سیاسی یا سخنان وی می‌پردازد. تفصیل اوضاع روزگار در برخی از فصل‌ها تناسب چندانی با متن اصلی ندارد. برای مثال در فصول سوم، چهارم و پنجم، توضیحات بسیاری درباره کابینه‌ها و صدراعظم‌هایی که محتشم السلطنه در خدمت آنها بود و نیز اوضاع ایران در جنگ جهانی اول گنجانده شده که بخش‌هایی از آنها حذف شدنی است. همچنین در فصل هشتم به تفصیل، اقدامات فرهنگی رضاشاه، از جمله کشف حجاب و نیز اقدامات فرهنگستان زبان فارسی بررسی شده و در انتهای بحث نظر محتشم السلطنه درباره کشف حجاب یا سخنان وی در دفاع از فرهنگستان نقل شده است. این توضیحات تفصیلی درباره اوضاع زمانه تا حدی از انسجام کتاب کاسته است، چرا که خواننده گاه در هنگام خواندن این مطالب، موضوع اصلی کتاب را فراموش می‌کند و پیوستگی بین آنها و موضوع اصلی را در نمی‌یابد. همین مسئله، این مطالب را حاشیه‌ای و غیرضروری جلوه می‌دهد. شاید بهتر بود به جای توضیحات تفصیلی درباره اوضاع جامعه، اقدامات و عملکرد

محتشم السلطنه در سمت‌های سیاسی‌اش محور بحث قرار می‌گرفت و به ضرورت به مسائل دیگر اشاره می‌شد.

دیگر اشکال‌های ساختاری و محتوایی کتاب، بی‌توجهی نویسنده به ذکر سؤال‌ها و اهداف هر فصل در مقدمه آن فصل است. به جز فصل نهم، در دیگر فصل‌های کتاب، از ابتدای فصل، خواننده با انبوهی از اطلاعات مواجه می‌شود، بی‌آنکه هدف از شرح این مطالب بر او روشن باشد یا بداند نویسنده بر اساس کدام سؤال‌ها، این اطلاعات را گردآوری کرده است. بهتر بود نویسنده در ابتدای هر فصل، سؤال‌هایی که قصد پاسخ‌گویی به آن‌ها را دارد و اهدافی که می‌کوشد بدان دست یابد، به اختصار بازگو می‌کرد و در نتیجه‌گیری کوتاه در انتهای فصل به شرح دستاوردهای خود می‌پرداخت. تنظیم فصل با توجه با سؤال‌ها و اهداف مورد نظر نویسنده، کمک مؤثری در تفهیم مطالب به خواننده می‌کند و بر انسجام محتوایی و ساختاری کتاب و غنای اثر می‌افزاید.

اشکال محتوایی دیگر نام‌گذاری فصل‌های کتاب است. عناوین فصل‌ها گویای محتوای فصل و ناظر بر اهداف کتاب نیست و خواننده ارتباط میان این فصل‌ها و موضوع اصلی کتاب را در نمی‌یابد. برای مثال، عناوین فصل‌های چهارم، پنجم، ششم و هشتم که به ترتیب عبارتند از: «مجلس دوم، وزارت عدلیه، وزارت خارجه»، «جنگ اول جهانی»، «دوران بعد از جنگ، از کودتا تا تغییر سلطنت» و «شرایط جامعه د دوران سلطنت رضاشاه»، گویای ارتباط مباحث با موضوع کتاب نیست.

اشکال‌های ساختاری و روشی

جلد اول کتاب فاقد مقدمه است؛ بنابراین سؤال‌ها و اهداف پژوهش، که مشوق مؤلفان به گردآوری چنین اثری بوده، ناگفته مانده است و مخاطب بی‌مقدمه وارد مباحث اصلی کتاب می‌شود. غفلت از نگارش مقدمه، یکی از اشکال‌های مهم روشی بر کتاب محتشم السلطنه است، زیرا مباحث مهمی چون طرح مسئله و سؤال‌های پژوهش، اهداف و ضرورت پرداختن به زندگی‌نامه یکی از چهره‌های سیاسی مهم عصر قاجار و پهلوی ناگفته مانده است؛ مباحثی که

موجب روشنی مسیر بحث، درک آسان و درست خوانندگان از اثر و هدایت مخاطبان در پیگیری مطالب کتاب می‌شود، ضمن آنکه نویسنده ناگزیر از طرح جسته و گریخته این مباحث در فصل‌های یازده‌گانه کتاب شده، شیوه‌ای که از انسجام اثر کاسته است.

اشکال ساختاری دیگر به توالی فصل‌های کتاب برمی‌گردد. از نظر منطق تبویب کتاب بهتر بود فصل‌های مقدماتی و زمینه‌ای در ابتدای کتاب قرار گیرند و فصل‌های اصلی در ادامه بیایند. در مجلد اول کتاب این توالی منطقی رعایت نشده است. نویسنده پیش از آن که شرحی از زندگی و احوال و آثار محتشم‌السلطنه ارائه دهد و شخصیت اصلی کتاب را به خوانندگان معرفی کند، به بررسی عقاید و افکار وی از خلال آثارش پرداخته است. این مسئله موجب تکرار غیرموجه برخی مطالب در فصل‌های اول و دوم شده است. برای مثال در فصل مربوط به عقاید و آثار محتشم‌السلطنه، نویسنده ناگزیر شده است، ضمن توضیح درباره علت نگارش کتاب *علل بدبختی ما و راه علاج آن*، توضیحاتی نیز در باره سابقه خدمت محتشم‌السلطنه در وزارت خارجه بیان کند (ج ۱، ص ۱۳)، در حالی که این مطلب به تفصیل در فصل دوم نیز بازگو شده است.

اشکال‌های ویرایشی و نگارشی

کتاب ویراسته خانم سعاد پیرا است، با وجود این، خالی از اشکال‌های ویرایشی و نگارشی نیست. این اشکالات در تمام فصل‌های مجلد اول، کم و بیش دیده می‌شود، اما در فصل اول نمود بیشتری دارد. بخش از اشکال‌های ویرایشی به رسم‌الخط، نشانه‌گذاری و حروف‌نگاری اثر و بخش دیگر به اشکال‌های زبانی، دستوری و نگارشی برمی‌گردد.

اشکال‌های صوری و رسم‌الخط

حروف‌نگاری درست کتاب از محاسن آن به شمار می‌آید، چرا که خطاهای حروف‌نگاری در اثر نامشهود است. با وجود این کتاب خالی از اشکال‌های حروف‌نگاری نیست؛ از آن جمله واژه آقای که به اشتباه «اقای» نوشته شده (ج ۱، ص ۷)، واژه نویسندگان که «نواسندگان» چاپ

شده، (ج ۱، ص ۲۰۳)، واژه فقها که «فقه‌های ما» نوشته شده (ج ۱، ص ۲۶۵) و نیز عبارت «خفض جناح» که به اشتباه «خفعن جناح» (ج ۱، ص ۱۹) نوشته شده است.

دیگر اشکال صوری کتاب، یک‌دست نبودن رسم‌الخط کتاب و عدم رعایت پیوسته یا جدانویسی واژگان مرکب بر طبق یک شیوه واحد، برای مثال شیوه‌نامه فرهنگستان، است. بر طبق دستور خط فرهنگستان واژگان اینک، آنکه، چنانچه، پیوسته و واژگان هم‌زمان، چنان‌که، به خصوص، به طور باید جدا نوشته شوند. نویسنده و ویراستار، هیچ یک، پایبند دستور خط واحدی نبوده‌اند و به تناوب شکل پیوسته یا جدای این واژگان را به کار برده‌اند؛ برای مثال در بعضی از صفحه‌های کتاب واژه «اینکه» به صورت «این که» به کار رفته است. (ج ۱، صص ۱۶، ۱۷) یا در اکثر بخش‌های کتاب، قیدهای بخصوص، بطور، بطوریکه، (ج ۱، صص ۱۲۴، ۲۰، ۱۵، ۱۴، ۱۰، ۷، ۶۱، ۲۶؛ ۲/۳) به شکل پیوسته و گاهی جدا (ج ۳، ص ۱۶) نوشته شده است. همچنین واژه «هم‌زمان» به صورت «همزمان» (ج ۳، ص ۱۶) و عبارت «رجالی است» به صورت «رجالیست» (ج ۱، ص ۹) نوشته شده که برخلاف دستور خط فرهنگستان است.

دیگر اشکال صوری که در تمام بخش‌های کتاب به چشم می‌آید، نشانه‌گذاری است که گاه به صورت کاربرد نادرست علائم سجاوندی و گاه استفاده نکردن از علائم نگارشی نمود یافته است. ویرگول یکی از مهم‌ترین علائم سجاوندی است که کاربردهای مختلفی در متن دارد، از جمله جدا کردن جمله معترضه. نویسنده و ویراستار اثر در تمام کتاب، به خصوص فصل اول مجلد اول، برای جملات معترضه نشانه ویرگول یا خط فاصله به کار نبرده‌اند. بی‌توجهی به نشانه‌گذاری در برخی قسمت‌ها، درک متن را دشوار کرده و به نوشتار آسیب رسانده است. برای مثال در این جمله: «سید ضیاء‌الدین طباطبایی روزنامه نگاری تندرو و باسابقه به اتفاق رضاخان میرپنج چهره ناشناخته موفق شدند که قدرت را به دست گیرند. اما سید ضیاء بیش از سه ماه دوام نیاورد» (ج ۱، ص ۱۴) و نیز در این بند: «در ضمن مقرر شد عشیره حیدرانلو و سپیگی که در خاک عثمانی بودند اگر خواهان عبور از مرز اسکان در خاک ایران بودند مختار باشند اما اگر قصه تجاوز و خسارت داشتند دولت عثمانی موظف بود از آنها جلوگیری کند و اگر ساکن ایران باشند و قصد تجاوز به خاک عثمانی داشته باشند دولت ایران از این امر

جلوگیری کند» (ج ۳، ص ۱۳)، جدا نکردن جملات معترضه و شرطی با علائم سجاوندی مناسب در چنین جملات طولانی، فهم متن را دشوار کرده است. از این دست اشکال‌های نشانه‌گذاری در جای جای کتاب دیده می‌شود (ج ۱، صص ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۸۱؛ ج ۳، ص ۱۴). از دیگر اشکال‌های صوری، ایتالیک نشدن عنوان کتاب‌ها (ج ۱، ص ۱۴، ۱۳)، حذف دو نقطه قبل از نقل قول مستقیم (ج ۱، ص ۱۶)، حذف نشانه گیومه از ابتدای نقل قول مستقیم و نیز عدم رعایت بندنویسی (ج ۱، ص ۱۳؛ ج ۲، ص ۷) در برخی قسمت‌های کتاب است. این خطاها اگرچه اندک است، گاهی در مجلدات سه‌گانه کتاب دیده می‌شود.

خطاهای نگارشی و زبانی

مهم‌تر از اشکال‌های صوری و رسم‌الخطی، خطاهای نگارشی و زبانی است که از دید مؤلف و ویراستار پنهان مانده و از نظر ادبی و زبانی به متن آسیب رسانده است. از جمله خطاهای زبانی راه یافته به کتاب موارد زیر قابل ذکر است: حذف فعل بدون قرینه، حذف فعل است در افعال ماضی نقلی، استفاده از افعال نادرست، عدم تطابق زمانی افعال، عدم تطابق فعل و فاعل از نظر شخص، فاصله میان اجزای فعل مرکب، حذف نشانه مفعول، نادرستی محل نشانه مفعول، تکرار نشانه مفعول، تکرار حروف اضافه و ربط در جمله، کاربرد نادرست حروف اضافه، آوردن ضمیر منفصل و متصل توأم با هم. این خطاهای زبانی ضمن آنکه آسیب جدی برای زبان فارسی محسوب می‌شود، کتاب را از نظر سبک نگارش ضعیف کرده است، به خصوص که در بسیاری از جمله‌های فصل اول و نیز دیگر فصل‌ها این آسیب‌ها دیده می‌شود. در جمله «در هر حال امروز، زمان اصلاحات و روش مد نظر او گذشته» (ج ۱، ص ۱۰) و جمله «چنانچه در سفرهای متعدد و دیدن آثار علمی ملل مختلف و بحث با بعضی بزرگان به این اعتقاد رسیده و با صدای بلند اعلام می‌داشت» (ج ۱، ص ۱۱) فعل «است» به اشتباه حذف شده است. همچنین در جمله «نمایندگان ایران و عثمانی در نقشه‌هایی که در سال ۱۲۶۸ تهیه شده و هر کدام از طرفین یک نسخه داشتند خطوط مرزی پیشنهادی خود را ترسیم کنند...»، (ج ۳، ص ۱۴) فعل «بود» بدون قرینه از جمله حذف شده است.

از دیگر خطاهای زبانی کتاب، استفاده از افعال نادرست است. برای مثال در جمله «با صدای بلند اعلام می‌داشت» (ج ۱، ص ۱۱)، فعل «اعلام می‌داشت» از نظر زبانی نادرست است، زیرا واژه «اعلام» بر انجام عمل دلالت دارد، نه مالکیت چیزی؛ بنابراین ترکیب این واژه با فعل «کرد» درست است، نه فعل «داشت». این خطا در فعل «اشاره داشت» در جمله «او به نقش علما در جامعه و بخصوص به حمایتشان از مشروطه اشاره داشت» (ج ۱، ص ۱۵) نیز دیده می‌شود. این‌گونه افعال گاه در متن کتاب به چشم می‌خورد. برای مثال در افعال «نزدیک گشت» (ج ۱، ص ۱۱)، «مطرح می‌گردد» (ج ۱، ص ۴۷)، «تشکیل گردد» (ج ۱، ص ۱۹)، «منعقد گردید» (ج ۳، ص ۱۳)، «مشخص گردید» (ج ۳، ص ۱۴)، نویسنده از فعل گشت، یا گردید در غیر معنی خودش استفاده کرده است. گردید و گشت به معنی چرخیدن است و کاربرد آن در معنی «شد» نادرست است. همچنین کاربرد فعل «نمود»، که به معنی نشان دادن است، در معنی «انجام دادن» (ج ۳، ص ۱۴؛ ج ۲، ص ۲۲) و کاربرد واژه «انجام»، که به معنی پایان کار است، به جای فعل «انجام دادن»، که بر انجام عمل دلالت دارد، (ج ۱، ص ۸) یا استفاده از فعل «تعهد می‌کرد» به جای «تعهد می‌داد» (ج ۱، ص ۲۶). همچنین کاربرد فعل «گذار» به جای «می‌کند» در جمله «به آنها تأکید می‌گذارد» (ج ۱، ص ۲۷) نادرست است، اما نویسنده و ویراستار بی‌توجه به این اشتباه زبانی آن را بارها به کار برده‌اند.

کاربرد واژگان، عبارات و قیده‌های نادرست، دیگر خطای ادبی راه یافته به کتاب است. برای مثال استفاده از واژگان «پست» در معنی «سمت» (ج ۱، صص ۱۱۳، ۱۴، ۲۱) «انجام» به جای «انجام دادن» (ج ۱، ص ۸)، «تأثیری» به جای «تأثیرپذیری‌اش» (ج ۱، ص ۱۶) و کاربرد عبارات‌های «با شدت بیان» به جای «با لحن شدید» (ج ۱، ص ۱۸)، «درحالی که» به جای «در جایی که» (ج ۱، ص ۱۶)، «نسبت به» به جای «به» (ج ۱، صص ۸، ۱۱۳؛ ج ۳، ص ۲۳) و ترکیب دو واژه «فعالیت» و «کلام» در عبارت «فعالیت کلام وی» (ج ۱، ص ۱۶) از نظر زبانی اشتباه است.

خطای زبانی دیگر، کاربرد نادرست حروف ربط و اضافه است. برای مثال در جمله «بدون شک در ۱۳۰۷ که سید برای آخرین بار به ایران آمد لاقلاً با فعالیت‌های سیاسی و بعضی افکار

انقلابی که در محافل نیمه مخفی بیان می‌کرد و موجب نگرانی دولت می‌شد آگاه بود» (ج ۱، ص ۱۶)، حرف اضافه فعل آگاهی داشتن «از» است، نه «با»، در حالی که نویسنده به اشتباه از حرف «با» استفاده کرده و به متن آسیب رسانده است. دیگر خطای زبانی در این جمله، آوردن دو فعل در کنار هم است. این خطاهای زبانی در کنار رعایت نکردن نشانه‌گذاری و عدم استفاده از ویرگول برای جداسازی جملات معترضه، فهم متن را دشوار کرده است.

تکرار غیرموجه حروف ربط «در»، «که»، «به» در برخی جملات از دیگر خطاهای زبانی کتاب است. برای مثال در جمله «در واقع این کتاب نوعی مانیفست اوست که در بنیاد تفکر و تجربه عملی که از سال‌های خدمات دولتی به دست آورده بود»، کاربرد «در» به جای «بر» نادرست است، ضمن آنکه حرف ربط «که» به اشتباه دو بار تکرار شده است. در جمله «مجلس چهارم که به قول عشقی «ننگ بشر بود» بعد از ۷ سال افتتاح شد و چنین به نظر می‌رسید که شرایط به روال همیشگی قرار می‌گرفت» (ج ۱، ص ۱۵)، استفاده از حرف اضافه «به» به جای «بر» از نظر زبانی خطا است. در جمله «باید در نظر گرفت که در سال ۱۳۰۶ ش. که این سیاهه به پایان می‌رسد، ابتدای سلطنت پهلوی اول به شمار می‌آمد» (ج ۱، ص ۳۳۷) و نیز در جمله «در نامه‌های دیگر که در میان وزارت مالیه و هیئت وزراء مکاتبه می‌شود، طلب کمیسیون سرحدی ۳۹۳۵ تومان و کسری توافق می‌شود» (ج ۳، ص ۲۲)، حروف «که» و «در» زائد است و استفاده از آن به جمله آسیب رسانده است.

در برخی جملات نویسنده و ویراستار در ذکر نشانه مفعول یا محل قرار دادن آن اشتباه کرده‌اند. برای مثال در جمله «بسیاری ظهور یک رهبر قدرتمند و شاید دیکتاتور می‌خواستند» (ج ۱، ص ۱۰)، نشانه مفعولی به اشتباه حذف شده است. در جملات «محتشم‌السلطنه شدیداً خطری که استقلال ایران را تهدید می‌کرد حس می‌کرد» (ج ۱، ص ۱۷)، «شاید فتوای میرزای شیرازی علیه استعمال توتون و تنباکو را به نفوذ سید وابسته می‌دانست» (ج ۱، ص ۱۶) و «او دوران هرج و مرج ناشی از انقلاب مشروطه و دوران جنگ که استقلال ایران را به خطر می‌انداخت را پشت سر گذاشته بود» (ج ۱، ص ۱۴)، نشانه مفعول به جای آنکه بعد از مفعول نوشته شود، بعد از متمم و قبل از فعل قرار گرفته است که از نظر دستور زبان فارسی اشتباه

است. در جمله «محتشم السلطنه در کتاب اولش که بیشتر به مقاله‌ای بلند می‌ماند، تحت عنوان علل بدبختی ما و علاج آن را در سال ۱۳۳۹ ق نوشت» (ج ۱، ص ۱۳)، ضمن آنکه نشانه مفعول بعد از مفعول «کتاب اولش» ذکر نشده است، دو خطای دیگر نیز موجب ضعف نگارش شده است؛ آوردن بی‌دلیل واژه «در» و بی‌توجهی به قرار دادن نشانه ویرگول قبل و بعد از جمله معترضه.

خطای زبانی دیگر کتاب، بی‌توجهی به تطابق فعل و فاعل از نظر زمان و شخص است. این خطا هر چند اندک، گاه در کتاب دیده می‌شود. برای مثال در جمله «شاید یکی از دلایلی که محتشم السلطنه در ورطه تاریخی به فراموشی سپرده شده است، این بود که افکار و برخی عقایدش اکنون از اهمیت افتاده باشد» (ج ۱، ص ۱۰)، با وجود قید اکنون، فعل گذشته استفاده شده است. در جملات «بعضی به احیای افتخارات ایران باستان دلخوش کردند. عده‌ای راحل را در غربی شدن از سرتا پا می‌دانستند. عده‌ای دیگر عقاید سوسیالیستی را توشه راه خود کردند و بسیاری ظهور یک رهبر قدرتمند و شاید یک دیکتاتور می‌خواستند» (ج ۱، ص ۱۰)، از نمودهای مختلف زمان گذشته (گذشته ساده و استمراری) استفاده شده که موجب ناهماهنگی متن شده است. در جمله «مهرالدوله برای این دختر چارقند حریر قهوه‌ای و... خریداری می‌کردند» (ج ۱، ص ۳۳۰)، برای فاعل مفرد فعل جمع به کار رفته است یا در جمله «در مجموع افکار سید جمال‌الدین با تفکر محتشم السلطنه که فقط به ایران می‌اندیشند و بعد دیگر ملل اسلامی نمی‌پرداخت، سنخیتی نداشت»، به اشتباه فعل «می‌اندیشند» استفاده شده است. خطای زبانی دیگر در این جمله، کاربرد واژه «بعد» به جای «به» است که موجب ضعف نگارش و بدفهمی متن شده است.

عدم تطابق صفت و موصوف خطای زبانی دیگر در متن است. برای مثال در جمله «او به میانه‌روی و مدارا در همه کار معتقد بود» (ج ۱، ص ۹)، واژه «همه»، صفت مبهم است که در کنار اسم جمع به کار می‌رود، در عبارت پیش‌گفته صفت همه همراه اسم مفرد به کار رفته که از نظر دستور زبان فارسی نادرست است. فاصله انداختن میان اجزای فعل مرکب دیگر خطای نگارشی کتاب است. این خطا در جمله «نکته‌ای که محتشم السلطنه را متمایز از سایر

سیاستمداران معاصر می‌کرد» (ج ۱، ص ۵) دیده می‌شود. در جمله «و از آنچه بعداً «غرب‌زدگی» نامیده شد و مضار تقلید انتقاد سخت کرد» (ج ۱، ص ۲۲)، قید «سخت» برای بیان شدت عمل در فعل «انتقاد کرد» به کار رفته است که هر دو جزء فعل را دربرمی‌گیرد؛ بنابراین، باید پیش از فعل بیاید. قرار دادن قید بین اجزای فعل مرکب از نظر زبانی و معنایی خطا است. کاربرد ساختار مجعول در جمله معلوم از دیگر خطاهای نگارشی متن است. برای مثال در جمله «تحقیق و جمع‌آوری اسناد وزارت خارجه و سازمان اسناد ملی توسط خانم رقیه آقابالازاده انجام گرفت» (ج ۱، ص ۷) نویسنده به اشتباه، فاعل جمله را در جایگاه عامل مجهول و مفعول را در جایگاه فاعل قرار داده و جمله معلوم را با ساختار مجهول نوشته است. حذف ضمیر «وی» در جمله «احتمالاً حاکی از ذهنیت محافظه‌کار و علاقه به سنت‌های گذشته می‌باشد» (ج ۱، ص ۱۴) یا تکرار توأم دو ضمیر منفصل و متصل در جمله «او طی مأموریتش وی به ارومیه برای حل اختلاف سرحدی مقروض شد» (ج ۱، ص ۱۵)، دیگر خطای زبانی راه یافته به متن است.

از دیگر خطاهای نگارشی، جمع واژگان با نشانه‌های جمع زبان عربی است. بهتر بود نویسنده به جای واژگان «مورخین، مخالفین، متنفذین، متفکرین» (ج ۱، صص ۱۱۵، ۶۱، ۹، ۶۳؛ ج ۲، ص ۲۲)، کلمات «مورخان، مخالفان، متنفذان و متفکران» را به کار می‌برد. همچنین به جای واژه عربی «علیرغم» (۱۸/۲)، که گاه به اشتباه «علاوین» (ج ۳، ص ۱۴) نوشته شده است، عبارت «به رغم» یا معادل فارسی آن استفاده می‌شد.

کاربرد نادرست «ی نکره» از دیگر اشکال‌های نگارشی کتاب است. برای مثال در جمله «محتشم‌السلطنه ایران را به مریضی تشبیه کرد و خودش را مانند طبیعی می‌دانست که راه علاج را پیشنهاد می‌دهد» (ج ۱، ص ۱۸)، کاربرد واژه «مریضی» به جای «مریض» نادرست است.

اطناب در متن و استفاده از جمله‌های طولانی و نیز استفاده از افعال چهار یا سه جزئی که موجب طولانی شدن جملات شده است، از دیگر خطاهای زبانی است. نویسنده می‌توانست بسیاری از افعال چهار یا سه جزئی را کوتاه کند. برای مثال جمله «نواحی مرزی غرب مورد تجاوز قرار گرفت» (ج ۳، ص ۷) به «به نواحی مرزی غرب تجاوز شد» و فعل «ایراد وارد

می‌کرد» (ج ۱، ص ۱۸) به «ایراد می‌گرفت» اصلاح شود. ضعف نگارش در مجلد اول کتاب، به ویژه فصل اول، بسیار مشهود است. بسیاری از جملات این مجلد از نظر زبانی ضعیف است و این ضعف ادبی و زبانی گاه به معنای متن آسیب زده و فهم متن را دشوار کرده است؛ برای مثال در جمله «در مجموع افکار سید جمال‌الدین با تفکر محتشم‌السلطنه که فقط به ایران می‌اندیشند و بعد دیگر ملل اسلامی نمی‌پرداخت سنخیتی نداشت» (ج ۱، ص ۱۷)، استفاده نکردن از علائم سجاوندی و خطاهای زبانی، جمله را نامفهوم کرده است. در بند «محتشم‌السلطنه از روزنامه‌ها شاکی بود زیرا که هر وقت آزاد بودند مشغول فحاشی بودند و به همه هر گونه اتهامی را می‌زدند و به رجالی که روحانیت را تحقیر می‌کردند سخت انتقاد داشت» (ج ۱، ص ۱۶)، بی‌توجهی به توالی جملات پایه و پیرو و عدم استفاده از علائم سجاوندی، موجب ضعف نگارش و دشواری درک معنی متن شده است.



sanad.um.ac.ir

آرشیو بروز نشریات دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد

آرشیو کامل نشریات دانشجویی • اخبار و اعلان های خانه نشریات • نحوه درخواست مجوز نشریه
نحوه دریافت حمایت مالی • اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات • نحوه ثبت آرشیو نشریه
دستورالعمل نشریات دانشگاهی • نحوه شرکت در جشنواره نشریات • اسناد و آئین نامه ها • لیست نشریات فعال



Ferdowsi University of Mashhad
Cultural & Voluntary Activities Management



Research in History

Scientific Professional Quarterly
History Student Association, Dr. Ali Shariati Faculty of Literature
And Humanities, Ferdowsi University of Mashhad

Vol. 20, No. 74, Fall 2018

- **Study of cultural and literary situation in the era of the Hamdanid**
Dr. Azam Bahrami
- **The role of social capital (the topic of trust) in the collapse of the Sassanid, taking into account the state-specific structure.**
Shahnaz Hojati Najafabadi
- **Al-Sahel's Dynasty and their actions during the Abbasid caliphate period**
Fereshte Tabib
- **Slavery in Central Asia: A Case Study of the Emirate of Bukhara**
Sara Aliloo
- **Investigating the role of Germany in the economic progress of Iran between the two world wars**
Nasrin Yadgar Salehi, Shadi Hajizadeh
- **Governors of Khorasan from the Abbasids Movement up to Taherids (752-825)**
Dr. Ali Yeahyaei, Azam Ganji Harsini
- **The kingship of shah Abbas and the Mughal Emperor Akbar**
Sholeh A.Quin
- **Buddhism i. In pre-Islamic Times**
Ronald E.Emmerick